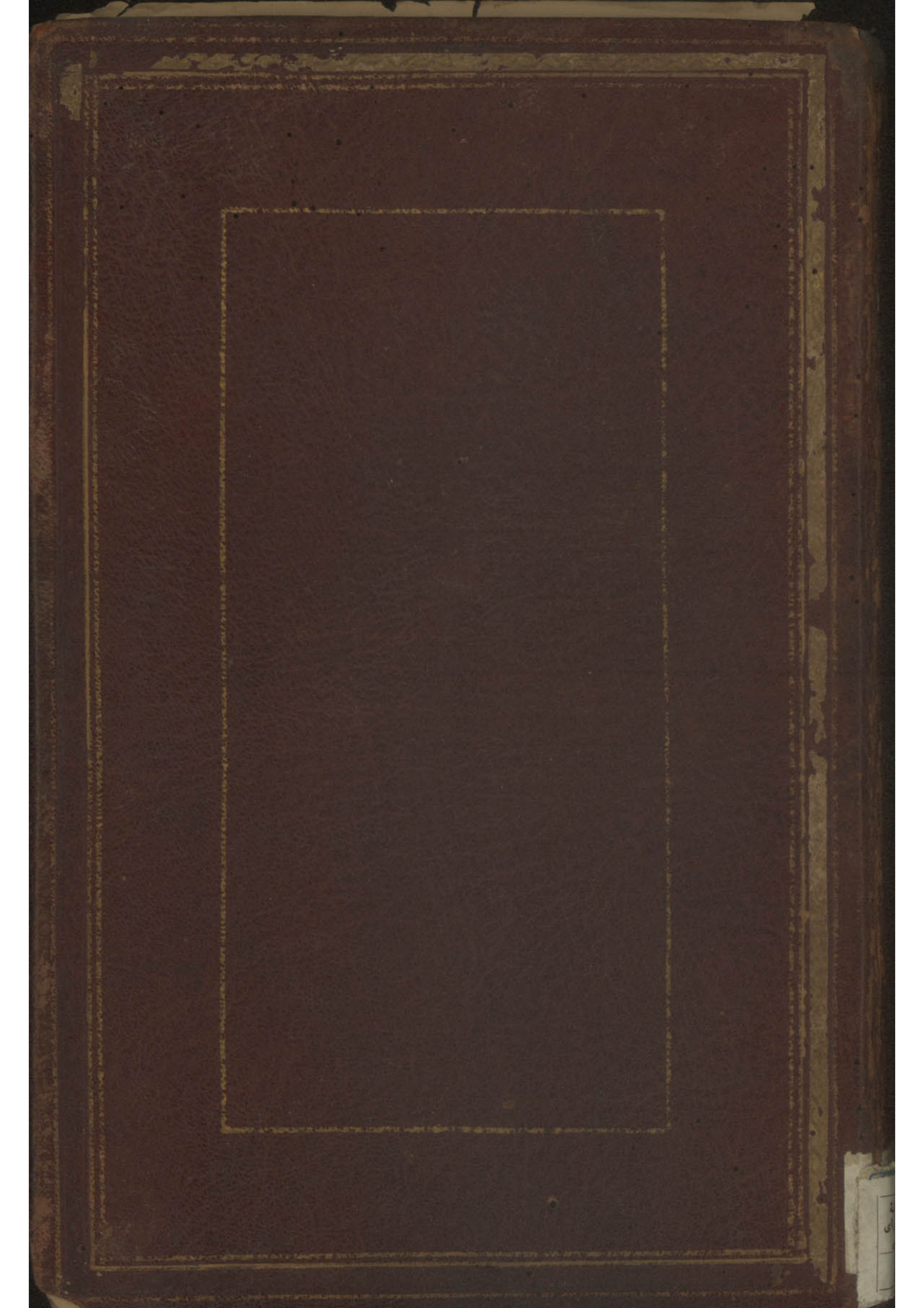
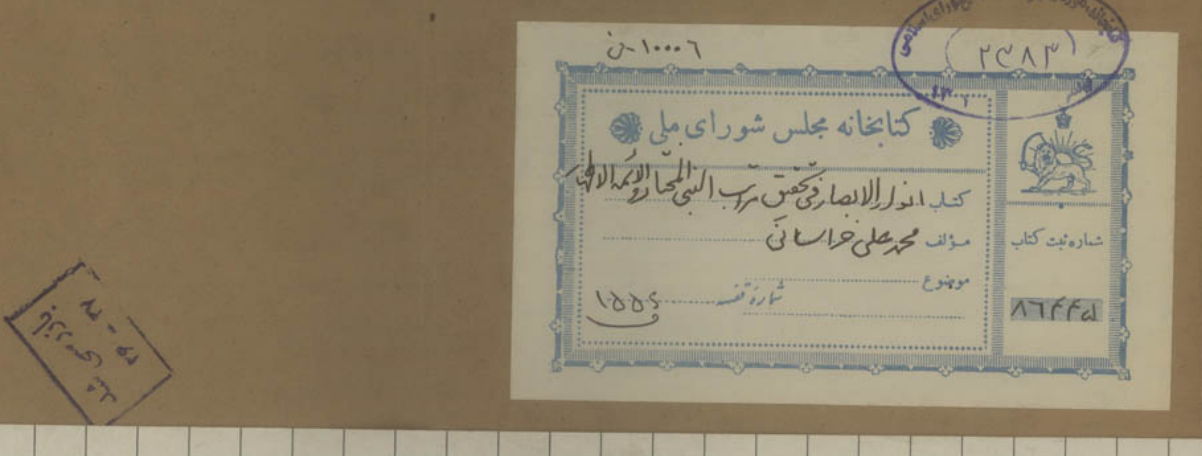
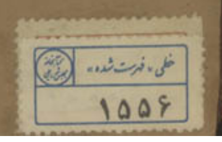
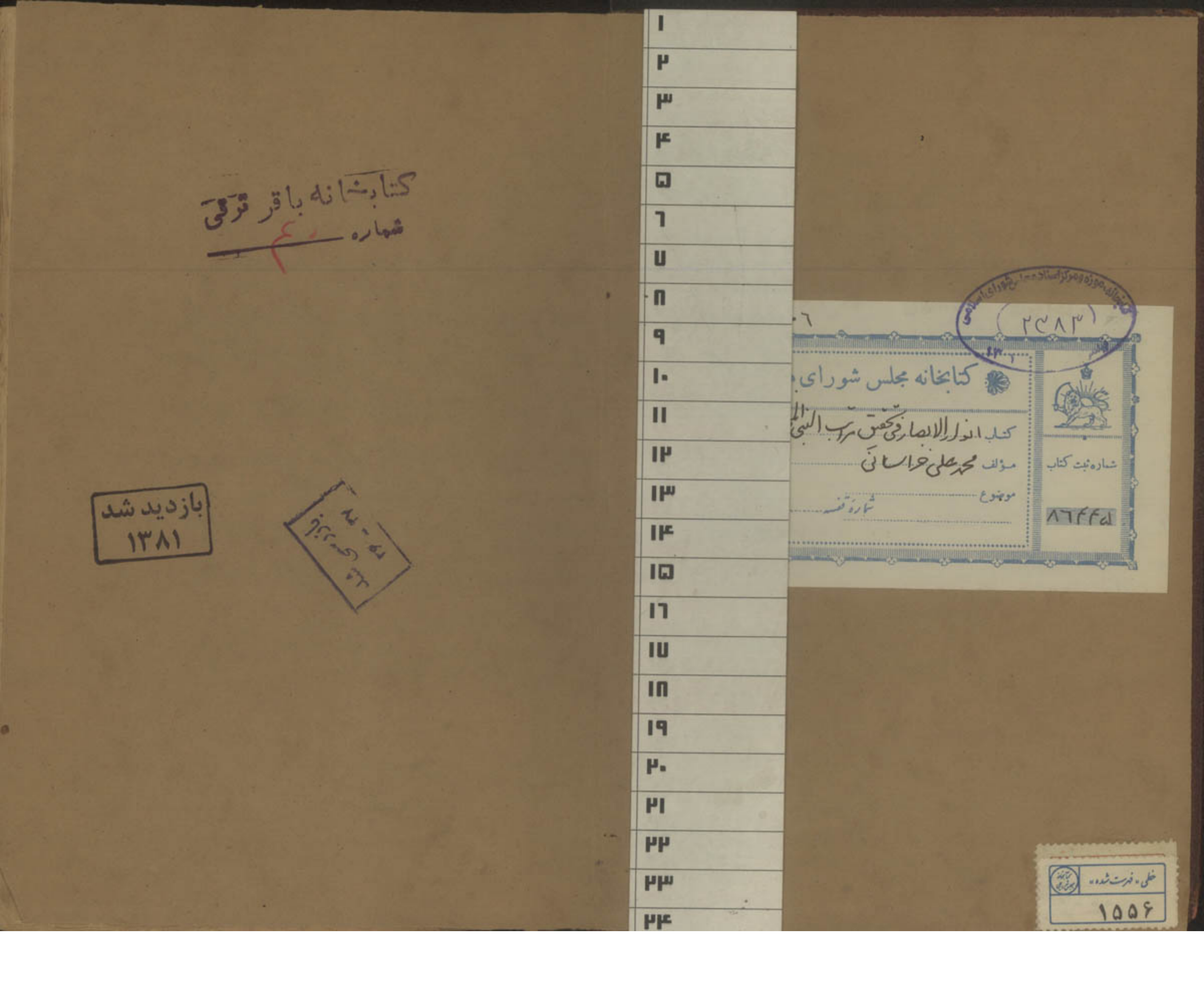



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب انوار الابصار فی تحقیق مراتب النبی المختار و الائمة الاطهار
مؤلف محمد علی خراسانی
موضوع
شماره قفسه ۱۵۵۶
شماره ثبت کتاب
۸۶۴۴۵


خطی «فهرست شده»
۱۵۵۶

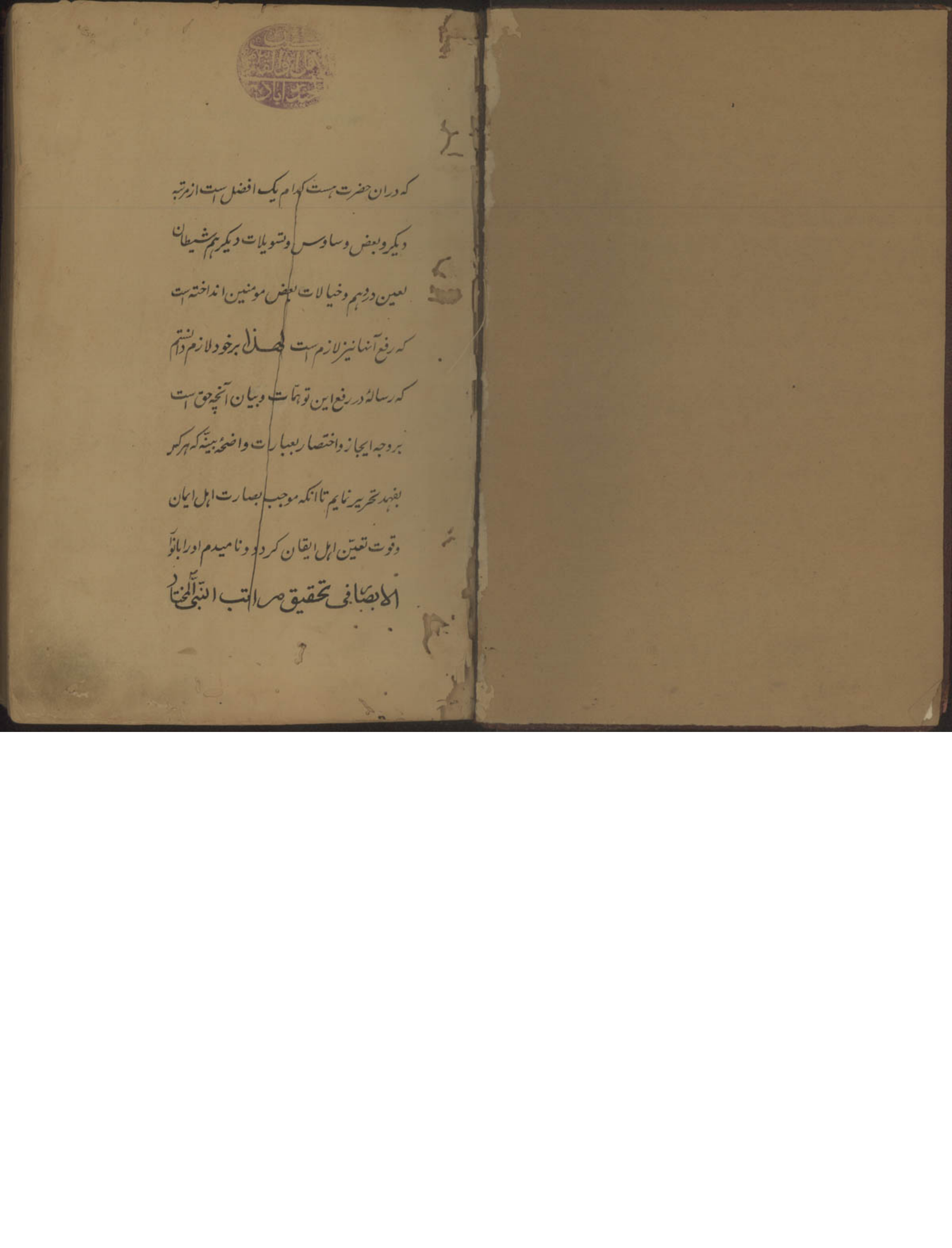



بازدید شد
۱۳۸۱

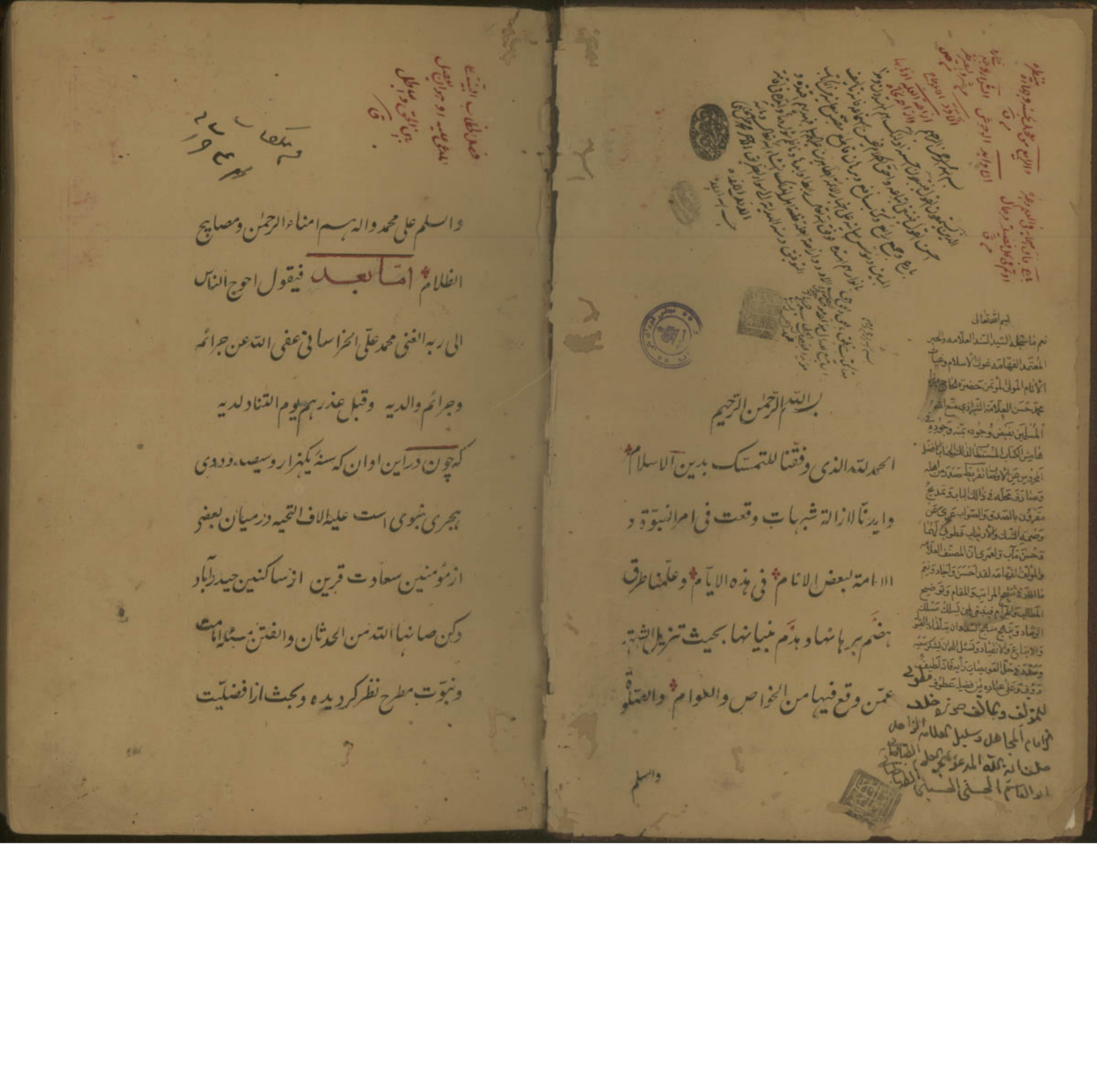



۱۰۰۰۶-ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب انوار الابصار فی تحقیق مراتب النبی المختار و الائمة الاطهار
مؤلف محمد علی خراسانی
موضوع
شماره قفسه ۱۵۵۶
شماره ثبت کتاب
۸۶۴۴۵


خطی - فهرست شده -
۱۵۵۶



که دران حضرت هست کدام یک افضل است از مرتبه
دیگر و بعض وساوس و تسویلات دیگر هم شیطان
لعین در وهم و خیالات بعض مومنین انداخته است
که رفع آنها نیز لازم است لهذا برخود لازم دانستم
که رساله در رفع این توهمات و بیان آنچه حق است
بر وجه ایجاز و اختصار بعبارات واضحهٔ بینه که هر کس
بفهمد تحریر نمایم تا آنکه موجب بصارت اهل ایمان
و قوت تعیین اهل ایقان کردد و نامیدم او را بانوار
الابصار فی تحقیق مراتب النبی المختار



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی وفقنا للتمسک بدین آل الاسلام

و ایدنا لازالة شبهات وقعت فی امر النبوة و

الامامة لبعض الانام فی هذه الایام و علمنا طرق

هضم براهینها و هدم مبانیها بحیث تزیل الشبهة

عمن وقع فیها من الخواص و العوام و الصلوة

والسلم

والسلم علی محمد و آله هم امناء الرحمن و مصابیح

الظلام اما بعد فیقول احوج الناس

الی ربه الغنی محمد علی الخراسانی عفی الله عن جرائمه

و جرائم والدیه و قبل عذرهم یوم التناد لدیه

که چون در این اوان که سنهٔ یکهزار و سیصد و دوی

هجری نبوی است علیه الاف التحیه در میان بعضی

از مؤمنین سعادت قرین از ساکنین حیدرآباد

دکن صانها الله من الحدثان و الفتن مسئلهٔ امامت

و نبوت مطرح نظر گردیده و بحث از افضلیت

مرتبهٔ امامت بر مرتبهٔ نبوت و بالعکس در میان ایشان
دایر گردیده است و مکرر از این خادم شریعت از
تفصیل و تحقیق این مسئله سؤل مینمایند و چون تفتیش
از موضوع نزاع ایشان نمودم معلوم شد که حقیقة
امر بر ایشان مشتبه شده مراد ایشان از امامت و
نبوت مسئوله امامت ائمة اطهار است و نبوت نبی
مختار و حال انکه این توهم خبطی است عظیم و خطائی است
جسیم بلکه مراد از سؤل در نزد اهل ان سؤل از مرتبه نبوت
پیغمبر و مرتبهٔ امامت خود ان سرور است که آیا این دو مرتبه

که در



که در آن حضرت هست کدام یک افضل است
از مرتبه دیگر و بعض وساوس و تسویلات دیگر هم
شیطان لعین در وهم و خیالات بعضی از مؤمنین
انداخته است که رفع انها نیز لازم است لهذا بر خود
لازم دانستم که رساله در رفع این توهمات و بیان آنچه
حق است بر وجه ایجاز و اختصار بعبارات واضحهٔ
بینه که هر کس بفهمد تحریر نمایم تا انکه موجب بصارت
اهل ایمان و قوت یقین اهل ایقان گردد و نامیدم
اورا بانوار الابصار فی تحقیق مراتب النبی المختار والائمة الاطهار

و مرتب نمودم او را بر مقدمهٔ و پنج مقصد اما المقدمة

پس بدانکه از برای خاتم انبیا چهار مرتبه است که باعتبار

هر مرتبه از ان مراتب چهارگانه ان حضرت باسمی

موسوم و بصفتی موصوف شده اند و مصداق آن اسم

وان صفت کردیده اند مرتبهٔ اول مرتبه نبوت است که

مشتق و ماخوذ است از نَبَأ یعنی خبر و چون حضرت

نبوی مخبر اخبار شونده اند از جانب خداوند متعال

باخبار و احکام از این جهت نامیده شده اند به

نبی و موضوع شده است از جهت این ذات مقدس

باعتبار

باعتبار این منصب جلیل این اسم مبارک و اطلاق

این اسم بر انحضرت در قران شریف بشیوع و کثرت

شده است که احتیاج باستشهاد ندارد مرتبهٔ دوم

مرتبه رسالت است یعنی پیغام رسانیدن از خداوند

متعال بخلق و باعتبار این مرتبه نامیده شده اند برسول

یعنی رساننده اخبار و احکام آلهی به بندکان او و

این اسم مبارک نیز باعتبار این مرتبه بکثرت

و تواتر در قران و غیران بر حضرت نبوی اطلاق شده است

مرتبهٔ سیم مرتبه ولایت است یعنی اولی بتصرف و چون

ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله اولیٰ است بمؤمنین
از خود مؤمنین بنص قران شریف چنانچه خالق
متعال در سوره احزاب میفرماید النَّبِيُّ
اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهٗ
اُمَّهَاتُهُمْ یعنی این پیغمبر برحق اولی است بمؤمنین از خود
مؤمنین و ازواج او صلی الله علیه و آله بمنزله مادرهای
ایشان است مقصود آنکه چنانچه آباء ولایت و اولویت
تصرف بر اولاد خود دارند در صورتیکه آن اولاد صغیر
و غیر بصیر به امورات خود باشند همین طور این رسول

برحق ولایت و اولویت تصرف بر شما دارد و بمنزله
پدر است بر شما که اصلاح امور دنیا و دین شما در قبضهٔ
اختیار و اقتدار اوست و شما بمنزله صغار غیر
مختار پید نسبت به او پس باعتبار این مرتبه و بمقتضای
این منصب نامیده شده اند بولی چنانچه خداوند
اعلا در سورهٔ مائده تصریح باین اطلاق نیز
فرموده می فرماید اِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ
وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا الی اٰخر الآیه یعنی این است و جز
این نیست که ولی شما و صاحب اختیار شما خدا است

ورسول خداست وکسانیکه ایمان آورده اند واین
صفت دارند که بپا میدارند نماز را و در رکوع نماز
تصدق میدهند یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام
موافق تفاسیر متظافره **مرتبهٔ چهارم** مرتبه
امامت است یعنی استحقاق پیشوائی خلق و
مقتدا به بودن کل انام واین منصب و مرتبه ایست
که باعتبار این منصب و مرتبه اطلاق میشود بران بزرگوار
امام و واجب است بر امت از جهته همین منصب
اقتدا بآن بزرگوار و متابعت نمودن آن رسول

مختار در جمیع امور معاش و معاد و دانستن او را
راهٔ و طریق وصول الی الله و دلیل بر اثبات مرتبهٔ
امامت عنقریب در معرض بیان خواهد آمد پس
چون این بزرگوار صاحب این مراتب و مناصب
اربعهٔ مذکوره است بعضی که عارف بتفصیل این مراتب
از حیث تفاضل و ترافع هر مرتبهٔ از مرتبهٔ دیگر
نیستند سؤال میکنند که اگرچه این مراتب از آن
حضرت انفکاک پذیر نیست که بتوان بر وجه حقیقت
تصور هر یک علاحده نمود ولی در مقام فرض

از مومنین

اگر بخواهیم هر یک از این مراتب را در مقابل
مرتبهٔ دیگر بر وجه تقابل و قسیمیت فرض کنیم کدام
مرتبه افضل است از قسیم خود پس اگر مرتبهٔ
امامت مطلقهٔ آن حضرت را با مرتبهٔ نبوت مطلقهٔ
آن سرور ملاحظه کنیم کدام مرتبه افضل است از یکدیگر
جواب این است که مرتبهٔ امامت افضل است
از مرتبهٔ نبوت و همچنین از مرتبهٔ رسالت نیز بجهت
آنکه بیان شد که نبوت مطلقهٔ بشرط لا باعتبار نبأ
و خبر است از جانب خداوند متعال و رسالت

بشرط لا یعنی بشرط ان لا یکون معها غیرها من المراتب منه

بشرط لا

بشرط لا باعتبار رسانیدن این خبر است بخلق
و این هر دو مقام مقام ظاهر و مقام قول است
و مقام امامت بشرط لا باعتبار این است که
آن بزرگوار از جانب خداوند متعال مقتدا به خلق اند
یعنی بر خلق واجب است که در جمیع امور معاش
و معاد خود متابعت آن بزرگوار نمایند و او را
طریق و محل اقتدا و اتباع بدانند و در هیچ امر از
حکم و فرمان او خارج نشوند حاصل آنکه امامت ریاست
الهیه است بر جمیع مخلوق از جانب خالق چنانچه

مقام و منصب ولایت بشرط لا نیز باعتبار او
اولویتی است که خداوند متعال بجهته آن بزرگوار
برقرار فرموده است و او را ولی و صاحب
اختیار فرموده است بر جمیع امت در جمیع امور
ایشان بطوریکه حکم آن بزرگوار نافذتر بود بر نفوس
خلق از خود خلق و این دو مقام مقام باطن و
و مقام فعل است و واضح است که مقام باطن
و فعل افضل است از مقام ظاهر و قول این بحسب
ملاحظه هر یک ازین مراتب است بشرط لا یعنی

بشرط ملاحظه

بنفوس خود

بشرط ملاحظه عدم مرتبه دیگر با او و اما بحسب حقیقت
پس مرتبه نبوت و رسالت با مرتبهٔ امامت
و ولایت در آن حضرت لازم و ملزوم یکدیگرند
و انفکاک یکدیگر بر وجه حقیقت متصور نیست
و این ظاهر و باطن از یکدیگر جدا نمی شوند پس
هر زمان که اطلاق نبی یا رسول بر آن حضرت
میشود بشرط لا نیست بلکه بشرط شئی است یعنی
بشرط مراتب دیگر است پس هر وقت که اطلاق شود
بر آن سرور لفظ نبی یا رسول پس سایر مراتب

نیز با او

قوله فایدهٔ تخصیص بآن حضرت انی جهته احتراز از اوصیاء آن حضرت است چه که مرتبه ولایت و امامت در ایشان ثابت است لا غیر و نیز احتراز سایر پیغمبران است [illegible] در حق ایشان کلیة ندارد منه

نیز باو منوی و مقصود است و بعبارت اخری و

واهب علی الاطلاق وقتیکه آن بزرگوار را بخلعت

نبوت و رسالت مخلع فرمود آن نبوت و

رسالتی بود که جامع مرتبه امامت و ولایت

نیز بود و زمانی نبوده است که نبوت و رسالت

این بزرگوار خالی از این دو مرتبه عالیه علیه باشد

و این دو مرتبهٔ ظاهر خالی از این دو مرتبهٔ باطن باشد

و از همین جهته است که اطلاق این دو اسم یعنی

رسول و نبی بر آنحضرت بکثرت شده است

چه در کتاب

چه در کتاب الله و چه در غیر آن بلکه جمیع خطابات

قرآنی که متعلقه بان جنابست تعبیر بهمین دو لفظ

مبارک شده است از جهته همین استلزام یعنی

استلزام مرتبه نبوت و رسالت مرتبهٔ ولایت و

و امامت را بخلاف عکس یعنی عدم استلزام

امامت و ولایت نبوت و رسالت را پس

چونکه نبوت و رسالت آن حضرت اخص است

از امامت و ولایت از این جهته است که لفظ

نبی و رسول مختص شده است بآن بزرگوا

و درخطابات آلهیه باین دو خطاب مخاطب گردیده‌اند

بخلاف امامت و ولایت که چون از مراتب

و مناصب اختصاصیهٔ آن حضرت نیست بلکه

بعد از انتقال آنحضرت ازاین عالم فانی بعالم باقی این دو مرتبه

بطریق خلافت و وصایت منتقل میشود بخلفا

و اوصیاء بعد از ایشان واحداً بعد واحدٍ و ناظر

بهمین است حدیث ابن جمهور احسائی درکتاب

غوالی اللآلی از حضرت صادق علیه السلام که

فرمودند اَلنَّاصِبِیُّ شَرٌّ مِنَ الْیَهُودِ قِیلَ کَیْفَ ذٰلِکَ

یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ فَقَالَ اِنَّ الْیَهُودِیَّ

مَنَعَ لُطْفَ النُّبُوَّةِ وَهُوَ خَاصٌّ وَالنَّاصِبِیُّ

مَنَعَ لُطْفَ الْاِمَامَةِ وَهُوَ عَامٌّ یعنی

ناصبی بدتر و شر او اکثر است از یهود عرض کردند

چرا یا ابن رسول الله حضرت فرمودند بجهة

انیکه یهودی منع کرد لطف نبوت را و او مخا

خاص است و ناصبی منع نمود لطف امامت را

و او عام است مقصود انکه امامت مختص

بشخص خاص و زمان خاص نیست بلکه نسبت

بهر دو عامست پس ثمرهٔ بمترتبه بر آن نیز
عموم دارد بخلاف نبوت و این عموم
که در امامت ذکر شد عموم نسبی است و
بعبارت اخری امامت مطلقه ساریهٔ در
هر یک از ائمه است بطریق تناوب و این
منافات ندارد خصوصیت امامت را
نسبت بهر یک از ائمه باعتبار شخص هر یک
و زمان هر یک و از این جاست که امامت
در هر یک باین اعتبار خاص است و صفت

و منصب

و منصب خاصهٔ به اوست و اشتراک با غیر خود
در زمان خود ندارد و نمی شود در یک زمان
دو امام موجود باشند که هر دو قائم بامر امامت
و متصدی این ریاست باشند چنانچه شاهد
براین صاحب کافی در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت
کرده که راوی یعنی حسین بن ابی علا از آن حضرت
پرسید که یَكُونُ فِي الْأَرْضِ لَيْسَ فِيهَا
إِمَامٌ قَالَ لَا قُلْتُ يَكُونُ إِمَامَانِ قَالَ
لَا إِلَّا وَاحِدُهُمَا صَامِتٌ یعنی آیا می شود که

که نبوده باشد

ایا میشود که نبوده باشد در زمین امامی حضرت فرمودند
نمیشود عرض کرد که میشود دو امام در یک زمان مجتمع میشوند
حضرت فرمودند نمی شود مگر انکه احد هما صامت باشد
یعنی مباشر امر امامت نباشد تمام شد انچه مقصود از
مقدمه بود و بیان می شود مطلب مقصود در ضمن پنج مقصد
مقصد اول در اثبات مرتبه امامت از برای خاتم انبیا ع
مقصد دوم در افضلیت مرتبهٔ امامت در آنحضرت از
مرتبه نبوت و رسالت مقصد سیم در اینکه همین امامت
خاتم انبیاست که منتقل شده است بطور خلافت

و وصایت

و وصایت بسوی اوصیا و خلفاء ان بزرگوار بعد از آن
عالی مقدار مقصد چهارم در عدم تساوی مرتبهٔ اوصیای
خاتم انبیا با آنحضرت در فضیلت چنانچه بعضی توهم
برده اند بلکه پیغمبر ص افضلند از حضرت امیر ع و سایر ائمه از
مراتب شتی مقصد پنجم در افضلیت ائمه اطهار از همه
پیغمبران اولوا العزم و غیر اولی العزم غیر از خاتم انبیا ع
اما مقصد اول یعنی اثبات مرتبهٔ امامت از جهة
خاتم انبیا صلی الله علیه و اله پس کاته بمرتبهٔ واضح است
که سزاوار نیست راه یافتن شک بسوی او چنانچه از تعریف امامت

۳۲
و هم عجب
مصداق با استلزام این
دو مرتبه مرتبهٔ امامت و
ولایت را نیز چنانچه گذشت
پس از اینجهة اطلاق این
دو اسم بر آن حضرت ص
اولی تحقیق شد است صحح

المقصد الاول

که علمای اعلام در مقام اثبات ان از برای اوصیاء سید انام

کرده اند ظاهر و بین است علامهٔ حلی اعلا الله مقامه و

سایر علماء متکلمین در بحث امامت میفرمایند الامامة

ریاسة عامة فی امور الدین والدنیا لشخص من

الاشخاص نیابة عن النبی یعنی امامة ریاست و فرمان

فرمایی است بطریق عموم در امور دین و دنیا از برای

شخص معینی از اشخاص به نیابة از نبی ص و این ظاهر است

که تا منوب عنه دارای مرتبهٔ این ریاست نباشد

بالاصل تعدی نمیکند از او بسوی نایب به نیابة دلیل

دوم

دوم آیهٔ شریف است که در سوره بنی اسرائیل میفرماید که

یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی

خواهد آمد که خواهیم خوند در آن روز هر گروهی از خلق را با

امام زمان ان گروه و این معلوم است که خلق زمان

حضرت رسول را هم خواهند خوند در روز قیامت و در

آن زمان امامی و مقتدایی که صاحب ریاست عامة باشد

نبوده است مگر ان حضرت و اگر مرتبه امامت در ایشان

ثابت نباشد و باعتبار این مرتبه مصداق لفظ امام

نباشد پس ایهٔ شریفه نسبت بان زمان بی مصداق

میماند و این بمقتضای ایهٔ شریفه باطل است قطعاً دلیل

سیم درکافی از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن

محمد الصادق ع روایت کرده که فرمودند یَوْمَ نَدْعُوا

كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ اَیْ بِاِمَامِهِمُ الَّذِیْ بَیْنَ اَظْهُرِهِمْ

وَهُوَ قَائِمُ اَهْلِ زَمَانِهٖ یعنی مراد از امامیکه خداوند متعال

در آیه شریفه فرموده است آن امامی است که در هر زمان

در میان آن قوم است و او قایم اهل آن زمان است

و این معلوم است که در زمان حضرت رسول ص قایم اهل

آن زمان وجود مبارک آن سرور بود و غیر آن بزرگوار

کسی قایم

کسی قایم اهل آن زمان نبود دلیل چهارم قمی از حضرت

باقر ع روایت کرده است در ذیل همین ایهٔ شریفه

که حضرت فرمودند یَجِیْءُ رَسُوْلُ اللّٰهِ فِیْ قَوْمِهٖ وَعَلِیٌّ

فِیْ قَوْمِهٖ وَالْحَسَنُ فِیْ قَوْمِهٖ وَالْحُسَیْنُ فِیْ قَوْمِهٖ وَكُلُّ مَنْ مَاتَ

بَیْنَ ظَهْرَانَیْ قَوْمٍ جَاؤُا مَعَهٗ یعنی حضرت باقر

فرمودند در تفسیر این آیهٔ شریفه که خواهد آمد

حضرت رسول صلّی الله علیه وآله در قوم خود و

حضرت امیر المؤمنین ع در قوم خود و حضرت امام

امام حسن ع در قوم خود و حضرت اما حسین ع در قوم

در قوم خود و هر امامی که بمیرد در میان گروهی و قومی
خواهند آمد آن گروه و قوم با آن امام و این حدیث
ظهور تام دارد در اطلاق لفظ امام بر آن بزرگوار دلیل
پنجم حدیثی است که صاحب محاسن در محاسن
از حضرت امام جعفر ع روایت کرده که حضرت
با صحاب خود فرمودند که اَنتُم وَاللهِ عَلىٰ دِينِ اللهِ یعنی بخدا قسم که
شما قائمید بر دین خدا پس تلاوت فرمودند این
آیهٔ شریفه را یَومَ نَدعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِم ثم قال عَلِیٌّ اِمَامُنَا
وَرَسُولُ اللهِ اِمَامُنَا وَكَم مِن اِمَامٍ یَجِیءُ یَومَ القِیٰمَةِ یَلعَنُ اَصحَابَهُ

وَيَلعَنُونَهُ

وَيَلعَنُونَهُ حضرت پس از تلاوت آیهٔ شریفه یوم
ندعوا کل اناس بامامهم فرمودند حضرت امیر المؤمنین
علی امام ماست و حضرت رسول الله امام ماست
و چه بسیار از امامان که خواهند آمد در روز قیامت
در حالتیکه لعن خواهد کرد هر یک از آن امامان اصحاب
خود را و لعن خواهند نمود آن اصحاب آن امامانرا مقصود
آنکه امام حق و امام ضلال هر دو خواهد بود و در این حدیث
تصریح شده است باطلاق لفظ امام بر رسول ص خدا
دلیل ششم آنکه مرتبهٔ امامت عطا شد از جانب خداوند

متعال بحضرت ابراهیم ع و اسحق و یعقوب و خداوند
منت گذاشت برایشان بعطا کردن این مرتبه
چنانچه در قران شریف میفرماید ووهبنا له اسحق
ویعقوب نافلة وكلا جعلنا صالحين وجعلناهم
ائمة يهدون بامرنا واوحينا اليهم فعل الخيرات
واقام الصلوة وايتاء الزكوة وكانوا
لنا عابدين ———
یعنی عطا فرمودیم بحضرت ابراهیم اسحق را و یعقوب را

از تفضل خود

از تفضل خود و همه ایشانرا صالح گردانیدیم و قرار دادیم ایشانرا
امام ها که اقتدا و متابعت کنند مردم ایشانرا در امور
دین و دنیای خود و هدایت کنند ایشان خلق را براه
حق و طریق مستقیم بامر و حکم ما و وحی فرمودیم بسوی ایشان
فعل خیرات را و اقامهٔ صلوه را و دادن زکوة را و بودند
ایشان از برای ما عبادت کننده گان و در جای
دیگر میفرماید ولقد اتينا موسى الكتاب
فلا تكن في مرية من لقائه وجعلناه هدى
لبني اسرائيل وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا

لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ

یعنی بتحقیق که دادیم حضرت موسی ع را کتاب پس
مباش ای پیغمبر در شک از لقای تو حضرت موسی را
در شبی که بالا بردیم ترا باسمان و وجوه دیگر نیز گفته اند
در معنی این جزء ایه و گردانیدیم موسی را هدایت از برای
بنی اسرائیل و قرار دادیم امام ها از بنی اسرائیل که هدایت
کنند خلق را بامر ما چونکه صبر کردند و بودند یقین کننده
گان بایات ما پس ازین دو ایه معلوم شد که خداوند
متعال مرتبه امامت عطا فرمود بحضرت ابراهیم و

وبعض از

وبعض از اولاد او و در مقام امتنان برایشان اخبار
از امامت ایشان فرموده و شک نیست که این مرتبه
غیر از مرتبهٔ نبوت و رسالت بوده چنانچه توضیح آن
خواهد آمد پس اگر این مرتبه از برای خاتم انبیا ثابت
نباشد لازم می آید که آن بزرگوار فاقد باشد مرتبهٔ را که
حضرت ابراهیم و اولاد او واجد بودند آن مرتبه را
و معلوم است که صاحب مراتب متعدده افضل است
از فاقد آن مراتب و هر چند یک مرتبه باشد سیما
مرتبهٔ امامت که افضل جمیع مراتب و مناصب الهیه است

وحال آنکه مسلم است که حضرت خاتم انبیا افضلند از
کل انبیا و رسل **دلیل هفتم** در بصائر الدرجات
ابن قضایری که از اجلهٔ اصحاب است از فضیل
بن یسار روایت میکند که از حضرت ابی جعفر سؤال شد
از قول خدای متعال که **فَاسْئَلُوا اَهْلَ
الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ** یعنی سؤال کنید از
اهل ذکر اگر خود عالم نیستید **قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ رَسُوْلُ
اللّٰهِ وَاَهْلُ بَیْتِهِ هُمْ اَهْلُ الذِّكْرِ وَهُمُ الْاَئِمَّةُ** یعنی حضرت فرمودند
که رسول خدا و اهل بیت آن بزرگوار ایشانند

اهل ذکر

اهل ذکر و ایشانند امامان پس در این حدیث
نیز تصریح است بامامت حضرت رسول ص **دلیل
هشتم** حدیث نورانیه است محکی از جلد سابع بحار
و جلد ثالث از عوالم که صاحب جواهر الاخبار متوجه شده است
و حدیث طولانی است و در آن حدیث است که
حضرت امیر ع خطاب بسلمان و ابوذر فرموده فرمودند
که **مَنْ لَمْ یُقِرَّ بِوِلَایَتِیْ لَمْ یَنْفَعْهُ الْاِقْرَارُ بِنُبُوَّةِ
مُحَمَّدٍ اَلَا اِنَّهُمَا مَقْرُوْنَانِ وَذٰلِكَ اَنَّ النَّبِیَّ
نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَهُوَ اِمَامُ الْخَلْقِ وَعَلِیٌّ**

عَلَيهِ السَّلَامُ مِن بَعدِهِ اِمَامُ الخَلقِ وَ
وَصِيُّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عليه وَآلِهِ یعنی
کسی که اقرار نکند بولایت من نفع نمی بخشد او را اقرار
بنبوة محمد ص اگاه باشید که اقرار بولایت من و نبوة
محمد ص مقرون بیکدیگرند و این از جهة آن است که
حضرت خاتم انبیا ص نبیّ رسل است و او امام خلق است
و علی ع از بعد ان حضرت امام است بر خلق و وصیّ
محمد است ص دلیل الهم روایت محمد بن
حرب امیر مدینه است که صدوق علیه الرحمه روایت

کرده است

کرده است و حدیث طویل است و عنقریب بتمامه
در مقصد چهارم تمامه در معرض بیان خواهد آمد
و آنچه متعلق بمقام است از فقرات آن روایة
این است که حضرت امام جعفر ع فرمودند بمحمد بن
حرب پس از اقامهٔ ادلهٔ چند بر اینکه چرا حضرت
امیر ع پا بر دوش پیغمبر نهادند از جهة شکستن
اصنام نه عکس که فَالنَّبِيُّ رَسُولُ اللهِ نَبِيٌّ اِمَامٌ
وَعَلِيٌّ اِمَامٌ لَيسَ بِنَبِيٍّ وَلَا رَسُولٍ فَهُوَ غَيرُ
مُطِيقٍ بِحَمْلِ اَثقَالِ النُّبُوَّةِ حضرت فرمودند

پس نبی ص که رسول خداست هم نبی است وهم
امام است وعلی ع امام است ونیست نبی ورسول
وازاین جهت است که طاقت نداشت حمل نمودن
سنگینی بار نبوت را ودر اینمقام همین قدر از ادله
کافی است در اثبات مرام وزیاده از این واستقصای
تام در این مقصد وسایر مقاصد خروج از وضع این
وجیزه است که بنای آن بر اقتصار است واما

المقصد الثانی

مقصد دوم یعنی افضلیت مرتبه امامت بنی از
مرتبه نبوت ورسالت آن حضرت پس از بیان

وجه تسمیه

وجه تسمیه هر یک فهمیده شد ودلیل دیگر در اثبات
اینمطلب روایت هشام بن سالم است در
باب طبقات انبیا ورسل از حضرت ابی عبدالله
علیه السلم در اصول کافی که حضرت فرمودند الانبیاء
والمرسلون علی اربع طبقات فنبی منبأ
فی نفسه ولا یعدو غیرها ونبی یری
فی النوم ویسمع الصوت ولا یعاینه فی
الیقظة ولم یبعث الی احد وعلیه امام
مثل ما کان ابراهیم علی لوط ونبی یری

فِي مَنَامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيُعَايِنُ الْمَلَكَ
وَقَدْ اُرْسِلَ اِلَى طَائِفَةٍ قَلُّوا اَوْ كَثُرُوا كَيُونُسَ
قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى لِيُونُسَ وَاَرْسَلْنَاهُ اِلَى
مِاَةِ اَلْفٍ اَوْ يَزِيدُونَ قَالَ يَزِيدُونَ ثَلٰثِينَ
اَلْفًا وَعَلَيْهِ اِمَامٌ وَالَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ
وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيُعَايِنُ فِي الْيَقْظَةِ وَهُوَ
اِمَامٌ مِثْلُ اُولِي الْعَزْمِ وَقَدْ كَانَ اِبْرَاهِيمُ
نَبِيًّا وَلَيْسَ بِاِمَامٍ حَتّٰى قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى
اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ

تبارك

ذريتي

ذُرِّيَّتِي فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى
لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
مَنْ عَبَدَ صَنَمًا اَوْ وَثَنًا لَا
يَكُونُ اِمَامًا
یعنی انبیا و مرسلون بر چهار طبقات‌اند پس نبیی است
که اخبار رسید بد در نفس خود و نبوت او تعدی بغیر
خودش نمیکند و نبیی است که می بیند در خواب
و میشنود صوت را و معاینه در بیداری نمی بیند و
مبعوث هم نشده است بر احدی و بر او ست

امامی مثل لوط که پیغمبر بودند و مرسل نبودند و
حضرت ابراهیم بر ایشان امام بودند و نبی است
که در خواب می بیند و میشنود صوت را و ملک را
هم می بیند و ارسال هم شده است بسوی
جماعتی کم باشند ان جماعت یا بسیار باشند
مثل یونس چنانچه خداوند در قران فرموده است
در امر یونس که ارسال نمودیم او را بسوی صد هزار
یا بیشتر حضرت ابی عبدالله ؑ فرمودند ان زیادتی
سی هزار بودند و بر حضرت یونس هم امام بود و آن

نبیی که

عه
مراد این است که
حضرت لوط قبل از ارسال
بر قوم و بعد از
هلاک شدن قوم
مرسل نبودند که
چه نبی بودند پس
مثل بر این دو
زمان منزل است
والا در حین
وجود قوم مرسل
بودند بر قوم
چنانچه در قرآن
تصریح بآن است که
وَاِنَّ لوطاً
لَمِنَ المُرسَلین
اِذ نَجَّیناهُ وَ
اَهلَهُ اَجمَعین
و حضرت یونس بعد از
نجات از بطن ماهی
هم باز ارسال
شدند بسوی قوم
منه

نبیی که می بیند در خواب و میشنود صوت و می بیند
معاینه در بیداری او امام است مثل اولوالعزم
و بتحقیق که حضرت ابراهیم نبی بود و
امام نبود تا انکه خداوند متعال فرمود انی جاعلک
للناس اماما یعنی قرار دهنده هستیم ترا از برای
مردمان امام حضرت ابراهیم بخداوند عرض
کردند که این امامت عطا فرما بذریه من نیز
خطاب رسید که عهد من بظالمین نمیرسد
کسی که عبادة و پرستش کرده باشد صنمی را یا وثنی را

نمی باشد امام تمام شد ترجمه حدیث و از این
حدیث شریف از چند وجه ارتفاع درجه امامت
بر سایر درجات مستفاد میشود **اول** انکه امام
درجات انبیا و رسل را باعتبار تفاضل و تفاوت
مراتب و مناصب پیغمبری بر چهار قرار فرمودند
و مرتبه چهارم را که اقصی المراتب و اعلا المدارج است
او را مرتبه امامت مقرر فرمود و فرمود که صاحب
این مرتبه که جامع مراتب ثلثه سابقه است امام است
مثل پیغمبران اولو العزم پس معلوم شد که مرتبه

نبوت و رسالت

نبوت و رسالت در ظل و دنو مرتبه امامت
واقع و مرتبه امامت اکمل و افضل همه مراتب است
وجه دوم انکه فرمودند و هو امام مثل اولو العزم یعنی
ان نبی که جامع این مراتب اربعه است امام است
مثل پیغمبران اولو العزم و این وجه ناشی از تمثیل
مزبور است چه این تمثیل صریح در آن است که
امامت شان مرتبه اولو العزمیست لا غیر یعنی
امامت و اولو العزمی در یک مرتبه واقعند بخلاف
نبوت و رسالت و وجه این بحسب اعتبار عقل و

همان است که ذکر شد که امامت ریاست عامهٔ
آلهیه است و این ریاست حاصل نمیشود مگر از قبل
استحقاق و شایستگی ذات که در مراتب عبودیت
و بندگی و طی مقامات امتحانیهٔ خدائی و حظ جمیع
مقتضیات لازمهٔ بشری و ترجیح اوامر و نواهی
آلهی در مقام تعارض آن با مرامات و خواهشهای
شهوات نفسانی و خروج از هر نوع فتن صعبهٔ
فوق طوق انسانی و مصابرت بر بلایا و مصائب
مابه الامتحان عالم ناسوتی ترقیات متدرجهٔ
مترتبه حاصل کرده باشد

مترتبه حاصل کرده باشد تا برسد باین مقام
اعلی و اسنا بجهت آنکه مراتب ترقیات مترتبه
بر عبودیت و مدارج عالیهٔ متحصله از قبل قبل
شهوات بشریه منحصر بنفوس ناقصهٔ ناس نیست
بلکه در نفوس کاملهٔ انبیا و اولیا نیز جاری است
چه که ریاضات تکمیلیهٔ آلهیه در نفوس نواقص
رفع نقص و افادهٔ تکمیل میکند و در نفوس کاملهٔ انبیا
و اولیا علیهم الصلوة والسلام افادهٔ حصول علو درجات
و ارتفاع مقامات عالیات میکند که قبل از

آن از برای ان نفوس طیبه حاصل نبود بجهة
انکه حد یقف در فیض فیاض علی الاطلاق نیست
که بتوان توهم نمود انقطاع فیض را بر فرض
وصول بان حد و مترتب نمود بران انقطاع
تکمیل را بلکه چنانچه نعم و فیوضات منعم حقیقی
نامتناهی است مراتب تکمیل نیز نامتناهی است
چه که بوصول هر مرتبهٔ از مراتب فیوضات کمالی
حاصل میشود که قبل از آن حاصل نیست و از
انچه ذکر شد رفع می شود منافاتیکه بحسب ظاهر

معلوم میشود

معلوم میشود بین این حدیث شریف که امامت
منحصر در اولو العزم است و بین دو آیه شریفه که قبل
در مقام استدلال بر مقصد اول در معرض بیان
در آمد که مضمون ایهٔ اولی آن بود که امامت باسحق
و یعقوب عطا فرمودیم و مضمون آیهٔ دوم ان بود
که از بنی اسرائیل قرار دادیم امام ها و شکی نیست
که اسحق و یعقوب و سایر انبیاء بنی اسرائیل بعد
از حضرت موسی علی نبینا و علیه السلم انبیاء اولو العزم
نبودند بلکه امامت مذکوره در حدیث همین امامتیست

و وجه عدم منافات
ان است که
صح

که از قبل استحقاق ذاتی بر نهج تفصیل مزبور حاصل شده

باشد و این امامت امامت اصلیه است که بحسب

موضوع خاص است بانبیاء اولوالعزم و از این جهت است

که مابه الامتیاز مرتبهٔ انبیاء اولوالعزم شده است

از غیر ایشان و اما امامت مذکوره در آیتین مزبورتین

امامة فرعیه است که بنیابة و وصایت امام اصل

حاصل شده است از جهة حفظ شریعت آن امام

و هر چند که جعل آن نیز از جانب وهاب علی الاطلاق

است و تا استحقاق تام و شایستگی تمام در موضوع

این امامت نیز

این امامت نیز حاصل نشود صاحب مرتبه این امامت

نیز نمی شود و مزید تحقیق در این مطلب بطور اوفی در

مقصد سیم خواهد آمد **وجه سیم** از دلالت بیان

حال حضرت ابراهیم ع است که فرمودند نبی بود

و امام نبود تا اینکه جعل امامت در حق ان بزرگوار

از خالق متعال صدور یافت و این باعلا صوت

دلالت بر تفضیل مرتبهٔ امامت بر نبوت میکند

چه که از ادنی ترقی باعلا میشود و این واضح است

وجه چهارم عظمت و بزرگی وی است که از اعطاء

مرتبهٔ امامت بان حضرت در نظر ان حضرت حصول
پذیرفت که به محض خطاب بصدور جعل امامت از
جهته ان حضرت فوراً ان مرتبه را از برای ذریه خود
از خداوند تعالی استدعا نمود دلیل سیم بر تفضیل
مرتبهٔ امامت این حدیث شریف است که در کافی
از محمد بن سنان از زید شحام روایت میکند که
زید گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلم
که میفرمود اِنَّ اللهَ تبارَکَ وتعالی اتَّخَذَ ابرٰهیمَ
عبداً قبلَ اَنْ یَتَّخِذَهُ نبیّاً واِنَّ اللهَ اتَّخَذَهُ نبیّاً

قبل

قبلَ اَنْ یَتَّخِذَهُ رسولاً واِنَّ اللهَ اتَّخَذَهُ رسولاً قبلَ
اَنْ یَتَّخِذَهُ خلیلاً واِنَّ اللهَ اتَّخَذَهُ خلیلاً قبلَ
اَنْ یَجْعَلَهُ اِماماً فلمّا جَمَعَ لَهُ الاشیاءَ
قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ
فَمِنْ عِظَمِها فی عَیْنِ اِبراهیمَ قالَ ومِنْ ذُرّیَّتی
قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ قالَ
لا یَکونُ السَّفیهُ اِمامَ التَّقی

یعنی محمد بن سنان از زید شحام روایت کرده است
که گفت از حضرت ابی عبدالله ع امام جعفر صادق

شنیدم که میفرمود خداوند تبارک وتعالی گرفت
ابراهیم ع را عبد پیش از انکه بگیرد او را نبی و گرفت
او را نبی پیش از انکه بگیرد او را رسول و گرفت
او را رسول پیش از انکه بگیرد او را خلیل و گرفت او را
خلیل پیش از انکه قرار دهد او را امام پس امام علیه السلم
فرمود که از عظمت و بزرگی امامت در نظر ابراهیم ع
عرض نمود ابراهیم ع بدرگاه اله که وَمِنْ ذُرِّيَّتِي
یعنی این مرتبه امامت را بذریه و اولاد من هم
عطا فرما خداوند متعال فرمود که نمیرسد عهد من

یعنی عهد امامت

یعنی عهد امامت به ستمکاران و ظالمان امام ع
فرمودند که نمیباشد سفیه امام متقی و پرهیزکار
پس ازاین حدیث معلوم شد که منصب امامت
اجل مناصب و مقامات است و اکمل همه مراتبست
که هیچ مرتبه را حضرت خلیل از جهته ذریهٔ خود خواهش
نکرد مگر این مرتبه را و در جواب از خالق متعال ار
شاد شد که عهد امامت بظالمین نمیرسد و مقصود
امام علیه السلم از اینکه فرمودند سفیه نمیباشد امام
تقی اشاره است بسوی بیان ادنی مرتبه ظلم وان

سفاهت است زیرا که سفیه بسبب اتلاف مال خود
که مایهٔ تعیش اوست در دنیا ظالم است واین ادنی
مرتبهٔ ظلم است که باین نوع ظلم نیز از قابلیت مرتبهٔ
امامت ساقط می شود پس چه رسد بکسیکه بسبب
فسق وجور تلف کند سرمایهٔ عیش خود را در آخرت
که بطریق اولی از شایستگی مرتبه امامت باطل
می شود چه که امام کسی است که واجب است
بر امّة متابعت او واقتداء باو پس اگر عاصی و
ظالم امام باشد لازم خواهد آمد اطاعت ومتابعت

او در معصیت

او در معصیت وظلم نیز واین محال است این است که
علماء اعلام این آیهٔ شریفه را دلیل بر عصمت امام
گرفته اند وباطل کرده اند باین آیه امامت غیر معصوم را

دلیل چهارم روایت مرویهٔ از ابن غضا
یری است در کافی از ابی عبد الله علیه السلم إِنَّ
اللهَ اتَّخَذَ اِبْرَاهِیمَ عَبْداً قَبْلَ اَنْ یَتَّخِذَهُ
نَبِیّاً واتَّخَذَهُ نَبِیّاً قَبْلَ اَنْ یَتَّخِذَهُ خَلِیلاً
واتَّخَذَهُ خَلِیلاً قَبْلَ اَنْ یَتَّخِذَهُ رَسُولاً و
اتَّخَذَهُ رَسُولاً قَبْلَ اَنْ یَتَّخِذَهُ اِمَاماً

هذه

فلما جمع له الاشیاء وقبض یده قال له یا ابراهیم انی جاعلک للناس اماما فمن عظمها فی عین ابراهیم قال یا رب ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین

[illegible]

وترجمهٔ حدیث موافق همین حدیثی است که در دلیل سیم ذکر شد وتقریب دلیل نیز بر نهجی است که در معرض بیان آمد واز اخبار مزبوره وآیهٔ شریفه هم معلوم گردید نیز آنچه اشاره بآن در سابق شد که مراتب تکمیل منحصر بنفوس اوساط ناس نیست

بلکه در نفوس کامله

بلکه در نفوس کاملهٔ انبیا واولیا نیز جاری است چه این اخبار ظهور تام دارند در اینکه هر مرتبه که از جهة حضرت ابراهیم ع حاصل شد فوق مرتبهٔ سابقهٔ آن بود پس هر مرتبه که حاصل شد تکمیلی در آن مرتبه بود که در مرتبهٔ قبل آن نبود واین ظاهر وبین است که ترتیب وتدرج این مراتب از قبیل ابتلا وامتحاناتی بود که در حق حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلم بعمل آمد ودر همهٔ آن مقامات آن حضرت در کمال استقلال بحسن توجه بذات ذو الجلال ومراعات امر معبود بهمشان آن حضرت ما

از آن بزرگوار صادر نشد در کسر اصنام و در رضای ملک
علام مقابله با یک عالم از خلق نمود و بر جان خود نیا
نیاندیشید و در مقام باختن جان در وقت انداختن
در آتش از منجنیق استعانت از هیچ ملک مقرب
حتی از جبرئیل امین نخواست با آنکه همه ملائکه موکله
بر زمین و غیر زمین حتی روح الامین مامور باعانت
و نجات او بودند اگر میخواست نجات خود را از
ایشان چشم از همه منصرف نمود و التفات بهیچ کدام
نه نمود و بعد از خواهش ایشان سؤال حاجت خود را از ایشان نیز

مع ذلک
مع

فرمود

فرمود حاجت من بخدای من است نه بشما جبرئیل
عرض کرد بخواه حاجت خود را از خدای خود در همچنین وقت
که کمال اضطرار است فرمود کفی علمه عن السؤال یعنی علم او
کافی است از خواستن حاجت اشاره بکمال درجه
رضا ؛ و تمام مصابرت بر محن و بلا ؛ که در راه
معبود دو رود پیدا فرمودی در مقام نثار کردن اموال با آنکه
مال و منال آنحضرت از حد افزون بود آن ملک که
بصورت بشر از جهت امتحان حضرت تنزیهی از معبود
برحق بر زبان جاری نمود حضرت فرمودند یک مرتبه

دیگر بر زبان جاری نما نصف مال خود را نثار این تنزیه
کرده بتو تسلیم میکنم آن ملک آن تقدیس و تنزیه را بر زبان
جاری نمود حضرت نصف اموال خود را باو عطا فرمو
و بعد فرمود دفعهٔ دیگر انچه بر زبان جاری نمودی
جاری نما بقیهٔ اموال من هم ازان تو باشد ملک آن
تنزیه و تقدیس را مرّةً ثالثه بر زبان جاری نمود
حضرت از کل اموال خود دست بردار شدند و
در مقام امتحان ولد که اصعب امتحانات است
بخصوص که خود بدست خود ان ولد را ذبح نماید

دیگر مامور

وقتیکه مامور شدند تاخیر در حکم معبود جایز ندانسته
بعمل آوردند انچه را که مامور شده بودند این است
که خداوند متعال هم بازای این بلایا و محن بر
مراتب عالیهٔ ان حضرت متدرجا افزود تا انکه ا
آن بزرگوار را بمرتبهٔ امامت که افضل و اکمل جمیع
مراتب است سرافراز فرمود و این اخیر مراتب
تکمیلیهٔ ان جناب بود و ازانجا معلوم می شود
برتری و بلندی مقام و مرتبه امامت بر سایر مراتب
و مقامات و ادلّهٔ براین مقصد زاید از انچه ذکر شد

المقصد الثالث

بسیار است ولی همین قدر در مقام اطمینان
کافی است **واما مقصد سیم** یعنی انتقال
همین امامت خاتم انبیا ص بسوی اوصیاء ان
حضرت فکانه قابل استدلال نیز نیست از
کثرت وضوح مگر چون تشکیکی مسموع شده است
از بعضی از جهة رفع ان تشکیک میگوییم که
خلافت و وصایت امیرالمومنین علیه السلم
مسلم اهل ایمان است و در آن هیچ خلافی نیست
وبیان شد که از برای هر پیغمبر اولو العزم چهار
مرتبه است

مرتبه است که لازمه اولو العزمی است او مرتبه نبوت
و رسالت و ولایت و امامت اما مرتبه نبوت
و رسالت پس چون بر پیغمبر خاتم ختم شده است
پس تعدی باوصیاء ان بزرگوار نمیکند و اما مرتبه
ولایت یعنی اولی بتصرف چون این مرتبه هم در
زمان حیات خاتم انبیا ص از برای سید اولیا ع
حاصل شده بود پس این مرتبه هم نمی تواند محل
موضوع وراثت و وصایت واقع شود چه
وراثت و وصایت منوط به بعد الموت است

وبر عطایا و متصرفات واقعهٔ در حال حیوة اطلاق
ارث و وصیت نمی شود و دلیل برانیکه حضرت
امیر المومنین علیه السلم در زمان حضرت رسول
صلی الله علیه واله وسلم باین مرتبه عالیه از جانب
خالق متعال سرافراز شده بودند بسیار است
از جمله ان ادله ایه شریفه وفی هدایه است که میفرمایند
انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
و ترجمه ایه شریفه گذشت وانیکه مراد از ولی

واولی بتصرف در ایه شریفه موافق تفاسیر فریقین حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم است واز جمله ان ادله حدیث غدیر
غدیر خم است که متفق علیه شیعه وسنی است که
حضرت رسول صلعم حضرت امیر ع را بلند فرموده فر
مودند من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر کس که
من ولی وصاحب اختیار او هستم پس علی ع او
ولی وصاحب اختیار اوست واز جملهٔ آن این
حدیث مشهور است که حضرت رسول ص فرمودند
انا وعلی ابوا هذه الامة یعنی من وعلی ع دو

پدر امت هستیم پس این حدیث نیز اشاره بسوی
ولایت است که از برای حضرت رسول و حضرت
امیر ع برامت ثابت است پس معنی ان است
که همچنانکه پدر را بر اولاد ولایت است در صورتیکه
عقول ایشان کافی در اصلاح معاش و معاد ایشان
نباشد همچنین من و علی ع را نیز ولایت است
برامة چه که عقول امت نیز کافی در امور اصلاح نفوس
و معاش و معاد ایشان نیست والا اگر غیر از این
مراد باشد منافات پیدا خواهد کرد با ایه شریفه که

ما کان محمد ابا احد من رجالکم الی اخر الایه
یعنی نیست محمد ص پدر هیچ یک از شما و آیه داله
بر ثبوت ولایت از جهته حضرت امیر ع در زمان
حضرت رسول ص از اخبار در کتب تفاسیر و احادیث
بکثرت وارد شده است پس باقی از جهته موضوع
وصایت و وراثت و خلافت نماند مگر مرتبه
امامت که بعد از انتقال حضرت رسول ص از عالم
فانی بعالم باقی منتقل شد بسوی حضرت امیر ع و همچنین
از هر امامی بامام دیگر تا قائم ال محمد ص پس اگر در این

مرتبه تشکیکی واقع شود پس کدام مرتبه موضوع وقع
خواهد شد از برای وصایت و وراثت آن حضرت
و زاید از آنچه مذکور شد در مقام ایضاح تعریفی است
که علمای امامیه مثل علامه حلی و غیر آن از برای امامت
کرده اند که امامت ریاست عامه الهیه است در امور دین
و دنیا از برای شخصی از اشخاص به نیابت از نبی چنانچه
گذشت و این معلوم است که نیابت مستلزم و مقتضی
اجرای امور نیابتیه است بان تسلط و حکومتیکه از
منوب عنه به نایب رسیده است والا نیابت

نخواهد بود

نخواهد بود و اگر سؤال شود که علما از ثبوت ولایت
از جهت حضرت امیر ع باین ادله مزبوره و غیر آن استدلال
بر امامت آن حضرت مینمایند چه که اولویت بنفوس
از نفوس لازم دارد وجوب متابعت مولی علیه
ولی را و انفاذ و اجرای ولی احکام ولایتیه را بمقتضای
حکم شرع انور بر مولی علیه و همین معنی امامت است
جواب این است که گذشت که بمقتضای اخبار متظافره
مستفیضه امام بر دو قسم است امام ناطق و امام صامت
و نمیشود که دو امام ناطق یعنی دو متصدی امر ریاست

ومباشر امور امارت در یک زمان مجتمع شوند
چه که مشیة وحکمت الهیه اقتضا نکرده است که
دو رئیس وسلطان در یک زمان بامر ریاست
شرعیه الهیه اصالة اشتغال ورزند پس آن ولایت
که اثبات امام میکند با وجود امام ثابت من الله
قائم بامر امامت اثبات امام صامت میکند
نه امام ناطق پس این ولایت اثبات میکند انکه
این ولی صاحب شان امامت ومنصب ریاست
حقه الهیه است بعد از امام زمان خود نه آنکه اثبات

میکند امامت

میکند امامت فعلیه را حاصل این بیان انکه چون خداوند
عالمیان عالم بود بمعاندت اهل آن زمان با امیر مؤمنان
پس از جهة اقامهٔ حجت بر معاندین دین در کتاب
اعجاز آئین ولسان خاتم المرسلین اثبات ولایت
واولویت تصرف از جهة آن حضرت نمود که بان اثبات
فرماید استحقاق امامت ان سرور را بعد از حضرت خاتم
انبیا لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة
واین منافی نیست استحقاق امامت را بخلافت وو
راثت واز جملهٔ ادلهٔ مثبتهٔ این مطلب ایهٔ شریفه است

در سوره یس که میفرماید وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ یعنی هر چیزی را احصا نمودیم در امام مبین حضرت امیر المومنین علیه السلم فرمودند چنانچه حدیث را فاضل فیض در تفسیر صافی متعرض است که أَنَا وَاللَّهِ لَلْإِمَامُ الْمُبِينُ أُبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَرِثْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ یعنی منم بخدا قسم این امام مبین که جدا میکنم حق را از باطل میراث یافتم این منصب امامت را از رسول خدا پس در این حدیث تصریح شده است بوراثت امامت

تقریب دیگر

تقریب دیگر انکه چون این دین و شریعت تا روز قیامت باقی است البته حافظین شریعت ضرور است که در هر زمان باشند تا انکه حفظ نمایند این شریعت از آراء و اهوا مضلّه باطله متمردین از شیاطین جن و انس و جاری فرمایند احکام ان را برا اهالی هر زمان تا انکه حجت الهیه بمقتضای فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ بر ایشان بر هان تمام باشد و این نواب و حافظین شریعت لازم است که صاحب مرتبه امامت باشند از جانب صاحب شریعت که باعتبار این مرتبه محل اتباع و اقتدای

و در جای دیگر میفرماید لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ

خلق باشند و نیز صاحب مرتبهٔ ولایت باشند که
باعتبار آن ردّ نمایند نفوس متجاوزه از حدود آبی را بسوی
اصلاح و انقیاد و تصرف نمایند در حقوق (مالیه) مقرره بر وجوه
خاصهٔ شرعیه بر وجه اصلاح و سداد و معلوم است که تا این
دو مرتبه در حافظین شریعت نباشد حفظ شریعت
صورت پذیر نخواهد شد و اگر این دو مرتبه اصالة باشد
و از قبیل خلافت و وراثة نباشد لازم خواهد که چنانچه
آمد
نبوت و رسالت خاتم انبیاء صلعم بعد از رحلت آن بزرگوار منقطع شده است ولایت و امامت ان عالی

مقتدا هم

که مقام (مقتدا هم) متابعت و عمل بر مقتضیات شریعت ان جناب است
و حکم نبوت و رسالت آن جناب دارد هم منقطع شده
باشد و این باطل است بالضرورت والبداهة من
المذهب پس باید این امامت و ولایت خاتم اکرم باشد
که بخلافت بحافظین شریعت آن حضرت رسیده است
تا آنکه صدق کند که دین و شریعت اوست که در قبضهٔ
وارثین و اوصیاء شریعت او در آمده و دایر است و
ازین بیانات شافیه در مقام واضح شد فساد انچه
القا کرده است شیطان لعین در قلوب بعضی از

همان امامت
وولایت

امیر مومنین از پیروآن دین مبین وآن این است که امامت
مرتبه الیست مباین با مرتبهٔ نبوت و رسالت وفوق مرتبهٔ
نبوت و رسالت است واین مرتبه مختص بائمهٔ اطهار
اطهار است وتا روز قیامت باقی است وزوال و
قطع براوطریان نمی یابد چنانچه بر نبوت و رسالت
دست یاب میشود ونبوت و رسالت از جهة تکمیل
مرتبهٔ امامت آمده است وچون که تکمیل مرتبهٔ امامت
شد بمقتضای اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ نبوت و رسالت
منقطع گردید وحضرت خاتم انبیا بعالم بقا ارتحال فرمود

چه که

چه که آنچه مقصود از وجود مبارک ایشان بود که تکمیل این مرتبهٔ
عالیه باشد بعمل آمد و وجه ختم نبوت و رسالت بر سرور انبیا
نیز آن بود که تکمیل مرتبهٔ مزبوره در زمان آن حضرت
بوقوع انجامید پس مقصود از رسالت ونبوت که محل
نظر حضرت رب العزة بود که کمال این مرتبهٔ علیه باشد
وهمهٔ انبیای سابق هم از جهة مقدمهٔ همین اکمال قدم
بعرصهٔ این عالم نهاده بودند با تمام رسید چه که جمیع اثبات
نبوت و رسالت در امامت موجود است وسلسلهٔ
امامت تا روز قیامت برقرار است پس احتیاج بوجود

نبی و رسول نیست و غیر این از بیانات و تقریبات
سخیفهٔ مخالفهٔ از برای اصول دین و مذهب و مغایرهٔ
با اعتقادات کل علماء از عجم و عرب که ناشی نشده است
پایه و اصل آن مگر از عدم معرفت بمراتب نبوت و
رسالت از روی بصیرت و شریعت و شیطان هم
از طرف محبت با ئمهٔ اطهار که در صید کردن عقاید حقه
اخیار مترصد و کمین کاه آن لعین غدار است مطالب
وهمیه که خالی از شایبهٔ غلو نیست بلکه عین غلو است
بانواع زینت آراسته بصورت معرفت عرفانی

درقلوب محبین و مخلصین ایمانی انداخته و
روز بروز در تنزاید آن حیل گوناگون انگیخته تا بتدریج
مومن صادق را گول زده از طریق مستقیم هدایت منحرف
نموده در تیه ضلالت و گمراهی داخل میسازد پس کسی
از مؤمنین که صاحب این عقاید فاسدین شده است
یا وسوسه در قلب او از این گونه اعتقادات
فتاده است باید بمطالعهٔ این اوراق وافیه و بیا
نات کافیه که استنباط شده است از آیات
و اخبار و آثار اهلبیت اطهار و موافق

الفصل الرابع

است با اعتقاد علماء ابرار این اوهام و وساوس را
از خود دور نموده بنهج قویم و طریق مستقیم رجوع نمائی

مقصد چهارم

در دفع لزوم تساوی مرتبه
امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه معصومین است
با حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بسبب اسبابی
که ما به الاشتباه این تساوی میتواند واقع شود و در این
مقصد هر یک از آن ما به الاشتباه این توهم را ذکر کرده و بدفع آن میپردازیم و منه التوفیق

دلیل اول از ادله ما به الاشتباه اشتراک ولایت و
امامت است بحسب منصب بین پیغمبر و اوصیای

آن سرور

آن سرور چنانچه گذشت و جواب همان است که اشاره
بان شد که این دو مرتبه نسبت بحضرت امیر و اولاد آن
بزرگوار اصیل و مباین نیست با ولایت و امامت ر
سول مختار تا آنکه بعد از تعارض و عدم ترجیح حکم بتسا
وات مرتبتین شود بلکه این ولایت و امامت همان ولایت و
امامت است که بخلاف از جهت حفظ شریعت منتقل
شده است از پیغمبر باین بزرگواران و این معلوم است
که مغایرت مرتبتین باعتبار تبدل موضوع در صورتیکه
احد موضوعین اصل و دیگری فرع باشد موجب نمیشود

تعارضی را که حکم متساوی مرتبتین شود در آن تعارض
واین بیان منافی نیست چیزی را که ذکر شد که حضرت
امیر ع دارای ولایت شدند در زمان خود حضرت
رسول ص بجهة آنچه ذکر شد که نزول ولایت اجرای
آن حضرت از جهة تنصیص بر امامت آن حضرت
بود در آن زمان از جهة آنکه بعد از حضرت رسول ص
حجة بر معاندین تمام باشد والّا اثر ولایت که اقامهٔ
حدود الهیة و تولیت و مباشرت ریاسة حقه است
البتة منوط به بعد از زمان خاتم انبیا ص بوده است از

این جهة است

این جهة است که بیان شد که ولایت در زمان حضرت
رسول ص اثبات امام صامت میکند نه ناطق **دلیل
دوم متوهم** آیهٔ مباهله است که در آن آیه خالق
متعال حضرت امیر را نفس پیغمبر خوانده است پس
فرموده است **قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ** **یعنی**
ای پیغمبر بگو نصارای نجران که اگر انکار دارید پیغمبری
مرا پس بیائید که بخوانیم پسران خود را و شما هم بخوانید

و زنان خود را

پسران خود را و بخوانیم ن، خود را و شما هم بخوانید
ن، خود را و بخوانیم نفسهای خود را و شما هم بخوانید
نفسهای خود را پس مباهله کنیم پس قرار دهیم لعنة
خدا را بر دروغ گویان و حضرت رسول در مقام
ابنا حسنین را بردند و در مقام ن، صدیقهٔ طاهره را
و در مقام انفس حضرت امیرالمؤمنین ع را بردند و تقریب
دلیل این است که چون اتحاد نفسین بر وجه حقیقة
محال است و حال آنکه خداوند اعلا در این آیه شریفه
حضرت امیر را نفس پیغمبر مقرر فرموده پس مراد تساوی

در جمیع مراتب است با آنحضرت و اتحاد در جمیع مناصب است
با آن سرور مگر مرتبهٔ نبوت و رسالت که از مختصات
حضرت نبوی است و بدلیل منفصل اثبات شده است
و مرتبهٔ نبوت و رسالت مطلقه بشرط لا یعنی معراة
از مرتبهٔ ولایت و امامت نمی تواند مرجح شود بجهة آنکه
بیان شد که مقام این هر دو مقام ظاهر و قول است
و کمال او کمال آن موقوف بر مرتبهٔ ولایت و امامت است
که مقام باطن و فعل اند و بدون این دو مقام اثر ترجیح
بر این دو مرتبه مترتب نمیشود وجواب از این

بشرط لا یعنی بشرط ان لا یکون معها شیء من الامامة و الولایة منه

شبهه آن است که چون جناب ولایت مآب در مقام
اطاعت و فرمان برداری حضرت خیر البشر القاء جمیع مقتضیات
نفسانی از خود نموده بنهجی که هیچ فعلی از آنحضرت صادر
نمی شد مگر از حیث اقتران آن فعل بارشاد و رضای
آنحضرت و تابع فرموده بود جمیع افعال و مشیئة خود را
با فعال و مشیئة آن حضرت و ظاهر است که پس از آنکه
این مقام از جهة آن امام انام حاصل شد نفس او و جمیع
اعضا و جوارح او بمنزله نفس و اعضا و جوارح آن سید
والا مقام میشود چنانچه باعتبار اینکه القا فرموده بود آن

حضرت

حضرت در مقام فرمان برداری حضرت معبود و تعمیل
فرامین خداوند ودود جمیع مقتضیات عالم البشریة را
و حط نموده بود کل مشتهیات عوالم النفسانیة را و قرار داده
بود نفس خود را در مقام عبودیة بمنزله آلة صرف اطلاق شده است
بر آن بزرگوار نفس الله نیز چنانچه در بعضی از فقرات بعضی
از زیارات است که السلام علی نفس الله القائمة
یعنی سلام بر نفس خدا که قائم است بامر خدا
و همچنین بر آن بزرگوار بهمین اعتبار اطلاق میشود عین الله
و ید الله و لسان الله و غیر ذالک و ناظر بهمین است
حدیث قدسی که اطعنی حتی اجعلک مثلی

یعنی ای بنده من اطاعت کن مرا تا آنکه قرار دهیم ترا
مثل خودم و همچنین حدیث نبوی که **اَلْعُبُودِیَّةُ**
جَوْهَرَةٌ کُنْهُهَا الرُّبُوبِیَّةُ یعنی عبودیّه و
بندگی جوهری است که کنه او ربوبیّه است مقصود آنکه
عبد در مقام عبودیّه هرگاه بدرجه کمال رسد و آن
درجه همان است که ذکر شد که القا کند از خود آنچه از
مقتضیات عالم بشریّه است بنوعیکه مترتب شود
بر آن القا حصول ملکهٔ که باعتبار آن ملکه هیچ از آن
مقتضیات مخطور قلب نگردد و نفس مطمئن گردد

نسبت بجمیع جوارح از انیکه توجه کند یا توجه دهد عضوی
و آلتی از اعضا و آلاتیکه در تصرف اوست از عین و لسان
و ید و رجل و غیر ان بغیر رضای خالق و مشیت خالق و
بگردد نفس و الات واقعهٔ در تحت تصرف و سلطنت نفس
نسبت بمعبود آلت فعل معبود و محلّ رضا و مشیت
معبود پس این نفس بعد از وصول بانمقام البته بمنزله نفس الله
میشود و ید و عین و لسان واقعهٔ در تحت تصرف او یدالله و
عین الله و لسان الله میگردد و همچنین سایر الات نفس
و تاثیر ربوبیّه و خلاقیه در این نفس پیدا میشود نظیر حدیدهٔ

محمات یعنی ابن تابیده شده در آتش که از کثرت تاثر

باثر نار رنگ نار و اثر نار در او پیدا میکردد بنهجیکه هرکس حقیقة

او مطلع نشود و عارف نشود بکنه او مشتبه می شود در نزد او

بنار و هرچند که در واقع نار نیست و از این بیان واضح میشود

تاویل حدیثی که از امام روایت میکنند که فرمودند لَنَا مَعَ

اللهِ حالاتٌ نَحْنُ فِيهَا هُوَ اِلّا نَحْنُ نَحْنُ وَهُوَ هُوَ

یعنی از برای ما با خداوند حالاتیست که ما در آن حالات او

هستیم مگر در همان حالات ما ماییم و او اوست مراد آنکه

ما مظهر آثار خداییم و از ما آثار خدای ظهور میکند که غیر عارف

بحقیقة

بحقیقة گمان الوهیت بر ما میبرد مگر در همان حالت ما

ماییم یعنی بنده و عبد فرمان برداریم و او خالق و اله و

معبود ماست حاصل آنکه این مقام عبودیت بر وجه

اکملیت و اعلا درجه اتمیت در سرور اولیا و ائمه هدی

چنان تکمیل یافته بود که در مقام فنای فی الله نظیر همان

حدیده محماه شده بودند که آثار الوهیت از ایشان بظهور

میرسید[۲] این بود که بملاحظه وقوع این آثار جماعتی از ناس

در حق ایشان گمراه شده بخدائی ایشان قائل شدند

چنانچه در تذکرة الائمه مجلسی و غیر آن از کتب بتفصیل

مذکور است

عـ ۲ چنانچه حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون حکم بدو صورت منقوشه بر مسند او نموده فرمودند دونکما افاجر فافترساه یعنی بگیرید این فاجر را پس درهم درید او را پس از دو صورت مجسم شده آن ملعون را که بر تخفیف آن بزرگوار زبان جسارت دراز نموده بود دریدند و طعمه خود نمودند و بحکم آن امام باز بجای خود بهمان صورت اولیه برگردید چنانچه تفصیل آن در تذکرة [illegible] المعاجز و غیر آن از کتب است و این گونه آثار از ائمه اظهار در زمان هر یک بکثرت بظهور پیوست دع

مذکور است - پس از آنچه بیان شد ظهور پیوست
که حصول نزول منزلهٔ نفس پیغمبری از جهت جناب
ولایت مآب که صریح آیهٔ شریفه است از جهت اطاعت
و متابعت آن حضرت بود حضرت رسالت مآب را
که باقصی مرتبهٔ کمال رسانیده بودند تا انکه این مرتبهٔ منزلت
حاصل شد و ظاهر و بین است افضلیّة مرتبهٔ متبوع و
مطاع از تابع و مطیع و از جمله شواهد بر مدعا حدیث احمد بن محمد
بن ابی نصر است از ابی الحسن موصلی از ابی عبد الله ع
در اصول کافی قال جاء حبر من الاحبار الی امیر المؤمنین
فقال

فقال یا امیر المؤمنین متی کان ربک فقال
ثکلتک امک ومتی لم یکن حتی یقال متی کان
کان ربی قبل القبل بلا قبل وبعد البعد بلا بعد
ولا غایة ولا منتهی لغایته انقطعت الغایات عنده
فهو منتهی کل غایة فقال یا امیر المؤمنین افنبی انت
فقال ویلک انما انا عبد من عبید محمد
ترجمه حدیث انکه حضرت ابی عبد الله ع فرمودند که آمد عالمی
از علمای یهود خدمت امیر المومنین پس عرض کرد یا
امیر المؤمنین ع از کدام زمان پروردگار تو بوده است حضرت

فرمودند مادرت بعزایت بنشیند کدام زمان بوده است
که پروردکار من نبوده است در آنزمان تا آنکه کفته شود
که انچه زمان بوده است پروردکار من بوده است پیش از
هر پیش بدون آنکه پیشی باشد و بعد از هر بعد بدون
آنکه بعدی باشد و آخر و منتهایی نیست از برای آخر او
منقطع میشود آخرها در نزد او پس او منتهای هر آخر یست
پس آن عالم یهود کفت آیا تو نبی هستی یا امیر المؤمنین ع
پس حضرت فرمودند وای بر تو این است و جز این نیست
که من بنده هستم از بندهای محمد ص پس در این حدیث

که از احادیث

که از احادیث معتبره است تصریح خود حضرت است
که من بندهٔ از بندهای محمدم ص کانه حضرت ع در جواب
سؤال عالم یهود میفرماید که مقام من مقام استقلال
نبوتی نیست بلکه مطیع و تابع صاحب نبوتم چنانچه عبد
تابع مولای خود است پس مراد تشبیه نمودن آن بزرکوار
است خود را در این مقام بعبد فرمان بردار و این تمثیل
اشاره بهمان است که ذکر شد یعنی کمال و تمامیهٔ مرتبه
متابعت بحیثیتیکه ارتفاع جسته شود بمقام نزول منزلهٔ نفس
پیغمبری ص پس اول مقام و منزلهٔ عبد است و چون این

مقام تکمیل پذیرفت منزلة النفس براو مترتب میشود و تو
جیه دیگر در حدیث شریف آنکه چون اطاعت و متابعت
حضرت نبوی عین اطاعت و متابعت خالق متعال
است چه که قول پیغمبر قول الله است چنانچه آیهٔ شریفه
ناطق بان است که لا ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی یعنی نطق نمیکند حضرت رسول از
میل نفسی و نیست نطق او مگر از وحی الهی و شکی نیست
در تطابق افعال آن بزرگوار با اقوال آن عالیمقدار پس
هرچه از علی واقع می شد همان بود که از پیغمبر واقع میشد

و هرچه از



و هرچه از پیغمبر واقع میشد همان بود که از خالق متعال
صادر میشد مگر آنچه از حضرت امیر واقع میشد از تعلیم
رسول الله بود و از حیث اسوه و متابعت بانحضرت بود
و مقام آن سرور در این افعال مقام متعلم بود نسبت بعالم
پس از این حیثیت اطاعت و عبودیت انحضرت سرور
کاینات را عین عبودیت و بندگی خالق متعال است
پس اثبات عبدیت از برای محمد عین اثبات عبدیت
از برای خالق و عبارة اخرای آن است و میتواند تاویل
حدیث مزبور منزل بر مرتبهٔ تعلیمیه باشد چنانچه شاهد بر

براین است آنچه از خود حضرت امیر مشهور است که

فرمودند مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا

یعنی کسیکه تعلیم کند مرا یک حرف از علم پس تحقیق که گردانیده

است مرا بندهٔ خود و این مبرهن و مبین است که آنحضرت

تعلیم نگرفته اند از هیچکس مگر از خاتم انبیاء حاصل کلام

تا این مقام بیان این بود که این تساوی منزلة حضرت

امیر با حضرت رسول که صریح ایهٔ شریفهٔ مباهله است

از حیث اطاعة و متابعت بوده است و حاصل

نمیشود از این مگر اثبات نقیض مدعای متوهم بلی

درصورتیکه

درصورتیکه ثابت شود که مراتب ارتفاع و ارتقاء

درجات امیر اکرم با نبی خاتم در عرض هم از دواب

علی الاطلاق بمقتضای اصالهٔ استحقاق بنحو

تحقق و تحصل پیدا کرده است و تقرب و ترفع

ذاتین مکرمتین تقرب طولی و ترفع ترتیبی و ترتبی

نبوده است اثبات مطلب متوهم می شود

ولی این با بودنش مخالف قواعد مذهب و دین

و خلاف اعتقاد کل اهل اسلام و ایمان هیچ دلیلی

برآن قائم نیست بلکه ادله بسیار برخلاف آن

قائم است وایهٔ شریفه هم دلالتی ندارد بر آنچه ذکر شد

دلیل سیم از دلیل متوهم اخبار طینت است

که از بعض از آن اخبار اتحاد طینت ائمهٔ اطهار با

رسول مختار استفاده میشود از جملهٔ آنها اخباریست

که در بصائر الدرجات که از کتب معتبرهٔ شیعه است

ذکر شده است که از جملهٔ آن خبر ابی الحجاج است

قَالَ ابو جعفرٍ یا ابا الحجاجِ اِنَّ اللهَ خَلَقَ مُحَمَّداً

وَآلَ مُحَمَّدٍ مِن طِینَةِ عِلِّیِّینَ وَخَلَقَ قُلوبَهُم مِن

طِینَةٍ فَوقَ ذٰلِکَ وَخَلَقَ شیعَتَنا مِن طِینَةٍ

دون

دُونَ عِلِّیِّینَ وَخَلَقَ قُلوبَهُم مِن طِینَةِ عِلِّیِّینَ

فَقُلُوبُ شیعَتِنا مِن اَبدانِ آلِ مُحَمَّدٍ

وَاِنَّ اللهَ خَلَقَ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِن طینِ

سِجِّینٍ وَخَلَقَ قُلُوبَهُم مِن طینٍ اَخبَثَ

مِن ذٰلِکَ وَخَلَقَ شیعَتَهُم مِن طینٍ

دُونَ طینِ سِجِّینٍ وَخَلَقَ قُلُوبَهُم

مِن طینِ سِجِّینٍ فَقُلُوبُهُم مِن

اَبدانِ اُولٰئِکَ وَکُلُّ قَلبٍ یَحِنُّ اِلیٰ بَدَنِهِ

ترجمهٔ حدیث شریف آن است که ابو الحجاج گفت

که فرمود از برای من حضرت ابی جعفر ع ای اباالحجاج
خداوند خلق کرد محمد ص و ال محمد ص را از طینة علیین
و خلق کرد قلوب ایشان را از طینتیکه فوق طینت
خلقت ایشان بود و خلق کرد شیعیان ما را
از طینتیکه پست بود از طینت علیین و خلق کرد
دلهای ایشان را از طینت علیین پس دلهای
شیعیان ما از ابدان ال محمد است و خلق کرد
خداوند تعالی دشمنان ال محمد را از طین سجین
و خلق کرد دلهای ایشان را از طینی که خبیث تر بود

از طین سجین و خلق کرد شیعیان اعدای ما را از
طینی که پست تر بود از طین سجین و خلق کرد دلهای
ایشان را از طین سجین پس دلهای ایشان
از طین ابدان اما مان ایشان است و هر قلبی میل میکند
بسوی بدن خود **و از جمله** ان اخبار است روایة
ابوحمزهٔ ثمالی است از حضرت ابی عبدالله ع مثل همین
حدیث مگر دران تبدیل شده است لفظ علیین
با علا علیین **و از جمله** آنها نیز سه حدیث دیگر
بهمین مضمون دو روایت مروی از ابی عبدالله ع

ویک روایت مروی از علی بن الحسین ع وبالجمله

انهاست روایات معتبره مستفیضه دیگر

که مروی است در اصول کافی وغیر آن از کتب

معتبره حاصل استدلال متوهم ان است که از

این اخبار کثیره معتبره استنباط می شود اتحاد

طینة طیبة امیر المومنین ع وسایر ائمه دین ع با رسول

امین ص در مخلوق بودن از علیین واتحاد اصل

وآل است بر تساوی مراتب بحسب ترافع و

تفاضل وجواب ازاین شبهه آن است که اتحاد

طینت درین

طینت دراین بزرگواران منافی فضیلت وزیادتی

مرتبت حضرت خاتم الانبیا ص نیست چنانچه بسیاری

از اخبار طینت دلالت بر اتحاد طینت شیعیان

با اهل بیت اطهار نیز میکند مثل روایة علی بن

حمزه عن ابی بصیر عن ابی جعفر ع قَالَ اِنَّا وَشِیعَتُنَا

خُلِقْنَا مِنْ طِینَةٍ وَاحِدَةٍ وَخُلِقَ عَدُوُّنَا

مِنْ طِینَةٍ خَبَالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ

حضرت ابی جعفر ع فرمودند ما وشیعیان ما خلق شده

ایم از طینت واحده وخلق شده اند دشمنان ما

الخبال الفساد
الحما جمع حماة وهو الطین الاسود
المتغیر المسنون
المصور وقیل
المصبوب المفرغ
مجمع

از طینة فاسده که ان گل سیاه متغیری بود که
بصورت درآمد و در معنی همین روایت است
روایت محمد بن مروان از ابی عبد الله ع و غیر این دو
روایت از روایات متعدده و واضح و مبرهن است
عدم تساوی مرتبه شیعیان با ائمه هدای خود
و همچنین هیچکس ملتزم نشده است بتساوی
مرتبه شیعیان مطلقا با انبیا و رسل با انکه روایت
متعدد است باتحاد طینت شیعیان با این بزرگواران
نیز مثل روایة صالح ابن سهل در بصائر الدرجات

از ابی عبد الله

از ابی عبد الله ع که المومن من طینة الانبیا قال نعم
یعنی راوی سؤال کرد که مؤمن از طینة انبیاست
یعنی از طینت انبیا مخلوق شده است فرمودند
بلی و روایات در این باب نیز متعدد است
پس همچنانکه این اخبار نمیتواند محل استدلال شود از
برای تساوی مرتبه شیعیان ابرار با ائمه اطهار و انبیاء
والاتبار همچنین است اخبار اول در انچه محل کلام
و استدلال است علاوه انکه خلقت از طینت
علیین اعم از ان است که از فاضل یا نضح طینت

نضح یعنی ترشح

نبی ص باشد یا اصالةً باشد پس حمل خواهد شد
عموم اطلاقی اخبار وارده در محل نزاع بر
تقیید یکه در بعض از اخبار طینت است که دال است
اینکه طینت اوصیاء از فاضل و یا نضح طینت حضرت
خاتم النبیین ص خلقت شده است و این اخبار در
بصائر الدرجات و غیر آن از کتب معتبره موجود است
و این مطلب واضح است بلی مطلبی که لازم است
تنقیح آن در اینمقام اگرچه خارج است از موضوع کلام
و از آنچه در صدد استدلال آنیم از مقصد و مرام ولی

چون از

چون از مشکلات صعبهٔ انام و محل لغزش اقدام
خاص و عام است لازم است که ذکر شود آن است
که از اخبار طینت چنانچه بعضی از آن در معرض بیان
در آمد مستفاد می شود که طینت مومنین از طین
علیین که طین حلو طیبهٔ مبارکه ایست در اعلا مکان از جنت خلق شده است
و طینت معاندین دین و دشمنان ائمه طاهرین از طین سجین که طین
شور خبیثهٔ متعفنه ایست در اسفل نار مخلوق شده است و هر طینت
میل میکند بآنچه از او خلق شده است و معلوم است که مقتضای طینت
علیین طاعت و عبادت و مقتضای طینت سجین کفر و فجور و معصیت است

پس هرچه از ایشان صادر می شود بمقتضای همان چیزی است
که از آن خلق شده اند پس کأنه مجبورند بر افعال خود پس چه　　مفطور
قصور خواهد بود بر معاندین دین و چه فضیلت خواهد بود از برای
مؤمنین و محبین و بیان دفع این ایراد و تنقیح مطلب و ایراد
آنست که خداوند عالم چون افاضه فیض وجود بر موجودات عالم امکان
فرمود چنین مشیت او تعلق گرفت که ایصال فیوضات غیبیه در
مراتب تدرج و ارتفاعات شأنیه بر قدر قابلیت موجودات
تقرر پذیرد و قابلیت موجودات را موکول و موقوف بر
تعینات اختیاریه خود ذوات موجوده فرماید تا

انکه هر کس

انکه هر کس را باندازه آنچه قابلیت اوست که از قبل
اختیارات او حاصل شده است افاضه فیض فرماید
پس اسباب امتحانیه فراهم آورد تا آنکه از آن اسباب
مخلوق خود را امتحان و اختبار نموده در حق هر کس
بر مقتضیات مراتب قبولیه او فیض بخشی فرماید و توهم
نشود در اینمقام که با آنکه خداوند عالم عالم علی الاطلاق است
و علم هر شیء الی ابد الدهر در ازل الازال از برای او حاصل
بود و مخفی نبوده است بر او علم هیچ شیء پس اختبار
و امتحان در اینمقام چه معنی دارد بجهة آنکه میگوییم

که این امتحان و اختبار از جهة تحصیل علم الهی نیست
بلکه از جهة آن است که اگر خالق متعال این امتحان
نمینمود و بمقتضای علم خود مراتب مخلوقات را
پست و بلند مقرر میفرمود زبان همهٔ موجودات
عالم امکانی باعتراضات بر خالق متعال گشوده
می شد و اگر واهمه و خوف الوهیت مانع بود از تفوه
باعتراض لااقل در قلوب خود این اعتراضات را
تضمیر می نمودند پس لازم شد که عمل بر علم صرف
نه نماید بلکه علم را از برای خلق معلوم فعلی فرماید

تا انکه قدر

تا انکه قدر و منزلهٔ هر کس از قبل اختیار خودش بر او
معلوم و معین گردد تا انکه توهم اعتراض از هر کس
مندفع گردد و دیگر انکه اگر اختبار نفرموده بود و منازل
بجز از نمایش
و مراتب خلق از حیث افعال اختیاریهٔ خود معلوم
نشده بود البته هر کس تمنای مقام پیغمبران اولو العزم
می نمود و زبان اعتراض میکشود که چرا ما منزلهٔ
پست و ایشان منزله بلند یافته اند پس اثر اختبار
و امتحان نسبت بمخلوقات عالم امکان از اهل
نفاق و وفاق است نه نسبت بخداوند عالمیان

ایشان

است که عالم علی الاطلاق است پس اول
موجودیرا که خالق ودود از عالم عدم بعرصهٔ وجود
و در معرض تقرب مقصود در آورد عقل اول ممکنات
قلم کتب دفتر کاینات واسطهٔ وجود جمیع مخلوقات
شخص اول عالم امکان روح پیغمبر اخر الزمان
بود پس خداوند عالم بان روح مکرم وذات
معظم عرصهٔ عالم ایجاد را رونق افزود وان مقصود
عوالم وجود بمرتبهٔ مقام شایستگی و منزلهٔ تقرب
و بندگی ظاهر نمود که مقرب بارگاه قدس و جلال

و محبوب

و محبوب خداوند لایزال گردید و خداوند متعال
از نور مبارک او اوصیاء او را بظهور آورد
وان ارواح و انوار طیبهٔ مبارکه نیز تاستی
بان روح طیب و طاهر نمود در جمیع طرق فرمان
برداری و امتحانات عالم بشری پا از
مراتب بندگی و عبودیت و رضای حضرت
احدیت بیرون ننهاده قدم بر قدم حضرت خاتم
مشی نموده القای جمیع اختیارات در جنب رضای
خالق متعال فرمودند تا آنکه بشل خاتم انبیا مقرب

بارگاه کبریا گردیدند پس این انوار مقدسه و سایر
انوار ارواح طیبه انبیا و اولیا علیهم الصلوة والسلم
و شیعیان ایشان که تاسی باین انوار طاهره
نموده و طی همه مقامات امتحانیه الهیه نمودند در
سلک سابقین و مقربین درگاه اله منسلک گردیدند
پس خداوند متعال هم در این عالم اجسام که
بتعبیر بعالم خلق میشود قلوب و ابدان ایشان را
بمقتضای همان استحقاق در عالم ارواح که تعبیر
بعالم امر میشود از طینت علیین که طینت طیبه

بهشتی است

بهشتی است مخلوق فرمود چه که ابدان و آلات جسمیه بدنیه
ایشان نسبت بارواح و نفوس بمنزله لباسی است
که این نفوس و ارواح بان لباس از حیث استحقاق
از واهب علی الاطلاق مخلع میگردند و واضح است
که خلعت سلطان بر رجال دولت بمقتضای مراتب
تقرب و عزت منبعثه از تکمیل مراتب طاعت و
عبودیت عطا میشود پس البته باید خلعت خلقت جسمیه
سابقین درگاه و مقربین بارگاه اله بخصوصیة تامه و اتمیة
تمام از جانب ملک علام ممتاز باشد پس این طاعت

وعبودیت اختیاریهٔ قبولیهٔ اول خلقت علت شده است
ازبرای تکوّن ابدان مقربین از طینت بهشت برین
درین نشأهٔ ناسوتی نه اینکه طینت علیین علة شده است
ازبرای تکمیل مراتب عبودیّة دراین عالم تا اینکه اعتراض
شود که درهرکس که طینت علیین باشد پا از دایرهٔ
عبودیت واطاعت بیرون نخواهد گذاشت و بجز
عَلَم فور وفلاح وسداد وصلاح نخواهد افراشت
حاصل انکه اختیارات خود ایشان در عالم ذرّ و عالم
ارواح علت شده است ازبرای خلقت ابدان

ایشان از علیین در عالم خلق واجسام پس این خلقت
خلقت جزائیهٔ اختیاریهٔ خود ایشان است لاغیر
وهمچنین است امر در سایر مخلوقات بجهة انکه وقتیکه
خداوند اعلا ارواح ونفوس ایشان را مخلوق وابداع
فرمود گرفت از ایشان عهد ومیثاق بندگی وجمیع
مراتب اطاعت وعبودیت خود را از اوامر ونواهی
وتخلق بجمیع اخلاق حسنه وتجنب از جمیع اخلاق رذیله
وگرفت عهد ومیثاق محبت وولایت جمیع انبیا واولیاء
خود را از ایشان سیما عهد ومیثاق ولایت ومحبت

سرور انبیا پیغمبر اخر الزمان م و اوصیاء طاهرین
ان بزرگوار از خلق جمیع عالم ابداع حتی از جمیع انبیا
واوصیا و اولیا پس هر کس قبول جمیع این عهود
و مواثیق نمود در همان عالم سعید شد و استحقاق
خلقت علیین پیدا کرد در عالم اجسام و هر کس
قبول نکرد شقی شد و استحقاق خلقت سجین پیدا کرد
و همین است سر حدیثی که فرمودند السَّعِیدُ
سَعِیدٌ فِی بَطْنِ اُمِّهِ وَالشَّقِیُّ شَقِیٌّ فِی بَطْنِ اُمِّهِ
یعنی سعید در بطن مادر سعید است و شقی در بطن

مادر شقی است

مادر شقی است چه که این سعادت و شقاوت در همان عالم
حاصل عالم بمقتضای اختیارات این نفوس حاصل شد
و خلقت اجسام ایشان بر وفق استحقاق ایشان
بعمل آمد چنانچه ذکر شد این است که در این عالم کسانیرا
می بینیم از سعداء که اگر جمیع عالم کافر شوند و جمیع ادلهٔ تلبیسیهٔ
ابلیسیهٔ کفر را در کمال تزیین بر او القا کنند ذرهٔ سستی در
بنیان ایمان او بهم نمیرسد و کسانی دیگر را می بینیم از اشقیا
که اگر معجزات یکصد و بیست چهار هزار پیغمبر را مشاهده کنند هیچ
تزلزل در اساس کفر و شقاوت ایشان راه نمی یابد خیالات

وهمیه سفسطیه خود را در ابطال مذهب حق از ادله قویه
میشمارند حاصل آنکه این عالم عالم بذر است در اختیار
و این عالم عالم ثمر است در فعل چنانچه این عالم عالم
بذر است در فعل و عالم آخرت عالم ثمرات است در مجازات
اعمال پس نسبت آن عالم باین عالم مثل نسبت این
عالم است بعالم آخرت پس هر بذر و تخم تقوا و عبادت
و بندگی و سعادت و یا تخم کفر و معصیت و ظلم و شقاوت
که کاشته اند بحسب قبول و اختیار در آن عالم ثمر آن را
بر میدارند بر وفق همان در این عالم اجسام بحسب فعل

وعمل چنانچه در این عالم نیز هر بذری که ریخته شود بحسب
فصل وعمل ثمر آن برداشته خواهد شد در آخرت بحسب
نعمت و نقمت پس اگر در این عالم بذر طاعت و عبادت کشت
شود در عالم آخرت ثمر راحت و نعمت و فرمان فرمایی و عزت
و حکمرانی و سلطنت بر اندازه عمل نصیب خواهد شد
و اگر بذر کفر و شقاوت و فجور و معصیت کشت شود در آن
عالم ثمر نقمت و فقر و ذلت و عذاب الیم و خلود جحیم عاید حال او
خواهد گردید مقصود آنکه این عالم نیز مثل عالم ذر عالم اختیار است
و مخلوق شب و روز در اختیار و قبول شدگی اختیار او طریق

جهنم و نار و یکی طریق جنت و منازل ابرار چه که تکمیل اختیارات

عالم ذر در این عالم می شود با ختیار فعلی پس در آخرت

در حق اهل جنت خواهند گفت که خود ایشان اختیار کرده اند

جنت را و باهل نار خواهند گفت که خود ایشان اختیار کرده اند

نار را **اگر** ایراد شود که موافق این بیانات جمیع خیر و شر

مستند بفعل خود عباد خواهد شد پس تفضلات و عنایات

الهیه در کدام مورد ظهور پیدا خواهد کرد **جواب** این است

که اثر ظهور تفضل الهی در تربیت بذور عملیه عباد است

که بر جزئی عملیکه در این قلیل از مدت معدوده عمر از عبد صادر

میشود که اگر در میزان اجاره و استجاره عرفیه زمان عامل

در آید قلیل اجری زیاده بر او مترتب نخواهد شد پروردگار کریم

این عمل جزئی را در کشت زار رحمت خود تربیت فرموده

تا آنکه مترتب می شود بر قیمته و بهای ثمر او حیات ابدی

و سلطنت سرمدی و مقامات عالیه بهشتی که همیشه

باقی است و فنا و زوال بر او غیر طاری است **حاصل**

بیان این است که مخلوق عالم ابداع چنانچه صریح کتاب

الله است بر سه قسمند **اول** اقسام سابقینند که سبقت

گرفته است رحمة خداوند بر ایشان در عالم ارواح و عالم

که بذل شعور
در حق ایشان
شده است
صح

امر بمقتضای قبول اختیارات ایشان که موجب شدات
رحمة کاملهٔ الٰهیه را بر وجه اتم و سلسلهٔ طیبهٔ این موجودات
سابقه طولی و ترتیبی است در ابداع و ایجاد چه که
خالق متعال اوّل روح طیّب پیغمبر اخر الزمان را بعبر
وجود آورد و عالم امکان را بوجود مسعود او منور فرمود
و مقرّب بارگاه جلال خود گردانید پس از این روح
مبارک سرور اولیا و صدیقهٔ کبری و اولاد طاهرین
این دو بزرگوار را خلق نمود و از نور این بزرگوران سایر
انبیا و اولیا و شیعیان خلّص را خلق فرمود و امتحان

همین

همهٔ این انوار مقدسه در همان عالم بعمل آمد و همهٔ انها بر ترتیب
مراتب از مقربین درگاه ایزد متعال گردیدند و طینت همگی
این انوار در عالم اجسام مستحق خلقت از طین علیین
گردید و نیامدند در عالم خلق و اجسام مگر از جهة ارشاد
انام و آنکه حجج خداوند باشند بر عباد در امصار و بلاد
و آنچه واقع میشود بر ایشان در این عالم از بلایا و فتن
و صدمات و محن از امتحانات ابتلائیه از جهة زیادتی
ارتفاع درجات ایشان است چنانچه در سابق نیز
اشاره بان شد دوّم و سیّم از اقسام ثلثهٔ اصحاب

یمین و اصحاب شمالند و این دو صنف نیز در عالم ارواح
انچه لازمهٔ امتحان ایشان بوده است بعمل آمده است
پس اصحاب شمال که شقاوت تام اختیار نمودند یعنی
ایمان بانبیا و اولیا نیاوردند و انکار نبوت و
ولایت نمودند و بسبب این از دین منحرف
و از ایمان منصرف گردیدند پس جزای ایشان
این شد که اجسام بدنیهٔ ایشان از طین سجین
صرف مخلوق شود که اقتضای ان شقاوت
صرف است مثل کفار بدایمن و معاندین دین

مبین

و دشمنان ال طه و یس و رهزنان ادیان
و مذاهب حقه در هر مکان و هر زمان بهر فعل و
هر زبان واما اصحاب یمین اگرچه در مقام ایمان
بمبدء و معاد و اصول دین و مذهب بر وجه اعتقاد
متابعت سابقین نمودند و همه اعتقادات حقه را
قبول فرمودند و بهمین جهة از اصحاب یمین گردیدند
ولی در مقام فعل و عمل قبول سعادت صرف از
ایشان بوقوع نیانجامید مگر قلیلی از ایشان بلکه
بقدر اعداد نفوس اختلاف در اختیارات ایشان

از حیث کیفیت

از حیث کیفیت و کثرت و قلت واقع شد و بر
مقتضیات همان مراتب شتی و اختیارات
لاتحصی خلعت خلقت جسمیه باین نفوس
در این عالم اجسام عنایت گردید این است که
در این عالم دیده میشود از حالات ناس اختلافات
بلانهایات در مراتب سعادت و شقاوت
ایشان در مقام عمل پس یک نفس در جمیع احکام شریعت
تابع شرع انور است مگر وقتیکه شهوت فرج در میان
آید و دیگری در همهٔ احکام بر منهاج شریعت است

مگر وقتیکه

مگر وقتیکه شهوت مال در میان آید و دیگری بر
متابعت طریقهٔ حق است مگر وقتیکه شهوت
منصب و حکمرانی در میان آید و دیگری در هر جهة
مستقیم است مگر وقتیکه شهوت قرب سلطانی
دامن گیر شود و دیگری در همهٔ مراتب دین عامل
و بصیر است مگر وقتیکه شهوت پیر و مریدی در
میان آید و هکذا الی غیر النهایة این است که خداوند
متعال هم در این عالم که از جهة تکمیل اختیارات
عالم ذر و ارواح خلق شده است امتحان هر کس را

در همان چیزی مقرر فرموده است که مقتضای
شهوت طبیعیه اوست و مخالف شرع انور است
واگر سؤال شود که چون امتحانات نفوس
در عالم ذر باتمام رسیده است و بر طبق آن
طینت بخاص و عام عنایت شده است
پس چه حکمت و ثمر در اوامر و نواهی شرع
مطهر **جواب** میگوییم اولاً حکمت همان است که
ذکر شد که عالم ذر عالم قبول صرف است یا فعل است
بر وجه اجمال و این عالم عالم فعل و عالم تفصیل است

عه ذر که یا فعل است بروجه اجمال اشاره بان است که در بعضی اخبار وارد شده است که در عالم ذر آتش افروخته شد و حکم شد بر ارواح که بروند در آتش بعضی رفتند و بعضی شدند و بعضی ابا کردند و نفعی کردند منه

بر وجه اتمام و اکمال پس در مقام تکمیل حجة بر انام اکمال
و اتمام ضرور است و ثانیاً چنانچه نفوس و ارواح
در آن عالم قابل مختار بودند و بجزا و مقتضای قبول
آن عالم طینت جسمیه یافتند در این عالم در این عالم
نیز فاعل مختارند و بجزا و مقتضای فعل در این عالم
حظ و لذت و تعذیب و فضیحت خواهند یافت
در عالم آخرت مقصود آنکه بمحض قبول سعادت
و شقاوت یا بین بین در عالم قبول واجب و متحتم
نشده است که فاعل مضطر شوند بر مقتضای آن در

در این عالم فعل پس باز اگر بخواهند رجوع کنند بحضرت
واهب العطایا و توبه و انابه نمایند از انچه واقع
شده است از ایشان در هر عالم از ذنوب و خطایا
و مواظب شوند بر عمل کردن بر خلاف مقتضای
جبلت و طبیعت از روی ریاضت و خلاف
نفس نمایند بقوهٔ عقلیه در هر چه ملکهٔ نفس شده است
از اخلاق ردیه و صفات رذیله البته خداوند رحمن
نیز قلم عفو بر جرایم ایشان میکشد و طینت و
ملکات نفسانیه را تغییر میدهد انه علی کل شیء

این ان را

قدیر

قدیر و بعباده رحیم قال الله تعالی الله ولی
الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور خالق متعال
میفرماید که خداوند ولی یعنی ناصر و معین امور کسانی است که
دست از مقتضیات جبلیهٔ غیر ایمانیهٔ خود بر داشته
پا در دایرهٔ ایمان گذارند بیرون میاورد بسبب هدایة
و توفیق دادن میاورد ایشان را از ظلمات و تاریکیهای
کفر بسوی نور ایمان و همچنین میشود که اقتضای طینت
علیین در شخص باشد و لیکن فعل و عمل از قبیل مقتضیات
خارجه از طینت تغییر دهد آن اقتضا را و تبدیل کند با

باقتضای

باقتضای سجین واین غالباً از مجاورت ومجالست
بااغویا واشقیا واقع می شود پس بسوء مجاورت
باایشان نور ایمانی طینتی سلب وظلمت کفر
قائم مقام او میشود قال الله تعالی والذین کفروا
اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی
الظلمات یعنی کسانیکه کافر شدند اولیاء ونصرت کننده
گان ایشان طواغیت یعنی طغیان کننده گان از حدود
الهی هستند بیرون میکنند ایشان را از نور فطرة
واقتضای طینت بسوی ظلمات فساد استعداد

وانحراف

وانحراف
از جهات هدایت وسداد پس معلوم شد که تمیز
اصحاب یمین از شمال بر وجه انفصال در این نشاه
اجسام است که از جهة اتمام امتحان وتمیز فریقین
از یکدیگر خلق شده است خداوند متعال در سوره
عنکبوت میفرماید الم احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین
من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین
یعنی آیا گمان کرده اند مردمان که ترک میشوند ودست
برداشته میشوند بمحض اینکه بگویند ایمان آوردیم

وحال انکه امتحان وازمایش نشده اند و
هراینه امتحان وازمایش نمودیم کسانیرا که پیشتر
بودند از ایشان ازجهته اینکه خداوند عالم شود
وبداند که کیست صادق وراست کو در ایمان
وکیست کاذب ودروغ کو دراین ادعا وبیان
واین معنی موافق قرائة مشهور است که لیعلمن
را از مثنی مجرد گرفته اند وبفتح یا ولام قرائة نموده اند
وایرادیکه ظاهر الورود است براین قرائة وان
این است که لازم میاید که خداوند عالمیان قبل از

امتحان

امتحان بندگان عالم نباشد بصدق و
کذب ایشان مدفوع است باینکه علم الله
بر دو قسم است علم ذاتی که عین ذات است
که در آن تغییر وتبدل نیست و علم فعلی وآن
علم بافعال مخلوقات است از حیث وقوع
وصدور آن افعال از ایشان وتطابق علم با
معلوم فعلاً ومعلوم است که این علم از این
حیث متوقف بر وقوع وصدور فعل است
پس تا فعل واقع نشود علم بان حاصل نمیشود وعلم

واقع در آیهٔ شریفه این علم فعلی است نه ذاتی
و در مجمع از امیر المومنین ع و حضرت امام جعفر ع
روایت کرده است که این دو بزرگوار قرائة
فرمودند ولیعلمن بکسر اللام از باب افعال
پس معنی این میشود که آزمایش و امتحان
نمودیم کسانیرا که قبل از شما بودند چنانچه شمارا
امتحان میکنیم از جهة اینکه اعلام کنیم و امتیاز
فرمائیم صادقین در ایمان را از کاذبین ایشان
پس مراد این خواهد شد که امتحان از جهة تمیز و

ومعلومیه صادقین است از کاذبین در نزد خود
ایشان و الا همه کس ادعای صدق و ادعای
مراتب صادقین خواهد نمود و بنا بر این مصداق
خواهد شد همان بیانیرا که در سابق از همین باب
بتفصیل گذشت و هیچ اعتراض هم وارد نخواهد
آمد و نیز در سورهٔ مائده میفرماید وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ
لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِيمَا اٰتٰكُمْ
فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَ
يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ترجمه و اگر بخواهد

خداوند هر آینه قرار میداد شما را یک گروه و متفق
در یک دین ولکن میخواهد امتحان و آزمایش
نماید شما را در انچه داده است بشما از شرایع
مختلفه بمناسبت هر عصری و هر قرنی پس
سبقت گیرید بسوی خیرات رجوع شما جمیعا
بسوی خداوند است پس اگاه خواهد کرد شما را خدا
وند بانچیزیکه در او اختلاف کردید در دنیا و در
سوره کهف میفرماید اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْاَرْضِ
زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا

یعنی قرار دادیم انچه در زمین است زینت
و آرایش زمین تا انکه امتحان و آزمایش کنیم
اهل زمین را که کدام یک از ایشان نیکوتر هستند
از حیثیت عمل و در سوره تبارک میفرماید تبارک
تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ
اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ
یعنی با خیر و برکت است آن کسیکه در دست اوست
ملک و سلطنت و او بر هر شیٔ قادر و تواناست

وان کسی است که خلق کرده است موت را و حیوة را از
جهة انکه امتحان کند شما را که کدام یک از شما بهتر است بعید از
حیث عمل کردن و ایات و اخبار بر این مضمون
بسر حد تواتر است بدانکه انچه بیان شد که بعضی در عالم
ذر قبول کردند و بعضی قبول نکردند در غیر توحید و اعتراف
بوجود صانع و مربی موجودات بود و اما در اذعان و
اعتراف بوجود صانع پس چون تکلیف بعبادت
و اعتراف بحجة و اخذ مواثیق رسالت و امامت
و مودت اهل ولایت و غیر ذلک از مکلف

بعباد موقوف

به عباد موقوف بر معرفت خالق است پس اول
در عالم ذر باد له و براهین و حجج مفیده یقین اثبات ربوبیة
و الوهیة خود نمود بر خلق عالم امکان و عهد اعتراف
و شهادت گرفت از ایشان و بعد ایشان را
در معرض تکلیف و امتحان در آورد چنانچه در سوره
اعراف میفرماید وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِیْ اٰدَمَ
مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ
اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلٰی شَهِدْنَا اَنْ تَقُوْلُوْا
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِیْنَ

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا
ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ

یعنی یاد کن ای پیغمبر زمانیرا که بیرون آورد پروردگار
تو از ظهور واصلاب بنی ادم ذریّه واولاد بنی آدم را
وشاهد گرفت ایشانرا بر نفسهای ایشان که آیا نیستم
من رب وپروردگار شما گفتند بلی شهادت
میدهیم که تو پروردگار ما هستی واین اشهاد واقرار از
جهة آن بود که کراهت داشتیم از انکه بگویند در
روز قیامت که ما غافل بودیم از الوهیّة وربوبیّة پروردگار

ویا بگویند

ویا بگویند که این است وجز این نیست که پدرهای ما
کافر ومشرک شده بودند قبل از ما وما اولاد انها بودیم
بعد از انها بوجود امده بودیم پس تقلید کردیم انهارا
پس آیا مارا هلاک میکنی بسبب انچه کردند اهل بطالت
یعنی پدرهای ما که مارا گمراه کردند مراد انکه خالق متعال
در عالم ذر چنان نصب دلائل وبراهین بر الوهیت وربوبیّة
خود نمود که مجال انکار از برای ایشان نمند ومقام علم ایشان
بمرتبهٔ رسید که شاهد شدند بر نفسهای خود که نتوانند
انکار نمایند چه که شهادت بعد از مرتبهٔ علم ویقین است

پس عذر ایشان در روز قیامت مسموع نخواهد شد
که ما غافل بودیم یا پدرهای ما مشرک و کافر شدند
پس ما هم تقلید آباء خود کردیم و گمراه شدیم از جهة آنکه کسیکه
علم بچیزی حاصل نمود از روی برهان قطعی و یقینی علمی جایز
نیست که تقلید کند غیر را پس از آیهٔ شریفه مستفاد شد
که در عالم ذر معرفة الله از جهة عیان و برهانی و علم جبلی شده است
و بر همان جبلت و علم محشور بجشر انسانی مخلوق بخلقت
ناسوتی گردیده اند که اگر بخواهند تقلید الآبا و هم انکار
نمایند عذر ایشان در قیامت مسموع نخواهد شد

این است

این است که جمیع ادیان متشتته و مذاهب مختلفه از اقسام
کفار و غیر کفار قائل بخالق قادر و صانع مدبر هستند و هیچ
کس صانع را منکر نیست و وجه آن است که همان آثار
صنع که در عالم ذر نمایانیدند از برای ذرات موجودات
که عارف شدند بر وجه یقین بخالق خود در این عالم نیز
موجود است بنهجیکه هر کس ادنی شعوری که باعتبار
او مکلف تواند شد داشته باشد علم جزم حاصل میکند
بوجود آله هر گاه نظر خود را مهمل نگذاشته فکر در آثار قدرت
آلهی و مصنوعات نامتناهی حضرت سبحانی نماید و ببیند

که کلا بر وفق حکمت خلق شده است پس نمیشود که بی صانع
مدبر حکیم مخلوق شده باشد و اگر بخواهی التفات کنی
بانچه ذکر شد از تحصیل معرفت نظری پس نظر کن بعین
اعتبار در آثار صنع پروردگار مثل اختلاف لیل و نهار
و جریان جیحون و انهار و نزول ثلوج و امطار و انشاع
حکم براری و بحار و منافع مودعه در هر یک از معادن
و اشجار و ثمار و لؤلؤ و مرجان و غیر آن از نفایس بی شمار
و حرکت سماء و اضطراب هواء و تغییر اشیاء و اجابة
دعاء و آنچه نازل میشود بر اهل طغیان و فساد از بلاء و آنچه

صرف

صرف میشود از بلاء و واهی از اهل طاعت و رجاء و ایجاد مو
موجودات و صنع مصنوعات و تکوین ابدان و تقضی زمان
و استقامت نظام و اصطکاک غمام و کفایة میکند
از حیث برهان فکر در صنع خود انسان فضلاً از سایر
انواع حیوان بجهت آنکه مصنوعات مبدعه در انسان
دلیلی است بر وجود صانع قاطع و برهانی است بر الوهیة
او ساطع خلق کرده است او را از تراب و بودیعه گذا
شته است در اصلاب مستقر کرد او را در رحم و
گردانید علقه بعد از آن مضغه بعد از آن عظام پس

اصطکاک [illegible]
یعنی خوردن ابرها
بهم از جهة باران
حاشیه

پوشانید براو لحام پس گردانید او را خلقی سوی
پس مهیا فرمود از برای او لبن صافی و گردانید او را غذای
وافی که هر گاه مص کند جاری میشود لبن و محتبس میشود
هر گاه بردارد دهن بودیعه گذاشت محبت او در قلب ام
تا تحمل نماید انچه لازمهٔ تربیت اوست از کلفت و تکلیف
بردار شود زحمات شاقهٔ او را بر وجه مهربانی و رأفت
تا منتقل شود از حالی بسوی حالی تا برسد بحد کمال و عطا
می کند در خلال این احوال انچه لازمهٔ تکمیل مراتب اوست
در مقام استکمال از نطق فصیح و فکر صحیح و سایر قوای ظاهره

و باطنیه و اعضا و جوارح بدنیه که اگر در معرض تحریر در آید بر
وجه مفصل بر هر عضوی تحریر شود کتابی مطول تا انکه کامل شود
از جهة او استعداد در تحصیل امور معاش و معاد و
بشناسد خالق خود را از روی بصیرت و معرفت و
مشی کند در سلوک بندگی و اطاعت تا انکه مستعد شود
از جهة تنعم بنعمة ابدی و قابل شود از جهة جلوس بر اورنگ
سلطنت سرمدی ولی به بین حالت این بی انصاف
انسانی را که چشم از همه اسباب بصارت پوشیده
نسبت میدهد این همه اثار قدرت نا متناهیه را که کلاً

بروجه حکمت خلقت شده است بسوی دهر بلاشعور

وخود را اقرار میدهد اعمی وکور و من لم یجعل الله له نورا فما

له من نور چشم از نور هدایت منصرف کرده است و شهوات

نفسانی را که مابه الامتحان عالم انسانیست برخود امیر نموده

است و عزت و دولت اعتباریه چهار روزه عالم فانی

را بر عزت و سلطنت باقی ترجیح داده است و احکام

تکلیفیه الهیه را در پس پشت انداخته است و زمان خود را

مدام در اجرای احکام نفس اماره میشوم صرف فرموده است

البته باعث شده است که نور فطرة اولیه الهیه که بان ارایه

این روایت بسوی جامعه تنبیه و دو ... که در این بیان ملحوظ و مروی و مذکور کرده اند

طریق حق

طریق حق میشود و سلب شود و در تیه ضلالت گمراه گردد

و این جزای کفران عبد است که از قبل سوء و قبح اختیار

خود او حاصل گردیده است والا اگر بان نور بر طریق هدایت

مشی می نمود ان نور فطرت بجزای شکران این همت

مرتبه تزاید حاصل می نمود تا باعلی مرتبه هدایت میرسید که

ایصال بسوی مطلوب است که دیگر ضلالت و گمراهی

امکان ندارد پس چون خالق ودود بسوء اختیار این انسان

عنود سلب این نور فرمود این کمبخت گمراه و منکر الله گردید

والا انچه سبب انکار الوهیت میناینند و بکدام دلیل تمسک

ازاد
٤

میجویند اگر یکی از مصنوعات فرنگی که مشتمل باشد بر
اسباب والات بسیار و همهٔ ان الات را بفهمند
که هرکدام از جهة چه چیز نصب شده‌اند مگر چند آلة که حکمت
انها مخفی بماند البتة میگویند ما نفهمیدیم و حمل بر عدم
حذاقت فرنگی نمی کنند و نمی گویند این فرنگی لغو و
عبث را مرتکب شده است در مصنوع خود بجهة انکه
اغلب او را بر وجه حکمت و حذاقت می یابند و یا
نمیگویند که این مصنوع خود بخود و بی صانع پیدا شده است
پس چه شده هست ایشان را که هزاران حکمت خلقت

مصنوعات بدیعهٔ الهیه را که عقل بر فهم انها مستقل است
و محل انکار نیست و خود نیز اذعان بر حکمت انها دارند هیچ
تاثیر نمی بخشد در انها و بمحض چند چیز که نمی فهمند حکمت
انها را دهری مذهب میشوند و حال انکه حکمت انها نیز در
نزد حافظین شریعت ظاهر و مبرهن است و هر چند جهال
از جهة عدم استعداد و بصارت باطن از فهم آن عاجزند
مثل انکه رنگ سرخ و زرد و غیر آن از الوان مرئیة بر
صاحبان ابصار ظاهره ظاهر است و همچنین الوان غیر
مرئیة را بر قیاس بمرئیات میتوان بایشان فهمانید

ولی اگر بخواهیم بکور مادرزاد بفهمانیم الوان راکه باین
صورتند و هر کدام از دیگری ممیز باین تمیز است هرگز
نخواهد فهمید و اما اگر با انصاف و در فطرت صاف باشد
انکار هم نخواهد کرد و این قدر قیاس عقلی جاری خواهد نمود
که در صورتیکه جمیع ذوی الابصار بر وجود الوان متفقند
پس جای انکار نیست و اذعان بان واجب است
پس در اینمقام میگوییم که جمیع عقلا و ذوی البصایر جمیع بدایت
وادیان متفقند بر وجود صانع با قطع نظر از انکه یکصد بیست
چهار هزار پیغمبر با معجزات ظاهره باهره امدند و خبر دادند بوجود

واجب الوجود

واجب الوجود پس بجهة اهل انصاف همین قدر کافی است
و در اذعان بوجود صانع فرض میکنیم ظلمت جهالت و خبث
فطرة و سلب سعادت دامن گیر شد بر این انکار و یا
تحصیل عزت و اقبال و اندوختن مال و منال اورا در
ضلالت انکار پروردگار گرفتار نمود معلوم نیست که چه
داعی در وجود ایشان در اضلال دیگران پیدا شده
است و قصد تقرب بکدام اله میجویند که این مسکینان
وادی جهالت را بدار البوار کفر و ضلالت دعوت مینمایند
و تزلزل در ارکان ایمان این کمبختان میاندازند مسموع

شافی است ح

میشود که این جماعت خداناشناس انسان را قیاس
بر مثل اشجار و گیاه سست اساس مینمایند که چنانچه
از تربیت دهر سبز میشوند و خوشک میشوند و خاک
میشوند و اثری از آثار ایشان باقی نمی ماند همچنین است
انسان به بین چه قدر از طریق عقل گمراه شده اند که
عقل سلیم واجد و حاکم است که اشرف مخلوقات این
عالم بحسب صورت و سیرت و عقل و تدبیر امور و تحصیل
معاش و قوه نطق و سایر قوای ظاهریه و باطنیه و استعداد
فهم و ترقیات کلیه در ملکات علمیه و عملیه و غیر ذالک

از انجه از تعداد

از انچه از تعداد خارج است انسان است و هیچ موجودی
از موجودات این عالم نمی تواند همسری کند با انسان پس
چه گونه عقل حکم میکند که همچنین مخلوق اشرفی قیاس شود
بر مثل حشیش و گیاه بجهة انکه معین است که مقصود از وجود
این اجسام نامیه حصول منفعتی است که عاید شود بمخلوقات
دیگر از حیوان و غیر حیوان بخلاف انسان که معین است
که وجود و خلقت او مقصود اللغیر نیست بلکه عقل و نقل
مستقل است که انچه مخلوقات است از ذوات ممکنات
این عالم همه انها را انسان علة غایی است پس خلق شده اند

عه
از جمله ادله نقلیه
قول خدای متعال است
خَلَقَ لَكُم مَا فِي
الأَرضِ جَمِيعًا
منه

یا از جهة منفعة و اصله بسوی ایشان و یا از جهة آنکه اسباب
محل اعتبار شوند از برای معرفت پروردگار که برسند از برای
ایشان و یا منشا انتزاع کردند از برای تصور عوالم جنت
و نار و یا محل شوند از برای امتحان و ازمایش ایشان
محل سود و زیان
در این دار ناپایدار و غیر ذلک از انچه بر عقول ذوی الالباب
پوشیده نیست پس از روی عقل قطع نظر از تصریح شرع
میفهمیم که چون ایجاد هر چیز در این دنیا از جهة وجود انسان
شده است پس باید غرض بزرگی از وجود انسان که نمونهٔ
عالم امکان است نیز محط نظر خالق منان بوده باشد تا انکه

و لو بوسایط بی شمار ۴

تعذیب و تنعم در اخرت و فهم ۴

ایجاد انسان لغو

ایجاد انسان لغو و عبث نباشد و چون از حال ان غرض بتفتیش
نماییم از روی عقل و شرع خواهیم فهمید که ان غرض نیست مگر
عبادت و حصول معرفت و بندگی معبود ودود در این عالم
و وصول بنعم و فیوضات نامتناهیه او بروجه اتم در
ان عالم حاصل انکه ظهور خالق و صانع بمرتبه ایست که اگر
کسی انکار او نماید باید دلیل اقامه کند بران و هرگز اقامه نخواهد
کرد و اما بر وجود او پس جمیع مصنوعات دلیل وجود صانع
قادر متعال است هر سبزه که از زمین براید بر وحدت او زبان گشاده
~~تحقیق در این مقام از جهة تنبیه عوام~~ کافی است -
و در کافی و توحید چنانچه محدث فیض در صافی نیز متعرض است

از حضرت باقر ع روایت کرده اند که آنحضرت سؤال شد
از این آیه شریفه وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ حضرت فرمود
أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَخَرَجُوا
كَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ وَأَرَاهُمْ صُنْعَهُ وَلَوْلَا
ذٰلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ يعنی بیرون آورد خالق
عالم از پشت آدم اولاد او را تا روز قیامت پس بیرون
آمدند مثل مورچه های بسیار کوچک پس شناسند
خودش را بایشان و نمایانید ایشان را صنعتهای
خود که دال بر وجود صانع بود و اگر شناسانیده بود

خود را بایشان

خود را بایشان و عارف نفرموده بود ایشان را بمصنوعات
خود هیچ کس نمیشناخت پروردگار خود را پس این حدیث
شریف نیز مثل آیه شریفه سابقه دلالت میکند که در
عالم ذر خداوند عالم بمنزل آثار صنع خود را بایشان نمود و ایشان را
بربوبیت خود عارف فرمود بطوریکه مجال انکار از برای ایشان
باقی نماند پس هرکس انکار کند میثاق منکر از روی عناد و لجاج
شیطانی و اغراض فاسده نفسانی و عذر هیچکس در عالم قیامت
که عالم مظاهر ثمرات اعتقاد و اعمال است مسموع نخواهد شد
و از جمله اخباریکه دلالت میکند بر امتحان اصحاب یمین و شمال

قبل از خلقت ایشان در این عالم اجسام این حدیث شریف
است در اصول کافی مروی از حضرت صادق علیه السلام پس حضرت
بعد از سؤال شدن از تفسیر آیه شریفه و اذ اخذ ربک من بنی
ادم الی اخر الآیه فرمودند که انّ الله عزّ و جلّ قبض قبضة
من تراب التربة التی خلق منها ادم فصبّ علیها
الماء العذب الفرات ثمّ ترکها اربعین صباحا
ثمّ صبّ علیها الماء المالح الاجاج فترکها اربعین صباحا
فلمّا اختمرت الطینة اخذها فعرکها عرکا شدیدا
فخرجوا کالذرّ من یمینه و شماله و امرهم جمیعا

ان یقعوا

ان یقعوا فی النار فدخل اصحاب الیمین فصارت
علیهم بردا و سلاما و ابی اصحاب الشمال
ان یدخلوها یعنی حضرت فرمودند که خداوند عالم
گرفت قبضه از ان خاک که طینت ادم را خلق کرد از آن
پس ریخت بران خاک آب شیرین خوشگوار پس گذاشت
او را تا چهل صباح بعد از آن ریخت بر آن آب شور تلخی را
پس گذاشت او را تا چهل صباح پس چونکه تکمیل شد تخمیر آن
تراب از این دو آب گرفت آن طینت را پس مالید او را
مالیدن شدیدی پس خارج شدند مثل مورچهای بسیار

کوچک از طرف یمین و از طرف شمال و امر کرد خداوند متعال
ایشان را که بروند در آتش پس داخل شدند اصحاب
یمین در آتش پس گردید آتش بر ایشان سرد و سلامت
و ابا کردند اصحاب شمال از اینکه داخل شوند پس از این حدیث
استنباط میشود انچه ذکر شد در سابق که ذریهٔ بنی آدم
غیر از سابقین در عالم ذر امتحان شدند و بسبب این
امتحان اصحاب یمین و شمال از یکدیگر ممتاز گردیدند و بمقتضای
ان در این عالم طینت خلقت یافتند پس در این حدیث
شریف صورت امتحان بیان شده است که بدو آطینته

همه را از دو

همه را از دو مقتضی متساوی متضاد خلق فرمود و بصورت
مورچهای کوچک ظاهر نمود و کمال قوهٔ شعور با ایشان
عنایت فرمود چنانچه صاحب صافی در تفسیر خود از
حضرت صادق ع روایت میکند اِنَّهُ سُئِلَ کَیْفَ
اَجَابُوا وَهُمْ ذَرٌّ فَقَالَ جَعَلَ فِیهِمْ مَا اِذَا سَئَلَهُمْ اَجَابُوهُ
یعنی حضرت سؤال شدند که چگونه جواب دادند مخلوق و حال
انکه بودند بصورت مورچه پس حضرت فرمودند که خداوند
متعال قرار داد در ایشان از عقل و شعور چیزی که هرگاه سؤال
میفرمود ایشان را جواب میدادند و از پس ایشان را امتحان

نمود که میخواهید اختیار نمایید طرف یمین را که طریق جنت است
بگذاشتن خواهشهای نفسانیهٔ عاجلهٔ دنیویه و قیام بر احکام
شریعت حقهٔ الهیه و میخواهید اختیار نمایید طرف
شمال را که طریق بسوی دار البوار است باختیار کردن شهوات
حیوانیه و لذات وهمیهٔ نقدیهٔ این دار فانیه پس هر کس بطرف
اول مشی نمود از اصحاب یمین و مستحق عنایت رب
العالمین گردید و هر کس بطرف ثانی میل کرد از اصحاب
شمال و خود را محروم از رحمت خالق لایزال نمود و در بیان
این حدیث تنبیهاتی است که لازم است در معرض

بیان درآید

بیان درآید تا آنکه رفع بعض اشکالات بر آن مترتب
گردد **تنبیه اول** آنکه مراد از یمین ارواح سابقین‌اند از
انبیا و اولیا و ائمهٔ هدی و شیعیان خلص ایشان که از
جهت ارشاد خلق و داخل نمودن مردم را بدین حق قدم
در دایرهٔ عالم تکلیف نهاده‌اند و از جهت اصحاب خود
با یمن و برکت واقع شده‌اند و طرف ایشان طریق
بسوی جنت است پس هر کس بطرف ایشان مشی نمود
یعنی اسلام و ایمان با ایشان آورد و متمسک بسنت و
طریقهٔ ایشان گردید و جمیع احکام واردهٔ من الله را از ایشان

طوعاً و رغبةً قبول نمود از اصحاب یمین شد و هر کس
برخلاف ایشان مشی نمود داخل در ضلال شد و از اصحاب
شمال گردید و مراد از شمال نیز نفوس شیطنتیه
اضلالیه است که در مقابل سابقین علم ضلال و اضلال
برپا نموده خلق را از ایشان منحرف مینمایند و بدام
حیل و غرور شهوات نفسانیه و حمیه و عصبیه جاهلیه
و عزت و ریاسه اعتباریه این دار فانیه خلق را
صید مینمایند و آتش در خرمن عقاید و اعمال ایشان انداخته
داخل در اصحاب خود میکردانند و این نفوس شریره

نفوس ابلیسیه است

نفوس ابلیسیه است که در قبال نفوس سابقین مخلوق
شدند و چون با این نفوس طیبه در مقام اطاعت و بندگی
ارتفاع مکان و رفعت شان در نزد خالق منان نتوانستند
برابری کنند و منزله ایشان پست شد پس بر این نفوس
علیه حسد و تکبر ورزیدند و بسبب آن ملعون و مطرود
خالق گردیدند پس در مقام عداوت و تلافی برآمدند و چون
ید امکان تصرف و ساوس ایشان در این نفوس سابقین
که از مخلصین حضرت رب العالمینند کوتاه بود همت
بر وسوسه اولاد و اصحاب ایشان گماشتند که اثر

وعبودیت که لازمهٔ آن صح

قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصون یعنی اغوا ... حرام کرده ... الا مخلصین ... سوره ص

حسد خود را برایشان ظاهر سازند و ایشان را از
مشی بطرف یمین منحرف ساخته در سلک اصحاب
خود منسلک داشته با خود بجهنم واصل نمایند و کام
خود را برارند و خداوند متعال هم بمقتضای حکمت و مصالح
چند که عمدهٔ آن امتحان عباد است و امتیاز صالح
از طالح است ایشان را تا روز قیامت مهلت داد و
پیروان ایشان را بایشان ملحق ساخت و اسم
ایشان را اصحاب شمال گذاشت **تنبیه دوم**
انکه قبول هر یک از اصحاب یمین و اصحاب شمال

و اهل عناد

در عالم ذر بر دو نهج واقع شده است **اول** در مقام اعتقاد
که اصل است **دوم** در مقام عمل که فرع است پس اصل
در قبول اصحاب یمین اصول عقاید حقه است که شهادت
است بالوهیّه بر وجه اذعان مع جمیع توابع آن از اعتقاد
به ثبوت صفات ثبوتیهٔ جمالیهٔ الٰهٔ که تعبیر می شود بصفات
جمال و سلب جمیع صفات سلبیه از ان ساحت بارگاه
که تعبیر می شود بصفات جلال و همچنین شهادت
برسالة و نبوت رسل و انبیا و ولایت و امامت اوصیاء
و ائمهٔ هدی و جمیع توابع آن از اذعان و اعتقاد بحقیة

انچه نازل شده است از احکام اصول و فروع بسوی
ایشان چه آن احکام متعلق باشد بامر عبادت
مثل احکام خمسه تکلیفیه و چه متعلق بود بامر معاش
مثل سایر احکام از عقود و ایقاعات شرعیه ملیه
مثل حلیت محللات و حرمت محرمات و احکامات
ارث و حدود و غیر آن از احکام منزله از جانب خداوند

و قصاص

ودود و چه متعلق باشد بامر معاد مثل وقایع بعد الموت
الی یوم المیعاد از سوال نکیر و منکر و حشر جمیع و توفیه اعمال

جهاد عباد در عرصه محشر و نشر صحایف اعمال

بروجه کمال اگر خیر است خیر و اگر شر است شر و غیر ذلک

از انچه شریعت

از انچه شریعت بران قایم است پس کسانیکه جمیع این
عقاید حقه را در عالم قبول نمودند و اعتقاد ثابت جازم باو ورزیدند
مسلم و مؤمن شدند و از اصحاب یمین گردیدند و بطرف
یمین میل نمودند چنانچه هرکس انکار کرد شیئی از این عقاید را
از اسلام و ایمان محروم شد و از اصحاب شمال گردید
و بطرف شمال میل نمود چه که همین انکار نیز اصل در اصحاب
شمال است پس معیار و ملاک در اصحاب یمین و شمال
این دو اصل است یعنی ایمان آوردن بروجه مزبور
بسابقین و عدم ایمان باشان بروجه اعتقاد و یقین

و هر چند هر دو کردن یک حکم باشد از احکام منزله بر ایشان
از جانب رب العالمین پس هر کس داخل در اصل اول شد
پس در اسلام و ایمان و اعتقاد حقه خود سعید ابدی شد
که ثمرهٔ آن خلود در جنت بحسب عاقبت و متنعم شدن
بنعمت دائمهٔ آخرت است و هر کس داخل در اصل
دوم و از اصحاب شمال گردید شقی ابدی شد که ثمرهٔ آن
نیز خلود در نار بعد از این دار و همیشه معذب بودن بعذاب
درکات دار البوار است و خداوند متعال طینت قلوب
صنف اول را بجزای قبولشان از فاضل طینت متقین

که از علیین است

که از علیین است در این عالم خلق مخلوق فرمود چنانچه گذشت
این است که مؤمن موحد اگر عالم کافر شوند در اعتقادات
او خللی واقع نمیشود و بر طریقه توحید و رسالت و امامت
مستقیم است و طینت صنف دوم را بشومی و قبح اختیار ایشان
و از طینت سجین مخلوق فرمود این است که بسیار
کسان دیده میشوند که حقیقة دین و مذهب و هر چند بر
بدیهی شود و به براهین یقینیه بمنزله رسد که تشکیک در آن
محال شود این کم بخت شوم بمقتضای خبث طینت
از قبول آن ابا میکند و امتناع می ورزد و این جزای قبول

اوست در این عالم و هرچند خداوند متعال بوسعة رحمة خود
او را مجبور و مفطور براین اقتضا خلق نفرموده که اگر بخواهد رجوع
کند بدین حق نتواند بلکه هر وقت بخواهد رجوع کند میتواند
و هنوز تا در این دار است اختیار باقی است و میتواند
بمجاهدات و ریاضات شرعیه این مقتضیات را
باضداد آنها تبدیل نماید چنانچه اشاره بان در سابق
نیز شد و اما قبول در مقام عمل که فرع است مثل عمل بواجبات
از صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف
و نهی از منکر و غیر آن از مقدمات و اجزاء و شرایط همچنین

در این عالم صح

از کی هیئات

ترک منهیات از محرمات کبیره ~~که بعضی تعداد آن~~
~~تا هفتاد و بعضی تا هفتصد نیز کرده اند~~ و غیر آن
از صغایر و خلاف مروت پس قبول این فروع
نسبت باصحاب شمال معدوم المصداق است
چه که هر فرع تابع اصل خود است و این صنف از فیض
اصل محروم شده اند این در صورتی است که هیچ از
عقاید اصول حقه را قبول نکرده باشند مثل کفار دهری
و دو ثنی و غیر آن و اما نسبت بکسانیکه قبول اصول
ایشان بر نهج صحت یعنی جامع جمیع شرایط و اجزا که

از هر جهة مطلوب شریعت باشد واقع نشده است
بلکه واقع شده است بر وجه فساد مثل آنکه واقع شده
باشد با انکار ضروری از ضروریات دین و مذهب
پس جمیع اعمال فرعیهٔ ایشان نیز هباء منثور است
چه که صحت فروع مترتب بر صحت اصول است
بلی در منهیات هر قدر تجری نمایند عذاب ایشان
در آخرت زیاد خواهد بود چنانچه هر کس از ایشان اعمالی
از او صادر شود و صفاتی ملکهٔ او گردد که این اعمال و صفات
فی حد نفسه محبوب خداوند متعال باشد مثل اغاثهٔ

مستغیث و رفع ظلم از مظلوم و اعانهٔ محتاجین و عدل
و سخاوت و خفض جناح و فروتنی از برای مؤمنین
و علمای دین و غیر این از صفات و اعمال محموده پس
چون سنت سنیهٔ خالق متعال جل ذکره بران تعلق
گرفته است که عمل هیچ نیکوکاری را ضایع نفرماید جزای
عمل این اشخاص را غالبا در دنیا بر وجه اکمل و اوفی
بایشان ایصال میفرماید و احقاق حقوق ایشان
مینماید این است که می بینی غالب کفار را
و معاندین دین مبین و مذهب حق را که در کمال عزت

وجلال وثروت واقبال بسر میبرند واکر چیزی از اجور
وثواب ایشان باخرت افتد باعث تخفیف
عذاب ایشان خواهد شد ولی باعث نجات
از جهنم نخواهد کردید **واما قبول** در مقام اعمال از
اصحاب یمین پس در سابق کذشت که بقدر اعداد
نفوس اختلاف در مراتب قبول ایشان واقع شده است
وخداوند متعال اسمه جل شانه مقتضیات قبول
ایشان را از سعادت وشقاوت بحسب عمل در
طینت ایشان تخمیر فرموده است چنانچه آثار واقتضای

متن
[illegible] دارین بارت
که خلاق عالم در [illegible]
مبارک شریف [illegible]
ببین باران فرموده
منفرماید ولولا ان
یکون الناس

ان دراین عالم

ان دراین عالم از کیفیت اعمال واختلاف رفتار خلق
واضح ولایح است وانچه دراین حدیث شریف ذکر شده است
از امتحان امتحان در مقام اعتقادات است نه اعمال
بجهة انکه ذکر شد که معیار کردیدن از اصحاب یمین
باعتقادات نه بعمل پس هرکس اسلام وایمان آورد
بسابقین باعتقاد ثابت جازم از اصحاب یمین شد
وهرچند در اعمال مخالفت ورزد وطریق اشقیا و
اغویا بپیماید بلی انچه تصور ورزند در اعمال فرع ومرتکب شوند
از منهیات شرع مؤاخذه وتعذیب خواهند شد

امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة ومعارج علیها یظهرون ولبیوتهم ابوابا وسررا علیها یتکئون وزخرفا وان کل ذلک لما متاع الدنیا والاخرة عند ربک للمتقین
ترجمه آیه شریفه

بقدر ان چه در دنیا با ابتلای بمصائب از فقد و
مرض و بلیات و غیران و چه در شداید موت و
صعبات ان و چه در دواهی قبر و سؤال نکیر و منکر
و ظغطه و فشار قبر و غیران و چه در عالم برزخ تا روز
قیامت و چه در عرصهٔ محشر تا فراغ خلق از حساب
که امتداد ان پنجاه هزار سال است و چه در دوزخ
و درکات جحیم بر فرض زیادتی اعمال شر و معاصی
که بجز جهنم کافی در تخلیص و توفیهٔ ان اعمال نشود
ولی عاقبت بعد از چشیدن ثمرات و بال اعمال

مستخلص

مستخلص از عذاب و مستحق دخول جنت و خلود
عوالم قدس که از ثمرات و لوازم اعتقادات اصحاب
یمین است خواهند شد تبصرهٔ دیگر متعلق باین
مقام که لازم است که ذکر شود و ان این است که
بیان شد که مراد از یمین انبیا و اولیا هستند از سابقین
و ذکر خواهد شد در مقام خودش که نبوت و ولایت
جمیع انبیا و اولیا ماخوذ از نبوت و ولایت حضرت
خاتم النبیین ص و امیر المؤمنین ع است پس اصل در
جمیع نبوت ها و ولایت ها این نبوت و ولایت

کامله متاصله است و این نیز معین است که جمیع
ثمرات نبوت حضرت خاتم النبیین ص در ولایت
و امامت حضرت امیر المومنین ع منطوی است چنانچه
گذشت و تحقیق شد که امامت و ولایت حضرت
امیر ع عین امامت و ولایت پیغمبر است و باطن نبوت
و رسالت ان سرور است و خود حضرت امیر ع نیز
بمنزله نفس پیغمبر است پس ثمرات نبوت
و ولایت و امامت جمیع انبیا و اولیا و ائمه هدی
در حضرت امیر ع جمع و ان بزرگوار مجمع و منبع جمیع

این فیوضات

از
برای متقیان و ...
بیزکاران است
تا ...
پس ... از ...
و ... علم ... است
که چون ... کارهای
اعمال ... و ... شود
که ... اعمال ...
... محبوب
خالق لا یزال است
که باید ...
شود پس ...
که ... بیت
گفتار است ...
... ایشان ...
مرتبه

این فیوضات و ثمرات است و امامت و ولایت
ان حضرت نیز حاوی جمیع عقاید حقه جمیع انبیا و اولیای
ابرار است پس اعتقاد بولایت و امامت انحضرت
جزء اخیر علت تامه کل عقاید حقه است و مستلزم اعتقاد
بحقیقت جمیع انبیا و رسل ماضیه و ائمه قرون خالیه است
در صورتیکه حقیقت ایشان بر وجه یقین بتواتر و غیر ان
ثابت شده باشد پس یمین کامل جامع ان
بزرگوار است پس در هر کجا از قران و اخبار که لفظ یمین
ذکر می شود منصرف به یمین کامل است که ذات

عزت ... دارانانه
و ... اعمال ... حق
ایشان میشود و
بجهت ... حکمت
در ... اعمال ایشان
در این ... حال
... اعمال
انچه باقی می ماند
... است ...
ایشان ...
اخرت ... است
... و چون ...
که ... و اخرت از
نعمت جنت
محروم

بایمن و برکت آن حضرت باشد و قرینهٔ قویه برین
مطلب تطابق لفظ یمین است با لفظ علی ع در
اعداد حروف پس یمین نیز در عدد یکصد و ده است
مثل علی پس هر قدر از نفوس که در عالم ذر قایل
بامامت یمین کامل یعنی حضرت امیر المومنین ع و امامت
یازده فرزندش که عین امامت اوست شدند
و طوق اطاعت و اعتقادات آن سرور را که حاوی
اطاعت و اعتقادات جمیع انبیای سابقین است
در گردن انداختند از اهل یمین شدند و بحسب حقیقت
مستحق خلود جنت گردیدند

و فهم تقصیر از قبل ایشان بمقتضای العبد یدبر و الله یقدر
بعلیه تعذیب ایشان در درکات جحیم جبران یافته است
در تخفیف عذاب ایشان ... می بخشد و اینکه خالق متعال
در آیهٔ شریفه اسم مبارک خود را رحمان بیان نموده
و من یکفر بالرحمن فرموده است نیز اشاره بهمین نکته است که

مستحق خلود جنت گردیدند و هر چند معاصی بسیار
از ایشان صادر شود پس این ایمان ایشان بآن
حضرت ع حسنه ای است که هیچ معصیت ضرر
باو نمیرساند و صاحب او را از ایمان خارج نمیکرداند
و هر چند آن معاصی فی حد ذات خود موجب تعذیب
صاحب خود خواهد گردید اگر بتوبه و انابه و اعمال نیک
جبیره نکرده باشد چنانچه ذکر شد و ازین بیان
واضح شد معنی حدیث شریف مشهور که حبُّ
عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لا یَضُرُّ معه سَیِّئَةٌ

که خداوند رحمن بسبب کفر او جمیع اعمال خیریه
او را ضایع نمی فرماید و اورا در همین دنیا
بر وجه کمال باو میرساند
انفاق ... رحمت رحمانیه ... مقصد
در دنیاست و آن عام است که شامل
کافر و مؤمن هر دو میشود و خلاف رحمت
رحیمیه که آن مقصور بآخرت است
و خاص بمؤمنین است

یعنی حب علی حسنه ایست که ضرر نمیرساند باو
هیچ سیئه وگناهی پس مراد از حسنه درین
حدیث وامثال این حدیث ایمان بانحضرت
وقبول ولایت ان عالیمرتبت است که هیچ معصیتی
از معاصی جوارحیه خلل در این ایمان نمی اندازد
واین ایمان را سلب نمیکند در صورتیکه جامع
جمیع شرایط باشد وهرچند در این سلسله ازمنه
متمادیه از دنیا تا صفحهٔ قیامت بجزای وزر و وبال
خود خواهد رسید وغالب معاصی در عرصهٔ قیامت

بموٴمنین است وغیر موٴمن در او شریک نیست وانکه خداوند تبارک وتعالی در مقام اعطا جزا تخفیف کفار ببوت را وتخفیف متعلق بتکمیلات بوت است تخصیص ذکر فرموده است ان است که عمدهٔ تحمل دنیا تحمل بوت ومتعلقات بوت است ووقتی تحمل بوت هر خرف

بشفاعت ارباب شفاعت یعنی پیغمبر خدا وائمه
هدی ع وعلمای دین مبین معفو ومغفور خواهد گردید
وهیچکس از اصحاب یمین در گرد اعمال خود باقی نخواهد ماند
چنانچه نص ایهٔ شریفه است که **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ**
ترجمهٔ ایهٔ وافی هدایه آن است که هر نفسی در روز قیامت
در گرو اعمال خود است مگر اصحاب یمین یعنی شیعیان
وپیروان حضرت امیر المومنین ع بلی موافق بسیاری
از اخبار کسانی هم خواهند بود از اهل معاصی

از اصحاب ولایت که در جهنم داخل خواهند شد
بسبب زیادتی معاصیِ خود و سالها در جهنم
خواهند مُند از سالهای آخرت که هر روزی
ازان بقدر هزار سال دنیاست پس بعد از
انقضای زمان عذاب انها جبرئیل از جهنم عبور
خواهد نمود و بر حال ایشان مطلع خواهد شد و بخاتم
انبیا اخبار خواهد داد و ان حضرت ایشان را
شفاعت خواهند فرمود و از عذاب مستخلص خواهند نمود
واین جماعت نیز قطعا از اهل یمین خواهند بود

چه که اهل شمال

غیر قابل آن است که عمر گران بها در تحصیل آن مصروف دارند و چشم از عطیات باقیه اخرویه پوشیده گردانند و نکته دیگر اشاره بسوی اسرافی است که و بجهت همت این دون همتان وادی ضلالت واقع شده است که در امر اخرویه و داربافیه خود قصور میورزند و در امور معیشیه چهار روزه عمر

چه که اهل شمال در جهنم مخلد خواهند بود و نجات و استخلاص
از برای ایشان نخواهد بود پس این جماعت مستثنا شده اند
از تحت آیه شریفه سابقه بدلیل منفصل و وجه انکه در
حدیث شریف اخذ بولایت و ایمان بحضرت
امیر تعبیر بلفظ حُب شده است بعلاقه لزوم اشارهٔ
ملیحه است بانیکه ولایت سایر ائمه نیز در این حُب
و ولایت مأخوذ است چه که لفظ حب باعتبار بیّنه
و زبر یعنی حروف اصلی و تولیدی دوازده است
پس اشاره بدوازده حب است و چون اصل در

نه باعتبار این دار فانیه اسراف و تبذیر ... نمایند و خود را در زمره اخوان الشیاطین نص آیه شریفه ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین داخل میسازند و این اسراف ... خدائی ... انتفاع ... خود این فرقه ... شیطانی است ... عوض اعمال خیریه

ائمه ع حضرت امیر است ع که ابو الائمه است و نسبت

سایر ائمه ع بان حضرت مثل نسبت ان حضرت است

بحضرت رسول صلعم که منزله نفس و منزله اتحاد است

از انجهة اکتفا بلفظ مبارک ان سرور شده است

و از این بیان رفع میشود منافاتیکه بین این حدیث

و امثال این حدیث و بین اخبار متواتره و آیات

متظافره که دلالت میکند بر اینکه هر کس هر عمل که

از او صادر شود جزای عمل خود را خواهد یافت

اگر خیر است خیر و اگر شر است شر و دیگر انکه اگر

خود خواهانند توضیح این را حضرت حق سبحانی در ایات قرانی فرموده میفرماید من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له في الآخرة من نصيب ترجمه آیه و آنی هدایه ان است که کسیکه اراده کند کشت و زراعت آخرت را می افزائیم و زیاد میکنیم بر کشت او و کسیکه

حب علی

حب علی ع کافی در دفع گناهان باشد لازم می آید که

رفع همه تکالیف شود از عباد بمحض اضمار و اظهار حب

ان حضرت و این بضرورت از مذهب باطل است

و دیگر انکه ان حضرت ع حافظ شریعت خاتم انبیا بودند

و حفظ شریعت حفظ احکام شریعت است و مراد

از احکام امر بطاعات و زجر از منهیات است و اگر

گفته شود که این احکام ظاهر و قشر است و حب ان

حضرت باطن و لب است و محط نظر صاحب شریعت

باطن و لب است نه ظاهر و قشر جواب ان است

اراده کند کشت دنیا را می دهیم او را نصیبی از دنیا و نیست از برای او نصیبی در آخرت تمام شد ترجمه آیه شریفه و در حدیث قدسی است بنا بر نقل صاحب علل ... از حضرت صادق علیه السلم روایت نموده است که خداوند متعال در حدیث قدسی میفرماید لولا ان يجد عبدي المؤمن في نفسه لعصبت

لکان فی عصابة من ذهب
یعنی اگر نبود که خطور میکرد در قلب بندهٔ مؤمن من چیزی هر آینه می بستم بر سر کافر دستمال های از طلا
صح

که هیچ لب بدون قشر و هیچ باطن بدون حفظ ظاهر
باقی نمیماند و شرع مقدس هم مامور و مبعوث
بر حفظ ظاهر شده است و ناس هم مامور بظاهر ند
و دیگر انکه در اخبار علاجیه وارده از اصحاب
عصمت در تعارض اخبار انچه وارد شده است
و عمل علما و اصحاب بران است این است که هر حدیث
که وارد شود و مخالف قران باشد یا مرفوض
یا مؤول است و عمل بر اخباری میشود که مطابق
قران است و شکی نیست که اخباریکه دلالت

میکند برانکه

میکند برانیکه هرکس در دنیا معصیت از او صادر
شود جزای خود را بمقتضای ان در اخرت خواهد
یافت اگر تدارک بتوبه و عمل صالح نکند مطابق آیات
قرآن است پس اخباریکه معارض این اخبار
و ایات است مؤول خواهد شد بر محل اجماع علما
و اصول مذهب و ان همانست که ذکر شد **تنبیه**
سیم انکه گذشت در بیان اخبار طینت که
معصوم فرمودند که خداوند متعال قلوب شیعیان را
از طینت علیین خلق فرمود همان طینت که ابدان

ائمه ع را از طینت مخلوق نمود و ابدان شیعیان
را از طینتی خلق فرمود که پست تر بود از طینت
علیین تا اخر حدیث که گذشت پس این حدیث
دلالت میکند بر تفاوت خلقت بین قلوب
شیعیان و ابدان ایشان بر وجه مزبور و
این تفاوت از جهة همان است که ذکر شد که
اصحاب یمین که مراد از شیعیان ایشانند
چون در جمیع اعتقادات حقه که مورد آن قلب است
مشی بطرف یمین نمودند و جمیع آن اعتقادات را

از سابقین قبول

از سابقین قبول کردند بجزای این قبول خداوند
متعال هم قلوب ایشان را از طینت علیین
مخلوق فرمود این است که در اعتقاد بمقتضای
همان طینت چنان جازم و ثابت اند که بوساوس
غارت کننده گان مذاهب و ادیان و تلبیسات
ایشان شکست در ارکان اعتقادات ایشان
واقع نمی شود ولی چون در مقام عمل بطاعات
و عبادات و انزجار از محرمات که محل آن ابدان است
از متابعت سابقین و مشی بطرف یمین قصور

ورزیدند و بقدر اعداد نفوس اختلاف در قبول
ایشان از حیث خصوصیات اعمال که بسبب آن
تفاوت در مقام تقرب و انحطاط ایشان واقع
میشود واقع شد پس خداوند متعال هم بر حسب
مقتضای قبول ایشان در مقام اعمال بود
طینت خلقت در این عالم بایشان عنایت
فرمود و بسبب همین قصور مزبور این ابدان را از
صرف علیین مخلوق نفرمود و بطینت پست
از علیین مخصوص نمود چنانچه در سابق

بتفصیل گذشته

بتفصیل گذشت پس این حدیث هم دلیل تامّ است
برآنکه این امتحان وارد در این حدیث شریف
و امتیاز اصحاب شمال از یمین بحسب اعتقاد
واقع شده است نه بحسب عمل یا تشریک
چه که اگر چنین بود باید فرق در خلقت طینت
قلوب و ابدان ایشان واقع نشود از جهة آنکه
بمقتضای این حدیث همه بطرف یمین میل کردند
و از اصحاب یمین گردیدند و در زمرهٔ شیعیان
و محبان محسوب شدند تقریب دیگر آنکه

حضرت ابی جعفر ع در این حدیث ابی الحجاج فرمودند
که پس دلهای شیعیان ما از ابدان ال محمد است
و هر قلبی میل میکند بسوی بدن خود یعنی دلهاے
شیعیان ما میل میکند بسوی ائمه خود پس
در مقام میل بسوی ائمه قلب را تخصیص دادند
اشاره بانکه بحسب ابدان در متابعت این بزرگان
قصور خواهند ورزید **تنبیه** چهارم انکه بیان شد
که اصحاب یمین بمحض قبول مراتب ایمان بحسب
اعتقاد از اهل نجات شدند و هر چند بحسب اعمال

از اهل معاصی باشند

از اهل معاصی باشند این بیان اگرچه حق است
ولی مؤمن نباید اعتماد بر اعتقاد صرف نموده از عاقبت
خود خاطر جمع شود بهمین اطمینان خود را در مهالک
و معارک معاصی اندازد چه که خاصیة تجری بر معاصے
آن است که بتدریج سرایت در سلب اعتقاد نیز
میکند و انسان را بوادی کفر و الحاد می اندازد پس
اولا بسبب کثرت معصیت قبح شرعی ان برداشته
می شود چه که هر چه کثرت پیدا کرد ملکه و خصلت نفس
میشود و نفس با و انس پیدا میکند و هر چه محل انس

و ملکه نفس گردید در نظر نفس حسن مینماید چنانچه
دیده میشود در بعضی اشخاص انواع صفات ذمیمه
ومع ذلک در نظر ایشان مستحسن و نیک مینماید و خلاف
او را در هر کس می بینند انکار میکنند پس وقتیکه قبح
برداشته شد از قبیح وان قبیح نیکو و حسن نمود
پس هر چیز که نقیض اوست قبیح میشود چنانچه حکم
نقیضین است واین معین است که عبادت نقیض
معصیت است و همینکه عبادت مبغوض شد
اعتقاد نیز سلب میشود واین عین کفر است این است

که کسانی را

که کسانی را می بینی از خلق که بواسطه کثرت مجالست
با اهل معاصی و کفر و مأنوس شدن با فعال قبیحه ان
جلسا چنان عادات و محاسنات شرع انور در نظر
ایشان قبیح میشود که اگر در مجالس انها ذکری از
عبادت و تجنب از معصیت و عادتی از عادات
شریعت مثل نماز و طهارت در آید از روی اهانت
میخندند و صاحب ان را در عداد حمقاء محسوب
میدارند و بیکدیگر در حماقت او چشمک میزنند و
هنر و لغز مینمایند و هر کس منهمک است در شیطنت

ونکری و جانِ عزیز صرف کردن در اخذ اموال
دنیا و مباح دانستن محرمات آلهیه و بی پروا بودن
در عواقب امور اخرویه و حفظ عزت و ریاست
در این دو روزهٔ عمر بی اعتبار و هر چند حاصل شود
بهزار فضیحت و رسوایی و عار او را ذکی و زیرک
و دانا و خبیر و بصیر و بینا میدانند هیهات هیهات
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ خالق متعال در کتاب
اعجاز خصال خطاب بجناب ختمی مآب پیغمبر کرامی میفرماید
قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ

سعيهم

سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ
رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ وَزْنًا یعنی ای حبیب ما در مقام اعلام و
ارشاد بگو به بندگان ما که آیا خبر دهم شما را بزیان
کارترین مردمان از حیثیت اعمال بدانید که ایشان
کسانی هستند که ضایع و نابود است سعی ها و عملهای
ایشان در حیات دنیا و حال آنکه گمان میکنند که
عملهای خوب از ایشان صادر میشود یعنی عملهای

خود را نیک و مستحسن میدانند این جماعت کسانی هستند
که کافر شده اند بآیات پروردگارشان و کافر شده اند
بملاقات رحمت پروردگار پس حبط و باطل شده است
عملهای ایشان پس بپا نخواهیم داشت از
برای ایشان میزانی که اعمال ایشان موازنه شود
بان میزان چه که اعمال ایشان باطل شده است
پس در جهنم داخل خواهند شد بدون حساب
تمام شد ترجمهٔ آیهٔ شریفه پس این اشخاص باین مهالک
نفس امارهٔ شوم گرفتار نمی شوند مگر از همین طریق تجری

در معاصی

در معاصی پس شیطان اول وسوسه میکند که اعتقاد
تو درست است و عاقبت تو بخیر است چند روزی
کام نفس برآر بعد توبه خواهی کرد این بیچارهٔ اسیر نفس
هم مغرور باین وسوسه گردیده در دام شیطان گرفتار
میشود تا میرساند او را بمقامیکه توبه در حق او امکان
ندارد بهمان تفصیلی که گذشت بجهة آنکه از جملهٔ ارکان
توبه یکی پشیمانی بر مافات است از طاعات و بر ما
واقع است از محرمات و عزم بر فعل اول و جزم بر
عدم ایقاع ثانی در جمیع عمر و این پشیمانی و عزم باید

حالت نفس شود نه محض زبان پس کی واقع
خواهد شد این حالت از برای این بیچاره مسکین
مسلوب الاعتقاد و قبل از این هم ذکر شد که این عالم
از جهة تکمیل عالم در خلق شده است و مردم درین
عالم فاعل مختارند چنانچه دران عالم قابل مختار
بودند پس گاه هست قبول آن عالم را بحسن اختیار
فعلی یا قبح اختیار فعلی تغییر و تبدیل میدهند مثل
بلعم بن باعورا که از بنی اسرائیل بود و شایسته آن
شده بود که خداوند متعال اسمی از اسمار اعظم خود با

عنایت فرموده بود

عنایت فرموده بود که بسبب آن مستجاب الدعوة
شده بود و هر مطلب که میخواست و خدارا بآن اسم
دران مطلب می خواند استجابت می پذیرفت و در
زمان فرعون واقع شده بود و مایل شد بسوی فرعون
پس وقتیکه حرکت کرد فرعون در طلب موسی ع
و اصحاب موسی ع پس خاهش کرد فرعون از بلعم
که دعا کند بر موسی ع و اصحاب موسی ع که خداوند
حبس کند ایشان را از برای فرعون پس سوار شد
بلعم بر حمار خود بجهة آنکه برود در طلب موسی ع پس آن

حمار امتناع کرد از رفتن پس شروع کرد در زدن
حمار پس خداوند متعال ان حمار را بنطق در آورده
کفت وای بر تو آیا مرا میزنی که مشی کنم با تو از جهة
انکه نفرین کنی بر پیغمبر خدا و جماعتی از مؤمنین پس
متنبه نشد وان قدر بران حمار زد که آن حمار مرد
پس خداوند متعال هم او را مطرود درکاه خود فرمود
وان اسم اعظم را از زبان او منسلخ فرمود واز یاد
او محو نمود واو را در زمرهٔ اغویا وضالین داخل کردانید
چنانچه خالق متعال در قرآن مخبر حال از حال او اخبار

میفرماید که ای پیغمبر

میفرماید که ای پیغمبر وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي
آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ
فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ وَلَكِنَّهُ
أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ
الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ
ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
ترجمهٔ آیهٔ وافی هدایه آن است که تلاوت کن ای پیغمبر
برایشان خبر کسی را یعنی بلعم بن باعورا که دادیم

باو آیات خود را یعنی علوم اسم اعظم خود را پس منشرع
و منقطع کرد خود را از ان ایات و اسم اعظم یعنی عملی
صادر نمود که باعث شد که سلخ کنیم و بگیریم از او
ان اسم را پس ملحق شد او را و ردیف و قرین او گردید
شیطان پس گردید از گمراهان و اگر میخواستیم
هر اینه مرتفع و بلند میکردانیدیم او را یعنی مقام او را در
نزد خود و لکن بسبب اختیار خود میل کرد بسوی دنیا پس مثل
کسیکه همیشه مخلد خواهد بود در دنیا و متابعت کرد
خاهشهای نفسانی خود را و بمقتضای آیات ما رفتار نکرد

پس ازین

پس از این جهة حبط نمودیم عمل او را پس مثل او در صفت
مثل کلب است که اگر حمله کنی بر او میلهث میکند یعنی
اخراج زبان میکند به تنفس شدید و اگر او را بحال خود
بگذاری نیز لهث میکند یعنی حالت او بر یک طریقه است
که حمله و عدم حمله تغییری در حالت و صفت او ایجاد نمی کند
مثل بلعم و امثال او که وعظ و ارشاد تاثیر در ضلالت
و گمراهی او نمیکند این مثل قومی است که تکذیب کردند
ایات ما را پس بخوان بر ایشان این قصص را شاید
ایشان در عواقب امور خود فکر کنند و براه مستقیم هدایت

رجوع نمایند و در ورطهٔ تکذیب ایات آلهی گرفتار نگردند تمام شد

ترجمهٔ آیه پس باید احتیاط عاقبت از دست نداد و

بوسوسهٔ نفس اماره و شیاطین مکاره از طریق مستقیم

عمل انحراف نورزید و بحسرت دائمی روز قیامت

گرفتار نشد خداوند تبارک و تعالی میفرماید وَأَنذِرْهُمْ

يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ یعنی بترسان ایشان را ای

پیغمبر از روز حسرت و ندامت یعنی روز قیامت

زمانیکه گذشته باشد امر و مدار جزا منحصر گردد بآنچه

واقع شده است در این دنیا از خیر و شر علاوه بر

آنکه علمی

فرضیکه عمل معاصی اعتقاد او را تبدیل ندهد و بر صحت

اعتقاد بعد از چشیدن سزای اعمال و مغفرت در

مال ملاقات پروردگار نماید ولی چه قدر انفعال در

حضور سلطان حقیقی از برای او حاصل خواهد بود اگر

گناه به بخشند شرمساری هست و در جنت نیز درجهٔ

او از کسانیکه موفق باعمال بوده اند پست خواهد بود

بجهة آنکه در آخرت مثل دنیا درجات خلق تفاوت

و تفاضل است و هرکس بقدر اعمال خود از حسنات

ترافع درجات و حظ و لذات خواهد یافت و بهان

نسبت در مآکل و مشارب و مناکح و مراکب و غیران
بهره مند خواهد گردید چنانچه خالق متعال جل اسمه در
قرآن عزیز میفرماید انظر کیف فضلنا بعضهم
علی بعض وللآخرة اکبر درجات واکبر
تفضیلا یعنی ببین ای پیغمبر که چه گونه تفضیل
دادیم در دنیا بعض ایشان را بر بعضی و هر آینه آخرت
بزرگتر است از حیث درجات و بزرگ تر است
از حیث تفضیل معصوم ع فرمودند چنانچه حدیث در
مجمع است که ما بین اعلا درجات جنت و اسفل

ان مثل ما بین آسمان و زمین است پس زهی کم بختی
و کم نصیبی که بجهة لذت چند روزهٔ دنیای بی اعتبار
از علو درجات دائمی بهشتی و اتمیة لذات و سلطنت
جنتی دست بردار شده قانع بادنی درجات و لذات
گردد و ابد الآباد در همان درجهٔ دانیهٔ نسبتیه قیام ورزد
وفقنا الله لمراضیه وجنبنا من معاصیه **تنبیه پنجم**
انکه این تخمیر طینت باب شور و شیرین که در این حدیث
شریف است از جهة حدوث و حصول دو اقتضای
متضادی است در نفوس که داعی شود قبول خیر و

وشر را در مقام امتحان که پس میل بطرف خیر حاصل شود
از اقتضای اب شیرین و میل بطرف شر از اقتضای
آب شور و قبل هم که در ضمن بیان اخبار طینت که
امتحان در میان آمد و بیان شد که در بدو امر خلق
از هر کس قبول خاصی بعمل آمد و بر وفق ان قبول در این
عالم بحسب طینت خلعت خلقت یافتند نیز
مقصود همین بود که خداوند متعال جل اسمه خلق را
واجد دو اقتضای خیر و شر بر وجه مساوات فرمود و
بعد مکلف بقبول نمود والا قبول عمل بدون اقتضای

ان صورت

ان صورت پذیر نمی شود پس انچه در این حدیث
است از تفصیل مبین اجمال سابق است و این طینت
طینت خلقت ذری است که از جهة امتحان در
عالم ذر عنایت گردید و این غیر از طینت خلقت
این عالم است که بجزای قبول ان عالم عنایت
میشود چنانچه صاحب کافی در کافی از ابی عبدالله ع
روایت کرده است که حضرت فرمودند اِنَّ فِی الجَنَّةِ
لَشَجَرَةً تُسَمّی المُزنُ فَاِذا اَرادَ اللهُ اَن یَخلُقَ
مُؤمِناً اَقطَرَ مِنها قَطرَةً فَلا تُصیبُ

بِقَلَةٍ وَلَا ثَمَرَةٍ اَكَلَ مِنْهَا مُؤْمِنٌ اَوْ كَافِرٌ
اِلَّا اَخْرَجَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ صُلْبِهِ مُؤْمِنًا

ترجمه حدیث انکه بدرستیکه در بهشت هر اینه در
ختیست که نامیده میشود مزن پس هرگاه
اراده کند خداوند متعال که خلق کند مؤمنی را میریزاند
ازان درخت قطرهٔ پس نمیرسد ان قطره بهیچ سبزی
ماکولی را و هیچ ثمرهٔ و میوه را چه بخورد او را مؤمنی و چه
کافری مگر انکه بیرون میآورد خداوند عز و جل
از صلب او مؤمنی را حاصل مطلب انکه انچه از

اخبار

از اخباریکه دلالت میکند بر اختلاط و امتزاج میاه
و تراب طینت از دو مقتضی متضاد پس مراد بتراب
و طینت ذریهٔ عالم ذر است که از جهة امتحان بمخلوق
عنایت شده است و انچه دلالت میکند بر خلقت
طینت بعضی از طین علیین مثل طینت مؤمنین
از اصحاب یمین و شیعیان ائمه دین و بعضی از
سجین مثل معاندین دین مبین و دشمنان ائمهٔ
معصومین پس مراد ازین خلقت و طینت خلقت
و طینت این عالم خلق و اختیار است که بجزای

انچه قبول شده است در عالم ذر بر ترتیب وتدرج

مراتب بر وفق استحقاق از خالق علی الاطلاق عنایت

شده است در سابق تم اشاره بان کردید **تنبیه**

ششم انکه چون اصحاب یمین وشمال در این عالم

ناسوت بیکدیکر مختلط کردیدند پس بعضی از اصحاب

یمین از اثر مجاورت واغوای اصحاب شمال بحسب عمل

در سلک فساق وفجار منسلک کردیده مستحق

تادیب وتعذیب خالق کردیدند وبعضی از اصحاب

شمال از ارشاد وهدایة اصحاب یمین در اعمال خیر میل

میل نموده عامل ببعضی از طاعات ومبرات ومتخلق

باخلاق نیک کردیدند **ولی** چون اصل در عمل

اعتقاد است وهر عمل تابع اصل خود وراجع باصل

خود است در ترتب ثواب وعدم ان پس جمیع

اعمال خیریه اهل شمال چون از اثر اصل واعتقاد اهل یمین

ناشی شده است وبتادیب وارشاد قولیه یا عملیه ایشان

حصول پذیرفته است پس ثواب ان اعمال کلا راجع

بایشان است ودر نامهٔ عمل ایشان ثبت خواهد شد

وخود اصحاب شمال بسبب تضییع اعتقادات حقه

شرعیه که اصل در صحة اعمال است از ثواب ان اعمال
محروم خواهند ماند و همچنین جمیع اعمال شر که از
اصحاب یمین با غوای اصحاب شمال واقع شده است
چه ان اغواء قولا واقع شده باشد و چه فعلا کلا راجع
بسوی اصحاب شمال خواهد شد و در نامه عمل انها ثبت
خواهد کردید چه که جمیع شرور عملیه نیز راجع بسوی اصل
خود است وان عدم اعتقاد بمراتب حقه شرعیه است
اکرچه عامل این شرور از اصحاب یمین نیز بقدر
عمل شر تعذیب خواهد کشید و ازین بیان واضح شد

معنی اخبار

معنی اخباریکه از معصوم وارد شده است که در روز
قیامت جمیع اعمال حسنه معاندین مذهب حق را
بمؤمنین خواهند داد و اعمال سیئه مؤمنین را بمعاند
ین حق خواهند داد حاصل مراد انکه اثر ارشاد اهل حق
اهل ضلال را اکرچه نسبت باهل ضلال هدر است از جهة فقد
اعتقاد که شرط صحة اعمال است ولی ان اثر نسبت
بهادین و مرشدین اهل ضلال باقی و برقرار است
و همچنین اثر اغوای اهل شمال و معاندین ضلال
اهل حق را اکرچه نسبت باهل حق بعد از تعذیب و چشیدن

وبال ان اعمال یا جبیرهٔ ان اعمال بتوبه در حال یا بشفاعت
شافعین در مآل هباءً منثورا خواهد شد وایشان
بفیوضات رحمتیهٔ حق ازجهة بقای سرمایهٔ ایمان که آن
اعتقاد است فایض خواهند گردید **ولی** آن اثر نسبت
باغویا و مضلین طریق هدی برقرار خواهد ماند و وبال جمیع
معاصی و شرور حاصلهٔ از اغواء ایشان در نامهٔ عملشان
ثبت ومنشأ تعذیب دائمی ایشان خواهد گردید ::
این بیان وترتب اثار از طرفین در صورتی است
که هدایة وغوایة در اعتقاد مؤثر نگردد واعتقاد را قلب
نگرداند والا

نگرداند والاقضیة منعکس واصحاب یمین شمال و
اصحاب شمال یمین خواهند گردید واثر هر کدام بر تابع
خود مترتب خواهد شد ودر سابق گذشت که این عالم
ازجهة تکمیل عالم ذر ابداع شده است وممکن است که در
این عالم سعید عالم ذر بقبح افعال خود شقی شود وشقی
عالم ذر بحسن افعال خود سعید شود چه که سلسلهٔ اختیار
هنوز باقی است تا روز قیامت **تنبیه هفتم**
آنکه آتشیکه افروخته شد ازجهة اتمام تکمیل مرتبهٔ امتحان
تعبیر است بمراتب تکالیف عباد واحکام شرعیهٔ متعلقهٔ

بامر مبدء و معاد که اگرچه در واقع نور محض و سلامتی
صرف است **ولی** بحسب ظاهر انکس که بعید و و
حشی است از حقیقة این نور بسبب حجاب شهوات
نفسانی و بعد از ساحت قرب رحمانی آن نور را
بصورت نار می بیند و از دخول ان ابا و امتناع میورزد
این است که در این عالم تکلیف مؤمن صالح که داخل در
مصداق اصحاب یمین است جمیع تکالیف شرعیه را
که بمنزلهٔ همان اتش افروخته است بقدر طاقة البشریة
متحمل میشود در کمال شوق و خالق کردگار چنان ان

نار را در حق او بنور تبدیل میفرماید که از این تکالیف و
عبادات حظ و لذتی حاصل میکند فوق جمیع حظوظ و
لذات چنانچه اگر یکشب تهجد لیل از او فوت شود متالم
و متحسر میشود فوق جمیع الالام و حسرات و همچنین است
حال او نسبت بسایر عبادات و طاعات و انکه داخل
در مصداق اصحاب شمال است این نور در نظرش نار
و هر یک از اوامر الهیه کانه یک آتش شرربار است
و حال انکه منهمک است در مثل او یا اصعب از او از امر
نفس اماره شوم و شیطان رجیم میشوم خائف و قاعد است

از سفر حج که حکم حاکم حقیقی است و فرمان برنده است
بجان و ذهاب ایمان در سفر لسبوی معارک و مهالک
که حکم حاکم مجازی است اسراف گزاف میکند در
انجاح شهوت نفس در این چهار روزهٔ عمر بی ثبات
د هزار حیله می انگیزد در خروج از تحمیل حقوق الهی مانند
خمس و زکوة از صبح تا شام بطمع خام در خدمت
امراء عظام بجلوس و قیام افتخار میورزد و از
خدمت خالق بی نیاز باقامهٔ چند رکعت نماز که فرق کفر و
ایمان باو امتیاز می یابد و مایهٔ فخر سرمدی و حیات

ابدی است

ابدی است انحراف میورزد متنفر است از مجلس وعظ
و نصیحت و ذکر احکام شریعت که مایهٔ حیات روح و
خلود نعیم است و جان فشان است در جلوس محافل
فسق و معصیت و رقص و سرود و فواحش بد عاقبت که
موجب سوء آخرت و عذاب الیم است در تحمل
قبول امر بمعروف و نهی از منکر که از واجبات شرع
انور است چون حمار جریح الظهر ناف مینهد و از
حکم مالک الملک انحراف ورزیده بر سالکین طریق
طریقت غضبناک میگردد و در مقام اعراض از معروف

شریعت و
ح

وارتکاب منکر که از مبغوضات خالق اکبر است
چون حمالة الحطب حبل المسد اطاعت هر ناکس
از روی هوا و هوس در گردن انداخته مثل اصحاب
فیل از سجیل ابابیل قهر خدا و سجیل نیاندیشیده حمله
بر تخریب کعبهٔ ملت و دین می آورد و با فخر میکند
و فرحناک میگردد و همچنین است قیاس در سایر
افعال ناس نعوذ بالله من شرور انفسنا [و در حدیث]
دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
است که حضرت فرمودند لما اراد الله ان
یخلق

يَخلُقَ الخَلقَ نثرهم بين يديه فقال لهم من
ربكم فاول من نطق رسول الله وامير
المؤمنين والائمة فقالوا انت ربنا [فحملهم]
العلم والدين ثم قال للملائكة هؤلاء
حملة ديني وعلمي وامنائي وهم مسؤلون ثم
قال لبني آدم اقروا لله بالربوبية ولهؤلاء
النفر بالولاء والطاعة فقالوا نعم ربنا
اقررنا فقال الله للملائكة اشهدوا فقالت الملائكة
شهدنا على ان لا تقولوا غدا انا كنا عن هذا غافلين

یعنی وقتیکه اراده کرد خالق متعال اینکه خلق کند
خلق را ریخت ارواح را بپیش روی خود پس
گفت از برای ایشان که کیست پروردگار شما
پس اول کسیکه نطق کرد رسول خدا و سرور اولیا
و ائمهٔ هدی بودند پس گفتند که توئی پروردگار ما
پس متحمل فرمود ایشان را علم و دین پس بملائکه فرمود
ایشان حاملان دین و علم منند و امین های منند
و خلق سؤال کرده خواهند شد در قیامت که با ایشان
چه کردند پس فرمود به بنی آدم که اقرار کنید از برای خداوند

بالربوبیة

بربوبیة و از برای این چند نفر بولایت و اطاعة
پس گفتند بلی ای پروردگار ما اقرار کردیم پس فرمود
خداوند از برای ملائکه که شاهد باشید پس ملائکه
عرض کردند شاهد شدیم پس خداوند فرمود این
شهادت از جهة ان است که نگوئید فردای قیامت
کما غافل بودیم از ربوبیة خداوند متعال و ولایت
رسول مختار و ائمة اطهار و از این حدیث توهم
نشود خلاف انچه ذکر شد در سابق از اینکه روح
طیب و طاهر پیغمبر اخر الزمان و اوصیاء آن بزرگوار

قبل از همهٔ ارواح خلق شدند و وجه عدم توهم آن است
که در این حدیث این است که وقتیکه اراده کرد خداوند
که خلق کند ایشان را ریخت ایشان را پیش روی خود
و معلوم است که ریختن ایشان قبل از خلقت ایشان
صورت پذیر نیست مگر نسبت با رواح ایشان پس
مراد این آن است که وقتیکه اراده کرد که ارواح را در عالم
اجسام خلق فرماید بخلقت جسمی جمع فرمود ایشان را
در موضع معینی از جهة اخذ میثاق **حاصل** آنکه خلقت
دو خلقت است خلقت ارواح و در آن خلقت

خالق متعال

خالق متعال روح خاتم انبیاء و سرور اوصیاء و ائمهٔ
هدی را از همهٔ ارواح مقدم خلق فرمود چنانچه در سابق
گذشت و خلقت اجسام در این خلقت این بزرگوار
آن را موخر از همهٔ انبیاء و اوصیاء ایشان زینت
افزای عالم اجسام گردانید از جهة حکمتهائیکه این رساله
گنجایش ذکر آنها را ندارد **بلی** انچه از این حدیث
استنباط می شود ان است که در میثاق ملائکه را
شاهد گرفت خداوند بر اقرار بنی ادم بر ربوبیة خود و انچه
از حدیث سابق مفهوم میشود و آیهٔ شریفه هم بر همین

مساعدت دارد آن است که نفسهای خود نبی
آدم را شاهد گرفت بر اقرار ایشان و میشود حکم
بعدم منافات نمود بانیکه چه ضرر دارد که هر دو اشهاد
واقع شده باشد **اول** مدلول علیه است باین حدیث
شریف **و دوم** مدلول علیه است بظاهر آیهٔ شریفه
دلیل چهارم متوتهم اخبار نور است
که دلالت میکند برانیکه حضرت رسول ص و حضرت
امیر ع از یک نور مخلوق شده اند پس تفاضل معنی
ندارد و بعد تساوی نور خلقت که مابه الارتفاع هر مخلوقیست

از مخلوقات اشرف و اخباریکه که دلالت میکند
بر اتحاد نورین از طرف خاصه و عامه در کمال کثرت
است که متفرقاً اصحاب حدیث و اخبار زیب
کتب خود فرموده اند که از جمله آن ها اخباری است
که صاحب غایة المرام که از اجلهٔ اصحاب است
کتاب خود را بآن اخبار زینت داده است
و ما بعض از آن اخبار را که از طرق خاصه روایت کرده است
در رشتهٔ تحریر در می آوریم و از جهة عدم تطویل در مطولات
ان بترجمهٔ آن اکتفا می نماییم و هر کس بخواهد بر اصل آن

مطلع شود رجوع کند باصل آن کتاب ازجمله

ان اخبار خبری است که از محمد بن علی ابن بابویه

روایت میکند و طریق آن روایت بامیر سانند بسوی

علی بن موسی الرضا ع و آنحضرت از طریق آباء خود

بسوی علی بن ابیطالب ع که حضرت فرمودند که

رسول خدا ص فرمودند خُلِقتُ انَا وَعَلِيٌّ مِنْ

نُورٍ وَاحِدٍ یعنی من و علی خلق شدیم از یک نور

وازجمله انها خبری است که نیز از ابن بابویه

روایت میکند و میرسد طریق آن بسوی ابی ذر

پس ابا ذر ره گفت شنیدم از رسول خدا ص که

میفرمود که خلق شدم من و علی بن ابیطالب ع از

یک نور تسبیح میکردیم خدای تعالی را در نزد عرش

پیش ازانکه خلق کند ادم را بدو هزار سال پس

وقتیکه خلق کرد آدم را قرار داد این نور را در صلب

آدم و بتحقیق که آدم ساکن شد بهشت را و ما در صلب

او بودیم و بتحقیق که همت گماشت ادم بر خطیئه و

ما در صلب او بودیم و بتحقیق که سوار شد نوح بر سفینه

و ما در صلب او بودیم و افتاد حضرت ابراهیم در

آتش و ما در صلب او بودیم پس بودیم که خداوند متعال
نقل میداد ما را از اصلاب طاهره بسوی ارحام
طاهره تا آنکه رسانید ما را بسوی عبد المطلب پس
منقسم کرد ما را بدو نصف پس قرار داد مرا در صلب
عبد الله و قرار داد علی ع را در صلب ابی طالب
و قرار داد در من نبوت و برکت را و قرار داد در علی
فصاحت و شجاعت را و مشتق نمود از برای ما دو اسم
از اسماء خود پس صاحب عرش محمود است
و من محمد م و خداوند اعلی است و علی بن ابیطالب ع

علی است

علی است و از جملهٔ انها روایتی است که از شیخ
طوسی علیه الرحمه روایت کرده است و شیخ بواسطه
از امام علی النقی ع روایت کرده است
و ان حضرت از اباء خود امیر المؤمنین ع از علی
بن ابیطالب ع روایت فرمودند که حضرت رسول ص
فرمودند یا علی خلق فرمود مرا خداوند متعال و ترا
از نور خود حینیکه خلق کرد ادم را ع پس گذاشت
این نور را در صلب ادم پس رسانید این
نور را بسوی عبد المطلب پس منقسم شدیم از

عبد المطلب من بسوی عبد الله و تو قرار یافته
در ابیطالب صلاحیة ندارد نبوت مگر از برای
من و صلاحیت ندارد وصیة مگر از برای تو پس
کسی که انکار کند وصیت ترا انکار کرده است
نبوت مرا و کسیکه انکار کند نبوت مرا برو می اندازد
خداوند متعال ورا در اتش **واز انجمله** حدیثی است
که بچند واسطه از حضرت امام موسی کاظم ع
روایت کرده است که حضرت فرمودند که خدا
و تبارک و تعالی خلق کرد نور محمد ص را از نوریکه اختراع

فرمود آن نورا

فرمود آن نور را از نور عظمت و جلال خود و آن
نوری بود از عالم لاهوتیهٔ الهیه که سبقت نگرفته بود
بر آن نور هیچ نوری و همان نور بود که تجلی کرد در کوه
طور بر موسی در وقتیکه طلب رؤیة نمود از خداوند
متعال پس تاب دیدن آن نور نیاورد پس
بیهوش شد و افتاد و این نور نور محمد بود صلی الله
پس چونکه اراده کرد انیکه خلق کند محمد ص را از آن نور
قسمت کرد آن نور را بدو جزء پس خلق کرد
از جزء اول محمد ص را و از جزء دیگر علی بن ابیطالب ع را

و خلق نکرده است از این نور غیر این دو بزرگوار
خلق کرد ایشان را خداوند اعلا جل و علا بدست
خود و دمید روح در ایشان بنفس خود از جهة خود
و مصور فرمود ایشان را بر صورت ایشان
و قرار داد ایشان را امین از برای خود و شاهدهای
بر خلق خود و خلیفه های خود بر بندهگان خود تا آخر
حدیث و چون باقی حدیث از شاهد خارج بود اکتفا
بهمین قدر شد و از جمله آن اخبار خبری است
که اسناد آن را میرساند بابی جعفر محمد بن علی

الباقر علیه السلم حضرت فرمودند که بود خداوند متعال
و نبود غیر او هیچ شئی نه معلوم و نه مجهول پس
اول چیزیکه ابتدا کرد از خلق مخلوقات این بود
که خلق فرمود محمد را و خلق کرد ما اهلبیت را
با او از نور عظمة خود پس متوقف فرمود ما را در اظلهٔ
خضراء در حضور خود تا آخر حدیث و از جمله آن
اخبار حدیثی است که از شیخ طوسی علیه الرحمه در
مصابیح الانوار روایت کرده است و آن حدیث
طویل است و آنچه متعلق بمقام است این است

که حضرت رسول صلعم بعم خود عباس فرمودند که

ای عم وقتیکه اراده کرد خداوند اینکه خلق کند

ما را تکلم کرد بکلمهٔ پس خلق فرمود از انکلمه روحی را

پس ممزوج فرمود آن نور را بان روح پس خلق

فرمود مرا و برادرم علی ع را و فاطمه و حسن و حسین ع

را پس بودیم که تسبیح میکردیم خداوند اعلا را در

وقتیکه تسبیحی نبود و تقدیس میکردیم او را در

وقتیکه تقدیسی نبود تا آخر حدیث و از جمله

انها اخباری است که از جهة اثبات مقصد

پنجم در معرض بیان خواهد آمد و بیان شد که اخبار

در این باب بمرتبه کثیر الورود است از طرفین

که محل انکار نیست و جواب ان است که مضمون

این اخبار تلقی بقبول است و هیچ شکی نیست

که همه این انوار از یک نور خلق شده اند و از یک

اصل نشو نموده اند ولی اصالهٔ اصل و اتحاد انوار

بحسب بدو و دلالت نمیکند بر تساوی مرتبه خاتم

و اوصیاء ان سرور اکرم نسبت بجمیع مراتب

تفضیل چه که اسباب ارتفاع شئون و تفاضل

مراتب منحصر در انوار خلقت و علو طینت
نیست بلکه می شود که از یک جهة و دو جهة تساوی
حاصل باشد و از جهات دیگر تفاضل واقع شود
مثلا افراد انسان در بشریّت با یکدیگر در مرتبهٔ مسا
واتند و نمی توان از این مساوات استدلال نمود
بر تساوی مراتب ایشان از جمیع جهات بلکه
خاتم انبیا نیز در این مرتبه بمقتضای ایهٔ شریفهٔ قل
انما انا بشر مثلکم با جمیع افراد امت مرتبهٔ
مساوات دارند و نمی توان دلیل بر اتحاد مراتب

امت با انحضرت در فضیلت دانست
پس می گوییم این انوار مقدسه و این اشباح
مطهره بمقتضای احادیث طینت و اخبار نور
در یک مرتبه واقعند از حیث فضیلت و شرف
مرتبت نسبت باین دو اصل و هرچند ذات
اقدس نبوی مرتبهٔ افضلیت دارند بر این انوار
از جهات دیگر غیر از این دو جهة پس افضلند
از جهة منصب نبوت افضلند از جهة منصب
رسالت افضلند از جهة منصب خاتمیة افضلند

از جهة اصالهٔ منصب امامة و ولایة افضلند
از جهة مرتبهٔ اسبقیت در اعلمیت چه که هیچ
علمی با وصیای ان حضرت نرسید و صاحب
هیچ علمی از علوم نشدند مگر بتوسط ان حضرت
و گذشت که باعتبار این مرتبه حضرت امیر فرمودند
انا عبد من عبید محمد و همچنین افضل بودند از جهة
رئیس بودن و مطاع بودن بر باسته حقه الهیه و
میتواند که این حدیث منزل بر این مرتبه نیز باشد
و افضل بودند بجهة افتخار و مباهات نمودن

این انوار

این انوار باین نور مجسم و روح منور که از عترت طاهره
او واقع شده اند علاوه بر این بیانات و تقریبات
این توهم متوهم اجتهاد در مقابل اجماع و نص
صریح است چه که تصریح کل علمای اسلام و نصوص
صریحه است بر افضلیت مرتبه خاتم انبیا صلی الله علیه و آله
بر امیر المؤمنین و سایر اوصیا و مجلس اختلاف نکرده است
مگر کسانیکه در زمرهٔ غلات واقع شده اند و از دین
مبین خارج گردیده اند که اقوال ایشان از حیز قابلیت
استماع خارج است و از جمله نصوصیکه دلالت

بر افضیلت مرتبهٔ حضرت نبوی میکند حدیثی است

که صدوق علیه الرحمه بیک واسطه از عبد الجبار بن کثیر

تمیمی یمانی روایت میکند که گفت شنیدم از محمد بن

حرب امیر مدینه که گفت سؤال کردم از حضرت

جعفر بن محمد علیه السلم فَقُلْتُ لَهُ یَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ

فِی نَفْسِی مَسْئَلَةٌ اُرِیدُ اَنْ اَسْئَلَكَ عَنْهَا

یعنی گفت بحضرت که یا ابن رسول الله در قلب من

مسئله ایست که اراده دارم سؤال کنم آن مسئله را از

تو فَقَالَ اِنْ شِئْتَ اَخْبَرْتُكَ بِمَسْئَلَتِكَ

قبل

قَبْلَ اَنْ تَسْئَلَنِی وَاِنْ شِئْتَ فَاسْئَلْ پس حضرت

امام جعفر فرمودند که اگر بخواهی خبر میدهم من ترا

بمسئله تو پیش از آنکه سؤال کنی از من و اگر میخواهی

سؤال کن قَالَ فَقُلْتُ لَهُ یَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ

وَبِاَیِّ شَیْءٍ تَعْرِفُ مَا فِی نَفْسِی قَبْلَ سُؤَالِی عَنْهُ

قَالَ بِالتَّوَسُّمِ وَالتَّفَرُّسِ اَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللّٰهِ

عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَاٰیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ وَقَوْلَ

رَسُولِ اللّٰهِ اِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ یَنْظُرُ

بِنُورِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ابن حرب گفت که گفتم یا ابن رسول الله

به چه چیز میفهمی انچه در نفس من است پیش از انکه سئول کنم
ان چیز را از تو حضرت فرمودند بعلامت و فراستی
که خداوند از برای مؤمن قرار داده است ایا نشنیدی
قول خداوند عز وجل را که میفرماید که بدرستیکه در این
ارسال عذاب بر قوم لوط ایات تذکر و
واعتبار است از برای متوسمین یعنی از
برای کسانی از مؤمنین که میفهمند حقایق اشیاء را
بعلامات ان اشیاء وهمچنین قول رسول خدا صه که فرمود
اتقوا فراسة المؤمن الخ یعنی بپرهیزید از فراسة مؤمن پس
بدرستیکه

بدرستیکه مومن نظر میکند بنور خداوند متعال
قال فقلت له یابن رسول الله فاخبرنی
بمسئلتی قال اردت ان تسئلنی عن رسول
الله لم یطق حمله علی بن ابیطالب عند
حطه الاصنام من سطح الکعبة مع قوته
وشدته وما ظهر منه فی قلع باب القموص بخیبر
والرمی به وراءه اربعین ذراعا وکان لا یطیق
حمله اربعین رجلا وقد کان رسول الله
یرکب الفرس والبغلة والحمار ورکب البراق لیلة

الْمِعْرَاجِ وَكُلُّ ذٰلِكَ دُوْنَ عَلِيٍّ فِي الْقُوَّةِ وَالشِّدَّةِ

یعنی ابن حرب گفت که پس گفتم باین رسول الله

پس خبر بده مرا بمسئلهٔ من حضرت فرمودند

ای ابن حرب اراده کردهٔ که سؤال کنی از رسول الله

که چرا طاقة نیاورد حمل او را علی بن ابیطالب

در وقت انداختن اصنام و بتهای قریش از

پشت بام کعبه با ان شدة و قوتیکه حضرت

داشتند و بظهور آمدان قوة از انحضرت

درکندن باب قموص از قلعه های خیبر که محکم ترین

ان قلاع

ان قلاع بود و انداختن حضرت ان در را چهل ذرع

پشت سر خود و حال انکه طاقت نمیاورد حمل ان

در را چهل نفر با انکه رسول خدا صلعم بودند که سوار می شدند

اسب را و قاطر را و حمار را و سوار شدند حضرت

براق را در شب معراج و کل انبیاء در قوة و شدة

کمتر بودند از حضرت مرتضی علی ع قَالَ فَقُلْتُ

لَهُ عَنْ هٰذَا وَاللهِ اَرَدْتُ اَنْ اَسْئَلَكَ يَا ابْنَ

رَسُوْلِ اللهِ فَاَخْبِرْنِي فَقَالَ اِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِرَسُوْلِ اللهِ شُرِّفَ وَبِهِ ارْتَفَعَ وَبِهِ وَصَلَ

لِاِطْفَآءِ نَارِ الشِّرْكِ وَاِبْطَالِ كُلِّ مَعْبُودٍ

دُونَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ عَلَاهُ النَّبِيُّ لِحَطِّ

الْاَصْنَامِ لَكَانَ بِعَلِيٍّ مُرْتَفِعًا اَشْرِيفًا وَوَاصِلًا

اِلَى حَطِّ الْاَصْنَامِ فَلَوْ كَانَ ذٰلِكَ

لَكَانَ اَفْضَلَ مِنْهُ اَلَا تَرَى اَنَّ

عَلِيًّا قَالَ لَمَّا عَلَوْتُ ظَهْرَ رَسُولِ اللّٰهِ شَرُفْتُ

وَارْتَفَعْتُ حَتّٰى لَوْ شِئْتُ اَنَالَ السَّمَآءَ لَنِلْتُهَا

یعنی این حرب گفت که پس گفتم از برای امام

علیه السلم که بخدا قسم همین سؤل را اراده داشتم

پس خبر بده

پس خبر بده مرا پس حضرت فرمودند که بدرستی

وتحقیق که حضرت امیر المومنین ع بسبب رسول خدا ص

شرافت پیدا کردند وبر رسول خدا ص ارتفاع حاصل

نمودند وبان بزرگوار توصل جست بسوی اطفا

وخاموش کردن اتش شرک وباطل کردن

هر معبودی غیر خدای متعال واگر بر حضرت

امیر المؤمنین ع بالا رفته بود حضرت ختمی مآب

از جهة انداختن اصنام هر آینه لازم می آمد که بسبب

علی ع ارتفاع وشرف حاصل نموده باشد وبسبب

ان بزرگوار توسل جسته باشد بسوی انداختن اصنام
واگر این طور شده بود لازم می امد که علی ع افضل باشد
ازان حضرت ایا نمی بینی انکه علی ع فرمود پس
از انکه بر دوش حضرت سوار شدم شرافت
وارتقاعی حاصل نمودم که اگر میخواستم باسمان
برسم هر اینه میرسیدم اما علمت ان الصباح
هو یهتدی به فی الظلمة وانبعاث فرعه من
اصله وقال علی ع انا من احمد کالضوء من
الضوء اما علمت ان محمدا ص وعلیا کانا نورا

بین یدی الله تعالی قبل خلق الخلق بالفی
عام وان الملائکة لما رات ذلک النور رات
له اصلا قد شعب منه شعاع لامع فقال
الهنا وسیدنا ما هذا النور فاوحی الله عز وجل
الیهم هذا نور من نوری اصله نبوة وفرعه
امامة اما النبوة فلمحمد عبدی ورسولی
واما الامامة لعلی حجتی وولیی ولولاهما
ما خلقت خلقی اما علمت ان رسول الله ص
رفع یدی علی بغدیر خم حتی نظر الناس

الی بیاض ابطیه فجعله مولی المسلمین و
امامهم و قد احتمل الحسن والحسین یوم حظیرة
بنی النجار فلما قال له بعض اصحابه ناولنی احدهما
یا رسول الله قال نعم الحاملان ونعم الراکبان
وابوهما خیر منهما وکان صلی الله علیه واله
یصلی باصحابه فاطال سجدة من سجداته فلما
سلم قیل له یا رسول الله لقد اطلت هذه السجدة
فقال ان ابنی ارتحلنی فکرهت ان اعجله حتی ینزل
وانما اراد بذلک رفعهم وتشریفهم فالنبی

رسول

رسول الله نبی امام وعلی امام لیس بنبی و
لا رسول فهو غیر مطیق لحمل اثقال النبوة
حضرت فرمودند یا ابن حرب که ایا نمی دانی که
چراغ هدایة جسته می شود با و در ظلمه وانبعاث فرع او
از اصل اوست وحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که
نسبت من با احمد ص مثل نور و روشنیست که
حاصل شده باشد از روشنی و نور دیگر مراد این است
که نور من حاصل شده است از نور احمد ص پس حضرت
فرمودند یا ابن حرب که ایا نمیدانی انیکه محمد ص و علی ع

نوری بودند پیش روی خدای تعالی پیش از انکه
خلق شوند مخلوق بدو هزار سال و بدرستیکه
ملائکه وقتیکه دیدند این نور را دیدند که از برای
ان اصلیت که شعبه های شعاع و نور از ان لایح
و ظاهر است پس ملائکه عرض کردند ای پروردگار
ما و ای سید ما این نور چه نور است پس وحی فرستاد
خداوند عز و جل بسوی ایشان که این نور نوری است
از نور من که اصل آن نبوت است و فرع آن
امامت اما نبوت پس از برای عبد من و رسول من

محمد است

محمد است ص و اما امامت پس از برای حجة من و ولی
من علی است ع و اگر نبودند ایشان خلق نمیکردم
خلق خود مرا آیا ندانستی ای پسر حرب که رسول خدا
صلی الله علیه و اله بلند کرد بازوی علی را در غدیر خم تا آنکه
دیدند مردمان سفیدی زیر بغل ان حضرت را پس قرار داد
علی را مولای مسلمین و امام ایشان و بتحقیق که بر
داشت حسن ع و حسین ع را بر دو دوش خود در روز
حظیرهٔ بنی نجار پس وقتیکه بعض از اصحاب
آن حضرت خواهش کردند که یکی از ان دو بزرگوار

را با ایشان بده از جهت حمل حضرت فرمودند این
دو دوش من خوب دو حامل هستند و این
دو فرزند من خوب دو راکب هستند و پدر ایشان
بهتر از ایشان است و بود آن حضرت با اصحاب که نماز
میکرد با اصحاب پس طول داد سجده از سجدات خود را
پس بعد از سلام سوال کردند که یا رسول الله بتحقیق
که طول دادی این سجده را پس آن بزرگوار فرمود
بدرستیکه ابن من سوار شده بود بر پشت من پس مکروه
داشتم که تعجیل کنم او را از جهت پایین آمدن و این است

وجه این

وجه این نیست که اراده میفرمود بانچه ذکر شد بلندی مقام
ایشان را و اظهار شرف ایشان را پس نبی رسول
خداست و نبی است و امام است و علی امام است
و نیست نبی و نه طاقت آورنده بحمل و برداشتن اثقال
نبوت قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ الْكَاهِلِيُّ الْهِلَالِيُّ
فَقُلْتُ زِدْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ فَقَالَ إِنَّكَ
أَهْلٌ لِلزِّيَادَةِ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلعم حَمَلَ عَلِيّاً
عَلَى ظَهْرِهِ يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنَّهُ أَبُو وُلْدِهِ وَإِمَامُ
الْأَئِمَّةِ مِنْ صُلْبِهِ كَمَا حَوَّلَ رِدَاءَهُ فِي صَلَاةِ

وجه دلالت این است
که نه جدا است که نبی
تواند کسی بار پیغمبر
پیغمبر را برداشتن که اراده
که آنکه بهتر از نفس
آن سرور باشد و
آن کس که بهتر از نفس
او است لابد قابل
امامت و وصایت
بعد از او است و نیز
او است که قابل این
که صیر پیغمبر شود
و پدر اولاد او کرده
و ائمه از صلب او و مثل
شود پیش حضرت نبوت
خواستند بر داشتن
آن حضرت این
مناصب

الاستسقاء واراد ان يعلم اصحابه بذلك
انه قد تحول الجدب خصبا قال فقلت
له ذدني يا بن رسول الله فقال احمل رسول الله
عليا يريد بذلك ان يعلم قومه انه هو الذي
يخفف عن ظهر رسول الله ص ما عليه من الدين
والعداة والاداء عنه من بعده فقلت يا بن
رسول الله ذدني قال انه قد احتمله وما
حمل الا لانه معصوم لا يحمل وزرا فيكون
افعاله عند الناس حكما وصوابا وقد قال

ليعلم بذلك انه قد احتمله صح

جمع عداة وهي في الاصل الوعد

الحكم بالعلم والفقه والقضاء بالعدل جمع

النبي

النبي لعلي يا علي ان الله تبارك وتعالى حملني
ذنوب شيعتك ثم غفرها لي وذلك قوله تعالى
ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر و
لما انزل الله تبارك وتعالى عليه يا ايها الذين
امنوا عليكم انفسكم قال النبي ص يا ايها الناس
عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم
وعلي نفسي واخي فانه مطهر معصوم لا يضل
ولا يشقى ثم تلا هذه الاية قل اطيعوا الله و
اطيعوا الرسول فان تولوا فانما عليه ما حمل

وعلیکم ما حملتم وان تطیعوه تهتدوا
وما علی الرسول الا البلاغ المبین قال
محمد بن حرب الهلالی ثم قال جعفر بن محمد
یا ایها الامیر لو اخبرتک بما فی حمل النبی علیا
عند حط الاصنام من سطح الکعبة فی المعانی
التی ارادها به لقلت ان جعفر بن محمد لمجنون
فحسبک من ذلک ما قد سمعت فقمت الیه
فقبلت راسه وقلت الله اعلم حیث یجعل رسالته
گفت محمد بن حرب الهلالی پس گفتم زیاد کن مرا

یابن رسول الله

یابن رسول الله حضرت فرمودند تو اهل هم هستی از برای
زیادت بدرستیکه رسول خدا ص حمل فرمود علی را
بر ظهر خود اراده نمود باین حمل اینکه علی ع پدر اولاد اوست
و امام ائمه است از صلب او همچنانکه تحویل و تقلیب نمود
رداء خود را در صلوة استسقاء و اراده کرد اینکه اعلام کند
اصحاب خود را باین تحویل رداء اینکه جدب یعنی خشک
آبی و قحط سالی تحویل یافت و منتقل شد بآمدن باران
و سبزی صحراها ابن حرب گفت که پس گفتم زیاد فرما
از برای من یابن رسول الله پس حضرت فرمود

که برداشت حضرت رسول ص حضرت امیر را واراده فرمود

باین برداشتن اینکه اعلام فرماید قوم خود را اینکه علی ع

انکسیست که سبک میکند ظهر رسول خدارا از آنچه

براوست از دین ووعده ها وادا میکند بعد از حضرت

ان دیون ووعده ها را از جانب آن حضرت پس گفتم

یابن رسول الله زیادکن از برای من حضرت فرمودند

که برداشت حضرت رسول ص حضرت امیر را بجهة

انکه اعلام کند باین برداشتن اینکه برداشت اورا

و برنداشت اورا اگر ازجهة انکه آن حضرت معصوم بود

ومتحمل نشده بود

ومتحمل نشده بود هیچ گناهی را پس افعال او در نزد ما

حکم الله است واصابه بواقع است ازجهة شان عصمت

وبتحقیق که فرمود نبی از برای علی که یا علی خداوند تبارک

وتعالی حمل کرد بر من گناهان شیعیان ترا پس آمرزید

ان گناهان را از برای من واین است قول خدای تعالی

که میفرماید فتح کردیم از برای تو فتح ظاهری ازجهة انکه آمرزش

فرماید از برای تو خداوند متعال انچه مقدم گذشته است

از گناه تو وانچه مؤخر شود از گناه تو ووقتیکه نازل نمود

خداوند تبارک وتعالی بران حضرت این ایهٔ شریفه که

يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم يعنى اى كسانيكه
ايمان آورده ايد بر شماست كه نگاه داريد نفسهاى
خود را حضرت فرمودند يا ايها الناس بر شماست
كه نگاه داريد نفسهاى خود را ضرر نمى رسانند شما را گمراهى
ديگران هرگاه شما بر هدايت باشيد و على ع نفس منست
و برادر من است پس بدرستيكه او مطهر است و معصوم
است گمراهى و شقاوت از وجود او منتفى است
پس تلاوت فرمود اين آيه شريفه را قل اطيعوا الله الى
اخر الايه يعنى اطاعت كنيد خداى تعالى را و اطاعت

كنيد رسول را

كنيد رسول را پس اگر روگردان شديد از اطاعت
پس بر رسول است انچه متحمل شده است از بار تكليف
و اطاعت و بر شماست انچه تحميل شده ايد از بار تكليف
و اگر اطاعت كنيد خدا و رسول را هدايت مى يابيد و نيست
بر رسول مگر رسانيدن ظاهر گفت محمد بن حرب
هلالى كه پس حضرت امام جعفر ع فرمودند كه ايها الامير اگر خبر دهم
ترا بجميع ان معانى كه اراده كرده بودند نبى ص در برداشتن
على ع در نزد انداختن اصنام از سطح كعبه هر آينه خواهى
گفت كه جعفر بن محمد ع مجنون شده است پس كفايتست

تو را از این معانی همان قدر که شنیدی کفت پس
برخواستم و بوسیدم سران بزرگوار را کفتم الله اعلم
حیث یجعل رسالته و این حدیث شریف از جهات
عدیده ظاهر بل صریح در مطلوب است و بعضی
از فقرات حدیث که فی الجمله خفایی داشت در شیخ
بتوضیح ان پرداخت و از جمله اخباریکه دلالت
بر مطلوب دارد روایتی است که در غایة المرام از
امالی شیخ علیه الرحمة روایت میکند که حضرت امام حسن ع
فرمودند که شنیدم از جدم رسول خدا صلعم که میفرمود که

خلقت

خُلِقتُ مِن نُورِ الله عزّ وجلّ وَخُلِقَ
اهلبیتی مِن نُوری وَخُلِقَ مُحِبّیهم
مِن نُورِهم وَسایرُ الخَلقِ فی النّارِ
یعنی رسول خدا فرمودند که خلق شدم من از نور خداوند
عز و جل و خلق شدند اهلبیت من از نور من و خلق
شدند محبین ایشان از نور ایشان و سایر خلق
در آتش ‌اند وجه دلالت واضح است و اخبار و اثار
در ایضاح این مقصد بمرتبه ایست از کثرت که امکان
انکار نمیست و همین قدر در اینمقام کافی است

الفصل الخامس

مقصد پنجم در افضلیت ائمهٔ اطهار است بر
انبیاء و الاتبار غیر از رسول مختار و داعی بر بیان
این مقصد آن است که چون در سابق بیان شد
که از جمله اسباب افضلیت حضرت خاتم انبیا
بر سید اولیا و سایر ائمهٔ هدی مرتبهٔ نبوت و رسالت
است پس گاه هست مؤمنی در اشکال واقع شود که
پس لازم می آید که انبیا و رسل سابقه هم افضل باشند
از این بزرگواران از جهة همین دو رتبه که واجد آنند و
ائمهٔ اطهار فاقد آن پس از جهة رفع این اشکال میگوییم

بیان اجمالی

بیان اجمالی آن این است که چون نبوت و
رسالت حضرت خاتم انبیا نبوت و رسالت
اصلیه است و دارای ریاست عامهٔ تا صلیهٔ الٰهیه است
البته موجب ارتفاع و افضلیت است بر اوصیاء
آن حضرت که فاقد این مرتبتین میباشند ولی نبوت
و رسالت سایر انبیا و رسل چون ماخوذ شده است
از نبوت و رسالت پیغمبر ما پس نبوت و رسالت
ایشان نبوت و رسالت فرعیه است که در تحت
و دو تو مرتبهٔ نبوت و رسالت حضرت خاتم انبیا واقع

شده است پس البته مفضول این نبوت و رسالت
واقع شده است چنانچه خود ایشان نیز از همین جهة
مفضول آن حضرت واقع شده اند و ذکر شد که ولایت
و امامت ائمة ما علیهم السلام همان امامت و ولایت
خاتم انبیاست که باطن نبوّت و رسالت آن
سرور است که بنیابت و وصایت بایشان رسیده است
پس چنانچه نبوت و رسالت پیغمبر ما ارفع و افضل
است از نبوّت و رسالت سایر پیغمبران همچنین امامت
امامت و ولایت اوصیاء آن بزرگوار که عین امامت

و ولایت آن

و ولایت آن عالیمقدار و باطن نبوّت و رسالت
آن سر عالم اسرار است و افضلیت ولایت و امامت
امام موجب افضلیت خود امام است و در این خفائی
نیست **و اما بیان** تفصیلی پس آن است که چون
ذات بی زوال حضرت ذی الجلال در ازل الآزال که
هیچ مخلوقی را هنوز بعرصهٔ وجود دنیا و رده نبود و مخفی بود پس دوست
داشت که شناخته شود پس مشیت او جل جلاله تعلق
گرفت که مخلوقی را خلق فرماید که او را بشناسند و معرفت
بمراتب صفات جمال و جلال او حاصل نمایند چنانچه

خود حضرت رب العزت در حدیث قدسی باین
مقصود تصریح فرموده میفرماید کُنْتُ کَنْزاً مَخْفِیّاً
فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَیْ اُعْرَفَ
یعنی بودم گنجی مخفی پس دوست داشتم که شناخته
شوم پس خلق کردم خلق را از جهة انکه شناخته شوم
وهمچنین در قران معجز بیان خود میفرماید مَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنَ امام علیه السلام فرمود
ای اِلَّا لِیَعْرِفُوْنَ یعنی خلق نکردم جن وانس را مگر از جهة
معرفت پس بمقتضای این مشیت خالق متعال

اول نظر فرمود بر جمیع ممکنات عالم امکان و بعلم خود
مطلع شد بر ذوات امکانی پیغمبر اخر الزمان ص و ذوات
اوصیای ان هادی دو جهان که ذواتی است شایستهٔ
بارگاه قرب الهی و سزاوار فیوضات نامتناهی حضرت
سبحانی و قابل تحمل علوم و اسرار خالق ربانی و در ذرات
عالم امکان مثل ایشان نایاب و قابل منظور نظر
حضرت رب الارباب در هر باب پس اول نور
روح مبارک خاتم انبیا را صلی الله علیه واله وسلم بعرصهٔ
وجود آورد و از ان نور مکرم ارواح و انوار اوصیاء آن

سید معظم را زینت افزای عالم ابداع فرمود و این ارواح
مطهره را مثل سایر ارواح بشریه بر مقتضای بشریه
مخلوق و مجعول فرمود پس این انوار زبان بتقدیس
و تمجید خداوند مجید گشودند و خداوند را معبود برحق
و خود را عبد مطلق دانسته کمال عبودیه خود را
که مسبب از اعلا مرتبهٔ معرفت حضرت رب
العزت بود ظاهر نمودند پس بعد از خلقت این
انوار و ارواح منوره خلق فرمود بر نهج ترتیب و ترا
خی بر وفق مشیت خود سایر نفوس و ارواح عالم

امکان را

امکان را وجمیع نفوس
و ارواح
مبدعات را
برتساوی اقتضا
واتحاد جهت
بدون اینکه
تفاوتی در
مقتضیات
وجودات این

موجودات قرار د بدا ابداع فرمود و وجه این تسلی
ان است که خداوند متعال غنی و بی نیاز است از
مخلوقات خود و هیچ جهة احتیاجی در او متصور نیست
که غرض از خلقت مبدعات رفع ان احتیاج باشد
که پس لازم شود که هر صنف از مخلوقات را جهة رفع
احتیاج خاصی مخلوق نماید و مقتضای خلقت
او را موافق رفع ان احتیاج فرماید تا انکه در مقتضیات
بدایع تفاوت و اختلاف حاصل گردد چنانچه در حدیث
قدسی سابق الذکر نیز اشاره باین عدم احتیاج فرمو

میفرماید

میفرماید کنت کنزاً مخفیا یعنی بودم گنج مخفی چه گنج
محتاج بهیچکس نیست و هر کس محتاج بگنج است در حدیث شریف
اشاره بهمین نکته است که بفهماند که خالق در خلقت
مخلوقات از همهٔ انها بی نیاز است و همهٔ مخلوقات
محتاج باو میباشد و در بیان جواب از اشکال اخبار
طینت گذشت که این تفاوتیکه در مراتب جن و انس
پیدا شده است تفاوت عارضیهٔ الیست که بعد از
خلقت اولیهٔ ذریه از حسن اختیار ایشان و قبح اختیار
ایشان ناشی شده است و خالق متعال هم بمقتضای

پس وجه تعبیر
بگنج
ح

همان اختیار را از جهت جزای ان اختیار در جبلهٔ ایشان
در این عالم جاری نموده است یعنی طینت و جبلهٔ ایشان
را مناسب همانچه اختیار نموده اند دران عالم در این عالم
مقرر فرموده است و دیگر انکه هر نفس در هر عالم بهر خلق
و هر صفت که متخلق و متصف شده باشد و آن خلق و
آن صفت را ملکهٔ نفسانی خود قرار داده باشد هرگاه بعالم دیگر
انتقال نمود بر همان ملکهٔ خلق صفت محشور می شود این است که
در حدیث آمده است که من احب حجرا حشر معه یوم القیمة
یعنی در این عالم اگر کسی سنگی را دوست بدارد در قیمة

با او حشر خواهد شد

با او حشر خواهد شد و دلیل دیگر از قبل عقل در تساوی
خلقت مقتضیات نفوس و ارواح در بدو ابداع انکه
خلقت مبدعات بحصر عقلی از چهار قسم خارج نیست
اول انکه کلا مجبول بر عبادت خلق شده باشند دوم
انکه کلا مجبول بر معصیت خلق شده باشند سیم انکه بعضی
بر عبادت و بعضی بر معصیت مجبول و مخلوق شده اند
چهارم انکه کلا مخلوق شده اند فاعل مختار بر وجه
تساوی بدون اینکه تفاوتی در مقتضات فردی از افراد
سلسلهٔ احاد مبدعات واقع شده باشد اما بطلان

اوّل واضح است چه که بالعیان والوجدان از حال خود
وغیر خود میبینیم که مجبول بر عبادت نیستیم وانواع معاصی از
ما صادر میشود بلکه زاید از طاعت وهمچنین بطلان دوم چه
می بینیم اشتغال بسیار از مؤمنین را بطاعت وعبادت
وعبادت انبیا واولیا بسر حد تواتر رسیده که امکان تشکیک
دران نیست وهمچنین است بطلان سیم بجهة لزوم
ترجیح بلا مرجح از قادر حکیم علی الاطلاق وترجیح بلا مرجح
باطل است باجماع کل ذوی العقول از مذاهب وادیان
پس باقی ماند در معرض وقوع وثبوت شق چهارم یعنی

خلقت بروجه

خلقت بروجه تساوی وفاعل مختار وهو المطلوب
تقریب دیگر براین مطلب مستنبط از آیهٔ شریفهٔ وما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون آنکه بمقتضای آیه
شریفه خداوند متعال خلق فرموده است جن وانس را
از جهة عبادت ومعلوم است که عبادت جبریه نخواهد است
از ایشان والا ایشان را مجبول ومجبور برا طاعت خلق
میفرمود بجبلات تکوینیه که نتوانند از اقتضای آن خارج شوند
وخلاف آن در نزد ما بالحس والعیان شاهد است چنانچه
گذشت پس معلوم شد در آیه شریفه عبادت اختیاریه است

که مراد از عبادت
صح

ولازمهٔ عبادت اختیاریه ان است که کلا بر یک
جهت و یک اقتضا مخلوق شده باشند تا معلوم شود
که کیست که باختیار عبادت میکند و کی انحراف میورزد
پس هرگاه معلوم شد تساوی خلقت نفوس و ارواح
مخلوقات عالم امکان در بدو خلقت پس اولاً خداوند متعال
بذل شعور و عقل نمود بر کل ایشان بر وجه کفاف تا بشناسند
خالق خود را با ثار صنایع و ظهور بدایع و اثار معرفت خود را
چنان بر ایشان تکمیل و اشکار نمود که هیچکس را مجال انکار
نمند در اذعان بوجود خالق چنانچه تفصیلی نیز از ان در بیان

جواب از اشکال اخبار طینت در مقصد سیم گذشت
پس مخلوقات را در معرض تکالیف مقصودهٔ از وجود
ایشان در آورد و سلسله و مراتب قبول تکالیف را
بر ایشان مبسوط فرمود و ظهور قابلیت ذات موجودات را
بر اختیارات خود ایشان موقوف و موکول نمود پس
اول کسیکه پا در دایرهٔ قبول جمیع تکالیف الهی نهاد و
عمل بر مقتضای کل اوامر و نواهی حضرت سبحانی از جهت همت گماشت
و تحمل همهٔ مصائب و بلایای عالم ناسوتی را در
رضای معبود خود بجان و دل قبول نمود ذات بابرکات

سرور کاینات و خلاصه موجودات بود که قبول جمیع
این مراتب بر وجه صدق و حقیقه نمود و بعد از آن اقتدا
فرمودبان نور مبارک در جمیع این مراتب نفس نفیس سرور
اولیا علی مرتضی و یازده نفس پاک اولاد آن امیر هدی
پس خداوند متعال این بزرگوران را بر جمیع نفوس و ارواح
برتری داد و سروری بخشید و مقتدیان و پیروان ایشان را
باوج سعادت رسانید پس بقبول ایشان بار همه
تکالیف را و تمجید و تقدیس ایشان خداوند مجید را سایر ارواح
انبیا و اولیا نیز قبول بار تکلیف نمود و تقدیس و تمجید نمودند

وبمقام اعلی

وبمقام اعلی و اسنا رسیدند و جمیع صنوف ملائکه تقدیس
و تمجیدات ایشان تقدیس و تمجید نمودند و مرتبه بلند یافتند پس ایشان
باعث ارشاد جمیع سابقین و ملائکه مقربین کردیدند و
اگر قبول و تقدیس و تمجید این انوار نبود و این تعلیم و ارشاد از
ایشان بظهور نیامده بود هیچ روحی پی به حقیقه هیچ
نفسی صاحب حقیقه معرفت نمیکردید و از این جهة بر جمیع
مخلوقات و موجودات مرتبه سروری یافتند و علة غائی
و باعث ایجاد جمیع ایشان کردیدند چه که عبادت و
معرفتیکه منظور نظر حضرت رب العزة بود از خلقت

ممکنات   از ایشان متمشی شد و هر کس عارف و عابد شد
از طریق ایشان پی بطریقه معرفت و عبادت برد
و چون همه این استعداد و قابلیت در این ارواح طیبه
در علم الهی مکنون بود پس مائده وجود از جهة این ارواح
گسترانند طفیلیان بسیار نیز ازان خوان کامیاب
میشوند پس خوان نعمت وجود اولاً و بالذات از جهة
روح حضرت خاتم ص و امیر اکرم ع و یازده فرزندان امام اکرم ع
موجود گردید و هر کس غیر ایشان است نعمت وجود نسبت باو
بالعرض و بالتبع است چنانچه اخبار بسیار ناطق بان است

اکثر

گسترانیده شد
د سایر موجودات
عالم امکانی بطفیل
این ارواح نعمت
وجود یافتند نظیر
انکه هر گاه سلطان
بزرگی را دعوت
فرماید و خوان نعمت
صح

که عنقریب بعض ازان در معرض بیان خواهد آمد و همچنین
سایر نعم و فیوضات و مناصب و درجات عالیات
بهر کس از انبیا و اولیا که دست یاب گردید اگرچه از حسن
اختیار و شایسته گی ذات این نفوس بار صورت
پذیرفته ولی اصلا و بالذات ع ازان مصادر فیوضات ع
و اسباب وجود جمیع کاینات ع ماخوذ شده است
پس نبوت و رسالت خاتم انبیا اصل جمیع نبوتها
و رسالتها است و همچنین   ولایت و امامت
آن سرور که باطن نبوت و رسالت است او عین امامت

ولایت اوصیاء ان حضرت است اصل جمیع ولایتها
و امامت هاست پس هیچکس از انبیا علیهم السلم چه اولو العزم و
چه غیر اولی العزم با این مناصب و مراتب سرافراز نشدند
مگر بطفیل این انوار پس هیچ کس از ایشان نمیتواند همسری
و هم برابری نماید با این بزرگواران حاصل انکه مقام مراتب
و مناصب ایشان مثل وجودشان اصیل و مجعول بالذات است
و مقام و مراتب دیگران و مناصب ایشان مقام فرع
و مجعول بالعرض بالتبع است و شکی نیست در افضلیت
مقام اصل نسبت بمقام فرع وانجهة تتمیم این مقصد

و همچنین اولیاء و خلفاء ایشان صح

مطلبی در

مطلبی در نظر آمد که از بیان ان استحکامی در بیان عقاید مؤمنین
بظهور می انجامد و رفع اشکالی بران مترتب میگردد و
ان این است که بیان شد که خداوند عالمیان نظر بر
ممکنات عالم امکان انداخته ذات پیغمبر اخر الزمان
را شایسته خلعت وجود یافت و از جمیع ممکنات
او را باین نعمت عظما نواخت و علت غائی کل موجودات
ساخت پس سؤل میشود که شکی نیست که ذات
پیغمبر اخر الزمان و مثل این ذات از جمله ممکنات است
و قدرت خالق متعال نسبت بجمیع ممکنات علی السویست

پس ترجیح این ذات را بوحدت خلقت و سایر
ذوات ممکنهٔ مثل این ذات را محروم فرمودن
ازاین نعمت محتاج بمرجح است و مرجح معلوم نیست
و ممکن است جواب ازاین سؤال و اشکال باینکه
مرجح دراین مقام مشیت و اراده خالق است چه که
ارادهٔ خالق اگر محتاج بمرجح دیگر باشد پس خالق مرید
علی الاطلاق نخواهد بود و محتاج خواهد بود در ارادهٔ خود بمرجح
دیگر و حال آنکه احتیاج بر خالق محال است و مرید علی
الاطلاق است و این جواب اگرچه صحیح و متین است

ولی خلاف

ولی خلاف لطف و حکمت خلاق علیم است که
ذوات ممکنات دائرهٔ التخصیص بخلقت و ایجاد
فرماید و ذوات ممکنات عالیه را در سنبل امکان
واگذار نماید و اکتفا از آن ذوات بخلقت یک ذات
فرماید پس جواب شافی ازاین اشکال آن است که
این معین است که اثر قدرت خداوند متعال بر ذوات
ممکنات بقهر و ایجاب است یعنی هر ممکن را که
بخواهد بعرصهٔ وجود آورد باراده و مشیت بر وجه ایجاب
موجود میفرماید و اما در افعالیکه عبد در آن افعال فاعل مختار است

و از اختیار عبد صادر میشود و هر چند خالق متعال عبد را
فاعل مختار فرموده است در آن افعال پس آن افعال
از اثر قدرت خالق نیست بلکه مستند بقدرت
خود عبد است پس همچنانکه خالق علی الاطلاق قادر است
برایجاد جمیع ممکنات همچنین عبد نیز بجعل خالق خود
قادر است بر جمیع افعال ممکنه در تحت قدرت
خود از افعال خیر و شر پس آنچه از افعال که از عبد صادر میشود
خدای متعال جزائی از جهة او مقرر فرموده است اگر خیر است
خیر و اگر شر است شر پس آگاه هست که از عبد صادر میشود

باختیار خود اعمالیکه باعتبار آن اعمال محبوب بارگاه حضرت
ذی الجلال میگردد مثل پیغمبر آخر الزمان پس پیغمبر آخر الزمان شدن
و محبوب خالق لایزال گردیدن از اثر قدرت الهیه نیست
بلکه نتیجهٔ اختیارات و افعال قبولیهٔ خود آن ذات حقیقة
آگاه است پس در اینمقام میگوییم که خداوند متعال وقتیکه
مشیت او تعلق گرفت که ارواح ممکنات را
ایجاد فرماید نظر افکند بر جمیع آحاد ممکنات و بعلم خود مطلع شد
بر جمیع ذوات امکانیهٔ ایشان از حیث قبول و اخیار
آنها در عالم امر و ارواح و از حیث ایقاع فعل بمقتضیات

قبولشان در عالم خلق و اجسام پس آن ذات
که رضای خود را تابع رضای معبود گرداند و از طریق
مراضی معبود تخلف نورزد و مقتضیات نفس بشریه را
در جنب اوامر و نواهی خالق خلع و مضمحل فرماید که اگر
یک عالم از بلایا و محن و مصائب و فتن توجه بذات
او نماید در راه و رضای خالق خود هیچ سستی و تزلزل
در ارکان عبودیت او پیدا نشود و بالکل از خود بگذرد
و فناء فی الله گردد و اگر عمر دهر با او داده شود تکالیف
دهر در مقام امر و نهی بر او حمل شود و حرمان کل شهیات

نفس بشری بر او

نفس بشری بر او حتم گردد آن تکالیف را در رضای
معبود خود بجان حامل و آن حرمان را بعین خوشنودی
قابل شود حاصل خلقی که از حیث قبول و اختیار و عمل بر
جمیع مراضی حضرت پروردگار محبوب بارگاه خالق
کردگار جل شانه گردد منحصر دید بذات نیکو صفات
خاتم انبیا ص و بعد از آن ذات بذوات امنای شریعت
و اوصیای طریقت آنحضرت یعنی امیر دو جهان و یازده
فرزندان نبی برگزیده خالق منان لهذا اولاً و بالذات
توجه ارادی قبل از خلقت کل موجودات با یجاد این

انوار نمود و ایشان را حامل علوم خود گردانیده و باعث
ایجاد کل کاینات و معلم کل موجودات فرمود پس
شایستگی این مقام بلند و مناصب ارجمند که از خداوند
جل و علا شامل این ارواح طیبه گردید از قبیل قبول و اختیارات
خود این حضرات بظهور پیوست نه آنکه از اثر قدرت
خالق بی زوال بوقوع انجامید پس اگر مثل این فیوضات
در ممکنات عالم امکان ممکن پذیر بود البته خالق متعال
بایجاد آن نیز جود میفرمود و خلق عالم ایجاب را از همچنین
فیض محروم نمیفرمود بلی اگر خداوند متعال بخواهد با اثر قدرت

و قهر ایجابی مثل پیغمبر خاتم خلق فرماید هیچ چیز
مانع قدرت او نیست و هیچ چیز در مجرای قدرت اله
محال نیست ولی اقتضای آن خلقت بر وجه قهر و
جبر خواهد بود و طاعت و عبادت در این موضوع نیز
طاعت و عبادت جبریه خواهد بود و بیان شد
که عبادت جبریه محط نظر و مقصود خالق متعال نیست
و بیهوده **پس واضح شد** که خاتم انبیا و ائمه هدی افضل
جمیع مخلوقاتند افضلیت استحقاقی ذاتی و اخبار بسیار
نیز دلالت میکند بر این افضلیت که **از جمله** آن

اخبار است روایت صدوق علیه الرحمه باسناد خود

از عبد الصالح بن هروی از حضرت علی بن موسی الرضا

علیه السلم و آن حضرت از ابا خود واحداً بعد واحد

تا علی بن ابیطالب علیه السلم پس انحضرت فرمودند

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه واله وسلم

مَا خَلَقَ اللهُ خَلْقاً اَفْضَلَ مِنِّی وَلَا اَكْرَمَ عَلَيْهِ

مِنِّی قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ

اَفَاَنْتَ اَفْضَلُ اَمْ جِبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا عَلِیُّ اِنَّ اللهَ

تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ اَنْبِيَائَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى

ملائکه

مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَفَضَّلَنِی عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ

وَالْمُرْسَلِينَ وَالْفَضْلُ بَعْدِی لَكَ يَا عَلِیُّ وَ

لِلْاَئِمَّةِ بَعْدَكَ فَاِنَّ الْمَلَائِكَةَ مِنْ خُدَّامِنَا

وَخُدَّامِ مُحِبِّينَا يَا عَلِیُّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ

وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ

لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوِلَايَتِنَا یعنی رسول خدا ص فرمودند

خلق نکرده است خداوند متعال خلقی را افضل از من

و نه هم مکرم تر برا و از من پس حضرت امیر المومنین ع

فرمودند که عرض کردم یا رسول الله ص آیا تو افضل هستی

یا جبرئیل پس حضرت رسول صلعم فرمودند یا علی خداوند
تبارک و تعالی تفضیل داده است انبیاء مرسل خود را
بر ملائکهٔ مقربین و تفضیل داده است مرا بر جمیع انبیاء و
مرسلین و فضل بعد از من از برای توست یا علی و از
برای ائمهٔ بعد از تو پس بدرستیکه ملائکه از خدام ما و خدام
محبتین ما یند یا علی آنکسانی از ملائکه که بر میدارند
عرش را و کسانیکه حول عرشند تسبیح و تحمید میکنند پروردگار
خود را و استغفار و طلب امرزش میکنند از برای
کسانیکه ایمان آورده اند بولایت ما یا علی لولا

نحن ما خلق الله آدم ولا حوّى ولا الجنة
ولا النار ولا السماء ولا الارض فكيف
لا نكون افضل من الملائكة وقد سبقناهم
الى معرفة ربنا وتسبيحه وتهليله وتقديسه
لان اول ما خلق الله عز وجل ارواحنا
فانطقنا بتوحيده وتحميده ثم خلق الملائكة
فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا
استعظموا امرنا فسبحنا لتعلم الملائكة
انا خلق مخلوقون وانه منزه عن صفاتنا

فسبحت الملائكة بتسبيحنا ونزهته عن صفاتنا صح

فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلٰئِكَةُ

اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اِنَّا عَبِيدٌ

وَلَسْنَا بِاٰلِهَةٍ يَجِبُ اَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ

اَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الی اخر الحدیث

حضرت رسول فرمودند یا علی اگر نبودیم ما خلق نمیکرد

خداوند متعال ادم را و نه حوا را و نه جنت و نه نار را و نه

اسمان و نه زمین را پس چگونه نباشیم افضل از ملائکه

و حال انکه سبقت گرفتیم ایشان را بسوی معرفت

پروردگار و تسبیح و تهلیل و تقدیس خالق متعال از

نهم از کلام اول

جهة انکه اول چیزیکه خلق فرمود خداوند عز و جل ارواح ما بود

پس گویا فرمود ما را بتوحید و تحمید خود پس خلق کرد ملائکه را

پس چونکه مشاهده کردند ارواح ما را نور واحد امر بزرگ شمردند

امر ما را پس تسبیح کردیم حضرت رب العزت را از جهة

انکه بدانند ملائکه که ما مخلوق هستیم و خالق متعال

منزه است از صفات ما پس تسبیح کردند ملائکه بتسبیح ما

و تنزیه کردند خداوند را از صفات ما پس چونکه مشاهده

کردند بزرگی شان ما را تهلیل کردیم خداوند را از جهة

انکه بدانند ملائکه اینکه خدائی نیست بجز معبود برحق

وما عبید و بنده کان او ییم و نیستیم آلهة مثل اله که واجب
شود که عبادت کرده شویم با او یاد در مرتبهٔ العبد از او پس ملائکه
تهلیل نمودند خداوند متعال را و آوازها بلا اله الا الله بلند
نمودند و حدیث طویل است و اکتفا بهمین قدر شد
و از جمله ان اخبار روایت جابر بن یزید جعفی است
که گفت قال ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
کان الله و لا شیء غیره لا معلوم و لا مجهول
فاول ما ابتدء من خلق خلقه ان خلق
محمدا و خلقنا اهل البیت معه من نور عظمته

فاوقفنا

فاوقفنا اظلة خضراء بین یدیه و لا سماء
و لا ارض و لا مکان و لا لیل و لا نهار و لا
شمس و لا قمر ففصل نورنا من نور ربنا کشعاع
الشمس من الشمس الی ان قال ثم خلق الله
آدم من ادیم الارض و نفخ فیه من روحه ثم
اخرج ذریته من صلبه فاخذ علیهم المیثاق
له بالربوبیة و لمحمد بالنبوة و لعلی بالولایة
اقر منهم من اقر و جحد منهم من جحد فکنا
اول من اقر بذلک ثم قال لمحمد و عزتی و

جلالي وعلو شأني لولاك ولولا علي و
عترتكما الهادون المهديون الراشدون وما
خلقت الجنة ولا النار ولا المكان ولا الارض
ولا السماء ولا الملائكة ولا خلقا يعبدني ثم قال
ابو جعفر فنحن اول خلق ابتدأه الله واول
خلق عبد الله وسبحه ونحن سبب خلق الخلق
وسبب تسبيحهم وعبادتهم من الملائكة والادميين
فبنا عرف الله وبنا وحد الله وبنا عبد الله
وبنا اكرم الله من اكرم من جميع خلقه وبنا

اثاب الله

اثاب الله من اثاب وعاقب من عاقب
الى اخر الحديث ترجمه حدیث انکه جابر بن یزید جعفی که
راوی حدیث است کفت که حضرت ابو جعفر امام
محمد باقر ع فرمود که بود خداوند متعال و نبود با او هیچ
شئ نه معلوم و نه مجهول پس اول چیزی که خلق کرد
این بود که خلق کرد محمد را ص و خلق کرد ما اهلبیت را
با او از نور عظمت خود پس متوقف کرد ما را در اظله خضراء
در پیش روی خود و حال انکه نه آسمانی بود و نه زمینی و نه
مکانی و نه شب و نه روزی و نه افتاب و نه ماهی

پس فضل نور ما نسبت بنور پروردگار ما مثل شعاع
شمش است نسبت بشمس تا اینکه فرمودند پس خلق
فرمود خداوند متعال آدم را از خاک خالص زمین و دمید
در او از روح خود پس بیرون آورد ذریهٔ او را از صلب
پس گرفت بر ایشان میثاق را از برای خود بربوبیة
و از برای محمد ص به نبوت و از برای علی ع بولایة اقرا
کرد از خلق هر کس اقرار کرد و انکار کرد هر کس انکار کرد
پس ما اول کسی بودیم که اقرار کردیم بربوبیة و آنچه مامور شدیم
بان پس خالق متعال فرمود از برای محمد ص که قسم بعزت

و جلال خودم و علو شان خودم که اگر مقصود وجود تو و علی
و عترت شما که هادین و مهدیین و راشدین هستید نه
بود خلق نمیکردم جنت را و نه نار را و نه مکان و نه زمین
و نه آسمان را و نه ملائکه را و نه خلقی که عبادت کنند مرا
پس حضرت فرمودند که ما اول خلقی هستیم که ابتدا فرمود
خداوند متعال در خلقت آن خلق و اول خلقی هستیم که
عبادت کردند خدا او تسبیح کردند او را و ما سبب
خلقت خلقیم و سبب تسبیح و عبادت ایشانیم خدای
متعال را چه از ملائکه و چه از آدمیین پس بما شناخته

شده است خدای متعال و بما توحید کرده شده است

و بما عبادت کرده شده است و بسبب ما اکرام

کرده است خداوند متعال هر کس را که اکرام کرده است از

جمیع خلق خودش و بسبب ما ثواب داده است بهر کس

که ثواب داده است و عقاب فرموده است هر کس را

که عقاب فرموده است تا آخر حدیث و حدیث طویل است

و از جمله ان اخبار حدیث طویلی است در فضیلت

ائمهٔ اطهار که ابن بابویه در کتاب النصوص علی الائمة الاثنی

عشر متعرض شده است و سید هاشم بحرانی اعلی الله مقامه

در غایة المرام تمامه ذکر فرموده است و در آن روایت است

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از بیان برخی از کیفیت معراج

فرمودند **فَاَوْحَى اللهُ اِلَیَّ یا مُحَمَّدُ اِنِّی اِطَّلَعْتُ**

عَلَى الْاَرْضِ اِطِّلاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْها وَجَعَلْتُكَ

نَبِیّاً ثُمَّ اِطَّلَعْتُ ثانِیاً فَاخْتَرْتُ مِنْها عَلِیّاً

فَجَعَلْتُهُ وَصِیَّكَ وَوارِثَ عِلْمِكَ وَالْاِمامَ مِنْ

بَعْدِكَ وَاُخْرِجُ مِنْ اَصْلابِكُمَا الذُّرِّیَّةَ الطّاهِرَةَ

وَالْاَئِمَّةَ الْمَعْصُومِینَ خُزّانَ عِلْمِی فَلَوْلاکُمْ ما خَلَقْتُ

الدُّنْیا وَلَا الْاٰخِرَةَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النّارَ یا مُحَمَّدُ

اتحب ان تراهم قلت نعم یا رب فنودیت یا
محمد ص ارفع راسک فرفعت راسی واذا انا
بانوار علی والحسن والحسین وعلی بن الحسین ع
ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر
وعلی بن موسی ع ومحمد بن علی وعلی بن محمد و
الحسن بن علی والحجة ع والحجة یتلالاء کانه کوکب
دری فقلت یا رب من هولاء ومن هذا
قال یا محمد هم الائمة من بعدک و
المطهرون من صلبک وهذا

الحجة

الحجة الذی یملا الارض قسطا و
عدلا ویشفی صدور قوم مؤمنین
الی اخر الحدیث ترجمه انکه حضرت رسول ص فرمودند
که پس وحی فرستاد حضرت رب العزت بسوی
من که ای محمد ص اطلاع یافتم بر زمین یک اطلاع یافتنی
پس اختیار کردم ترا از زمین و قرار دادم ترا نبی پس
اطلاع یافتم ثانیا پس اختیار کردم از زمین علی را پس
گردانیدم او را وصی تو و وارث علم تو و امام از بعد تو
و بیرون خواهم آورد از اصلاب شما ذریه طاهره و ائمه

معصومین را که خواهند بود خزان علم من پس اگر نبود ایشان
شما خلق نمیکردم دنیا را و نه اخرت را و نه بهشت
و نه جهنم را یا محمد آیا دوست داری که به بینی ایشان را
گفتم بلی ای پروردگار من پس ندا شدم که ای محمد ص بلند
کن راس خود را پس بلند کردم راس خود را پس در این
هنگام مشاهده کردم انوار علی را ع و حسن ع و حسین ع را
و سایر ائمه را از ولدان حضرت را تا حضرت حجة
علیهم السلام و حجة در میان ایشان روشنی میداد که گویا
کوکبی بود دری پس گفتم یارب کیستند این جماعت
و کیست این

کوکب دری
یعنی ستاره بسیار روشنی
که نفوذ کند در ظلمت
و ظلمت را ببرد و دارد
و نسبتش بسوی در
از حیث سعدی
و صفا است
منه

و کیست این پس خالق متعال فرمود یا محمد ایشان
امامان هستند از بعد تو و مطهرون هستند از صلب تو
و این حجة است که ~~مالک می شود~~ پر میکند زمین را از حیث
قسط و عدل و شفا می بخشد سینه های مؤمنین را و حدیث
طویل است و اکتفا بقدر حاجت شد پس هر یک
از این اخبار ثمنه صریح است در مطلوب یعنی افضلیت
ائمه اطهار بر پیغمبران سابق ~~و اخبار در این معنی بسیار است~~
~~که اگر بتفصیل انها پرداخته شود خارج از وضع این و~~
~~جیزه خواهد بود~~ و از جمله اخبار یکه دلالت بر مطلوب میکنند

روایت عبد الله بن ولید است در بصائر الدرجات

قال قال لی ابو عبد الله ای شیء یقول الشیعة

فی عیسی و موسی قلت یقولون ان عیسی و موسی

افضل من امیر المؤمنین ع قال فقال ایزعمون

ان امیر المؤمنین قد علم ما علم رسول الله

قلت نعم ولکن لا یقدمون علی اولی العزم من

الرسل احداً قال ابو عبد الله فخاصمهم بکتاب

الله قال قلت وفی ای موضع منه اخاصمهم

قال قال الله تعالی لموسی وکتبنا له فی

وامیر المؤمنین ع

الالواح

الالواح من کل شیء علمنا انه لم یکتب

لموسی کل شیء وقال الله تبارک وتعالی لعیسی

ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیه و

قال الله تعالی لمحمد صلی الله علیه

وآله وجئنا بک شهیداً علی هؤلاء

ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء

یعنی عبد الله بن ولید گفت که حضرت ابی عبد الله ع

بمن فرمود که چه چیز میگویند شیعه در عیسی ع و موسی ع

وامیر المؤمنین ع گفتم میگویند که عیسی ع و موسی ع فضلند

ولما جاء عیسی بالبینات قال قد جئتکم بالحکمة ولابین لکم الآیة

از امیر المؤمنین ع پس حضرت فرمودند که آیا گمان
میکنند انیکه امیر المؤمنین ع بتحقیق میدانست
انچه را که میدانست رسول خدا ص گفتم بلی این را قائلند
ولی مقدم نمیدارند برا ولوا العزم از رسل احدی حضرت
ابی عبد الله ع فرمودند مخاصمه کن ایشان را بکتاب الله
عبد الله بن ولید گفت بحضرت عرض کردم که بکدام
موضع از کتاب الله مخاصمه کنم با ایشان حضرت
فرمودند خداوند تعالی میفرماید از برای موسی
وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ

لکل شیء نوشتیم

مِن كُلِّ شَيْءٍ یعنی نوشتیم از برای موسی
در الواح که آن زبرجده بود از بهشت از هر شیی دائم نوشتیم که
نوشته نشد از برای موسی هر شیئی یعنی اگر جمیع
اشیا نوشته شده بود بدون مِن تبعیضی ذکر میشد
و حال انکه با مِن ذکر شده است که افادهٔ بعض میکند
و فرموده است خداوند متعال از برای عیسی ع وَلِأُبَيِّنَ
لَكُم بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ یعنی حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلم بقوم خود فرمودند که آمدم شما را از جهة انکه
بیان کنم از برای شما بعض چیزها را که اختلاف نموده‌اید

مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ

صدر آیه
وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ الى آخره

در آن ولی از برای محمد صلی الله علیه واله فرموده است

وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ

یعنی آوردیم ترا از جهة آنکه باشی شاهد بر ایشان یعنی
بر امتان و نازل کردیم بر تو کتاب یعنی قرآن را در
حالتیکه آن قران بیان کننده است هر شیئی را مقصود
امام علیه السلم آنکه تفاضل و بلندی مراتب انبیا و اولیا

برکید

برکید یکر بعلم است چنانچه این معیار و میزان در دیگر
مخلوقات اشرف نیز جاری است پس از دو آیهٔ شریفهٔ
وارده در حکایت حضرت موسی ع و عیسی ع ظاهر است
که علم کل اشیاء عطا کرده نشد بایشان از جهة دلالة
من بر تبعیض در آیهٔ اولی و تصریح به بعض در آیهٔ ثانیه
ولی در آیهٔ متعلقهٔ بحضرت خاتم انبیا صلی الله علیه واله
تصریح شده است باعطاء علم کل اشیا بآن حضرت
پس دلیل است که آن حضرت افضلند از حضرت
موسی ع و عیسی ع که از پیغمبران اولی العزمند پس حضرت

امیر عم نیز از ایشان افضلند چه که آن حضرت حامل علم

پیغمبرند و هر علم که از جانب خالق متعال بر پیغمبر اکرم

افاضه میشد از حکم خالق بتوسط آن بزرگوار بآنحضرت

نیز افاضه میشد چنانچه اخبار در این باب بسیار است

و نبود علمی که خاتم انبیا ص عالم بآن علم باشند و بحضرت

امیر علیه السلم التعلیم نفرمایند و اثبات افضلیت

آن حضرت از سایر پیغمبران بعدم قول الفصل ثابت

خواهد شد مثل اثبات افضلیت سایر ائمه هدی

علیهم السلم و از جمله اخبار دالّه بر مقصود روایة حسین

بن علوان است

بن علوان است مذکور در بصایر الدرجات مروی از

ابی عبد الله ع قال اِنَّ اللهَ خَلَقَ اُولِی الْعَزْمِ

مِنَ الرُّسُلِ وَفَضَّلَهُمْ بِالْعِلْمِ وَاَوْرَثَنَا عِلْمَهُمْ

وَفَضْلَهُمْ وَفَضَّلَنَا عَلَيْهِمْ فِي عِلْمِهِمْ وَعَلِمَ

رَسُولُ اللهِ مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَعَلِمْنَا عِلْمَ الرَّسُولِ وَعِلْمَهُمْ

یعنی حضرت ابی عبد الله علیه السلم فرمودند که بدرستیکه

خداوند متعال خلق فرمود اولوا العزم از رسل را و تفضیل داد

ایشان را بعلم و علم ایشان و فضل ایشان را بما ارث

بما عنایت فرمود و تفضیل داد ما را بر ایشان در علم ایشان

وعالم بود رسول خدا العلوم که ایشان عالم نبودند
بان علوم و عالمیم ما علم رسول را و علم ایشان را و از
این صنف اخبار دالّه بر مزید علم حضرت خاتم انبیا
صلی الله علیه واله از سایر انبیا و عالم بودن ائمه ع بجمیع
آنچه عالم بودند رسول خدا ص در کتب اخبار بکثرت
وشیوع وارد است که محل انکار نیست پس از این جهة
نیز ثابت شد افضلیت ائمه اطهار بر انبیای والا تبار
و از جمله اخبار صریحه در این باب روایة اسمعیل بن
شعیب است از علی بن اسمعیل از بعض رجال خود

که بتوسط

قوله پس از این جهة یعنی جهة علم و اعلمیت منه

که بتوسط ایشان روایت میکند و این روایت
نیز در بصائر الدرجات است راوی گفت
که قال ابو عبد الله ع لرجل تَمصّونَ الثِّمادَ وَ
تَدعونَ النَّهرَ الاعظمَ فقالَ لهُ الرجلُ ما
تَعني بهذا یا ابنَ رسولِ الله ص فقالَ علمَ النبيِّ
بأسرهِ اوحی الله الی محمّد ص فجعلهُ محمّدٌ عندَ
عليٍّ فقالَ لهُ الرجلُ فعليٌّ اعلمُ او بعضُ الانبیاءِ
فنظرَ ابو عبدِ الله الی بعضِ اصحابهِ فقالَ انَّ
الله یفتحُ مسامعَ من یشاءُ اقولُ انَّ الله جعلَ

الثماد بالکسر [illegible] الماء القلیل الذی لا مادة له [illegible] والکلام استعارة لمحرره

رسول الله ع

كُلُّهُ عِنْدَ عَلِيٍّ ع فَيَقُولُ عَلِيٌّ أَعْلَمُ أَوْ بَعْضُ الْأَنْبِيَاءِ

یعنی حضرت ابی عبد الله فرمودند بمردی که شما
مص میکنید و می مکید در مقام تشنگی آب بسیار که بدون
تشنگی نمائید و وا میگذارید نهر اعظم را پس ان مرد عرض
کرد چه قصد فرموده اید باین مثل یا ابن رسول الله ص
پس حضرت فرمودند که علم انبیا را خداوند متعال تمام
وحی فرستاد بسوی محمد ص پس قرار داد کل او را
محمد ص در نزد علی ع پس آن مرد عرض کرد که پس آیا
علی ع اعلم است یا بعض انبیا پس نظر فرمود حضرت

ابی عبد الله ع

ماده است و منبع و مجرا ای دران نیست که بطریق اوفی رفع صح

ابی عبد الله ع بسوی بعض اصحاب خود پس فرمود
بدرستیکه خداوند میگشاید راه های گوشهای
هر کسی که بخواهد میگویم که رسول خدا ص قرار داد جمیع
این علوم را نزد علی ع باز می پرسد که علی اعلم است
یا بعض انبیا این استبعاد از امام از جهت آن بود
که وقتیکه بیان شد که علم جمیع انبیا نزد حضرت
امیر ع آمد پس لازمه آن خواهد شد که حضرت امیر از
همه افراد انبیا اعلم خواهند بود چه که نزد هیچ یک
از افراد انبیا علم جمیع انبیا علیهم السلام نبوده است

و اخبار در این معنی بسیار است که اگر به تفصیل آنها پرداخته شود خارج از وضع این مختصر خواهد بود و بعض از اخبار وارده در مقام اختصاص حضرت امیر ع وارد و لی در عموم استدلال تمام است که در باب ائمه علیهم السلام بعد [illegible] تفصیل تمام [illegible] خواهد شد بجهت آنکه [illegible] از اهل حق که قائل بافضلیت حضرت امیر باشد از سایر انبیا و قائل بافضلیت سایر ائمه علیهم السلام نباشد صح



هداكم الله وايانا الى صراط مستقيم تمّ ما هو مقصودی

من الكتاب مستعينا بالله حامدا له شاكرا

على نعمائه فی يوم السابع من رمضان المبارك

من سنة ثلاثماة واثنين بعد الالف من

الهجرة النبوية عليه وعلى آله الاف الثناء والتحية

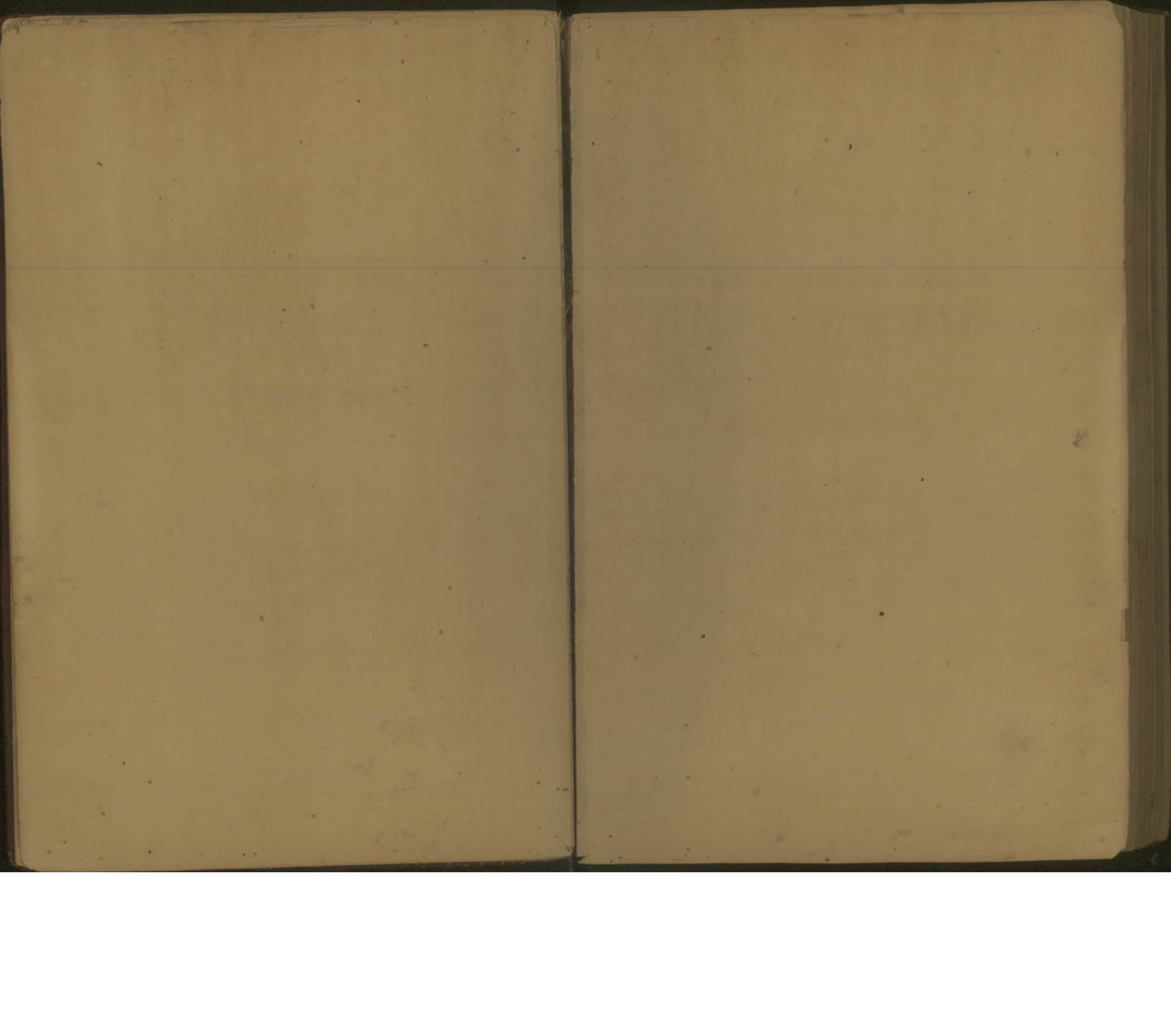
امين رب العالمين كتبه العبد الجانی اقل

السادات سيد عبد الحسين خلف

الصدق آقا سيد جعفر الشيرازی

عفی عنه وعن والديه ۲۲ ذیحجه

۱۳۰۲



بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله وبعد این جواب از سؤال و تشکیکی
است که فهمیدن ان از جهة مسترشدین طریق
هدایت دلیلی است ظاهر و هدایتی است باهر بس
الحاق بکتاب انوار الابصار کردید که اکر بجلی طبع در آید
عامهٔ مؤمنین ازان منتفع کردند
شخصی از اهل عرفان در اوراقیکه

از تحریر عرفانیهٔ خود کذرانیده است سؤال از مرتبهٔ
معراج خاتم انبیا روح العالمین فداه نموده که ایا
عروج بمعراج در مرتبهٔ نبوت ان حضرت واقع
شده است یا در مرتبهٔ ولایت ان سرور و بر
هریک از تقدیرین اشکال و ایرادی وارد آورده است
ضرور شد که اولا عبارات او که متعلقه باین
مقام است بعینه عبارت او نقل نمایم وبعد در
رفع اشکال او بپردازم بعبارات سهلی که هر عامی
بفهمد تا انکه باعث تشکیک و وسوسهٔ عوام نکردد

وخود سائل نیز اگر سؤال بر وجه حاجت کرده است
براه راست وطریق مستقیم هدایت باید و عبارات
سائل اینست

خدمت صاحبان افئدهٔ منیره زحمت
سؤال میدهد که ایا معراج رسول روح من فی
الابداع فداه در مقام نبوت انحضرت بوده یا در
رتبهٔ ولایت انسرور هرگاه فرمایند در مرتبهٔ
نبوت این شرف حاصل فرمود پس بعید چراکه
غرض از نبوت ظهور ان حضرت است در عالم

اجسام

اجسام و اعراض در ناسوت   وخلق مرتبهٔ
انبیاء و رسالت و پیغام بری باالایش رنک و
صفات حسیته باشتراک حیوانیت در کمال دنو و
ثقالت   هیولای مترکبه عرضیهٔ ارضیته را
دریافت عالم لاهوت و شرف لقای ذات
اقدس و وصول بان مقام اسنا لایمکن و محال
چراکه باالایش رنک وصفات حسیته عرضیه صعود
یا مقارنه یا مقابله غیر ممکن چه جای انکه مکان و زمان
وحال بران ساحت اقدس تقرر پذیرد با انکه غیر تقرر

مکانی اجسام وصفت را مجال محال
وهرگاه فرمایند که در مقام ولایت تشرف معراج
حاصل فرمود چه که ولایت در مقام علو اخذ
از حق مربوط بنور وجوهر صرف منظور داشته
چنانچه در کلام ملک منان واحادیث
شواهد بر اینمدعا مسلم کل اما فحول متکلمین
ومنقولین که دار ومدار شریعت ودین متین در
کف اقتدار ایشان است روا وجایز ندانسته اند
تفوق وتشرف ولایت بر نبوت پس از آنکه معلوم گردید
که تفوق

که تفوق وعلو بر ولایت دارد تمکن عروج نباشد
ولایت که ظل آنمرتبه ودر دنو واقع چه گونه صدق
ادراک آنمرتبه بر او نماییم اصلا بهیچ قاعده درست
نیاید تا باینجا عبارت این سائل مستشکل بود
وبعد از این هم سطوری چند در تقریب این اشکال
در حیز تحریر در آورده است که مرجع آن نیز بهمین بیان
واشکال مذکور است که جوابیکه از این اشکال داده
شود از آن نیز کافیست وسئولات دیگر نیز کرده است
که قابل تعرض بیان وجواب نیست ودر بحث و

ودر آن تفویت زمان وتضییع بنان است

پس میگوییم وبالله التوفیق که قول

سائل که ایا معراج رسول در مقام نبوت شده است

یادر مرتبهٔ ولایت ان سرور جواب انست

که معراج در مرتبهٔ ولایت ان سرور واقع شده است

واین قول که علماکه دار ومدار شریعت ودین تبعیند بجا

ندانسته اند تفوق ولایت را بر نبوت قول لیست

بی اصل بلکه تحقیق انست که ولایت باطن

نبوت است وباطن اشرفست از ظاهر چه که نبوت

ان حضرت واقع صح

از نبأ است ونبأ مقام اخبار است از خالق

پس مقام ان مقام ظاهر ومقام قول است وولایت

از اولویت است یعنی اولی تصرف در امور

امت از خود امت واین مقام مقام باطن

ومقام فعل است واشرفیت وتفوق مقام

باطن ومقام فعل بر مقام ظاهر ومقام قول

بین وظاهر است که در آن خفائی نیست وتفصیل

این تحقیق در رسالهٔ انوار الابصار بیان شده است

وولایت دو ولایت است

یک ولایت آن است که دائرمدار نبوت است
یعنی وسعت دائرهٔ آن بقدر وسعت دائرهٔ
نبوت است یعنی بر هر کس که نبوت نبی ثابت
و دائر است ولایت نیز بر آنکس قایم است
چراکه این ولایت حفظ و اصلاح است
ورد نفوس ناقصه است بسوی کمال بقدر استعداد
ذاتی و قوهٔ قابله و معلوم است که اثر تصرف
اینولایت مقصور است بر دایرهٔ عالم ناسوت
کما انکه اثر نبوت نیز مقصور است بر همین عالم چه

این عالم

این عالم عالم نقص است و محتاج است بولی
و نبی که باعتبار نبوت مستعد کند ایشان را
از جهة متاثر شدن باثر فوز و فلاح و باعتبار
ولایت داخل نماید ایشان را در مراتب سداد
و صلاح و اما عالم لاهوت و ملکوت که
عالم کمال است و هیچ جهة نقصی دران عالم متصور نیست
محتاج بولی و نبی نیست و اخبار و اصلاح در
آن عالم غیر صورت پزیر است پس واضح
شد که در رتبه و مقام این ولایت و نبوت که

منشاء اشکال سائل شده است عروج
بعالم ملکوت نفرمودند و ولایت
دوم آن است که در هیچ مخلوقی نبوده
و منحصر در صادر اوّل و اکمل او اخر و اوّل یعنی ذات
خاتم انبیا روح العالمین فداه بوده است
و سبب جعل این ولایت از
جهة آن مظهر رحمت آن است که پس از آنکه مشیت
خالق کردگار بران قرار گرفت که مخلوقی را خلق
فرماید که آثار قدرت خود را بر ایشان ظاهر فرماید و
ایشان را

ایشان را بجود و بخشش خود بنوازد تا آنکه او را
بشناسند و بعبادت او بپردازند پس الوهیت
او ظاهر و سلطنة او آشکار و هویدا گردد پس بعلم خود
احاطه بجمیع ذرات عالم امکان فرمود پس جمیع ذرات
باعتبار استعداد و قابلیت ذاتی در علم او قاصر
و از جهة استفاضه فیض بر وجه تاصل غیر قابل آمدند
مگر ذات مکرم آن سید انام که از جمیع جهات بدرجهٔ
کمال قابل اقتباس انوار فیوضات نامتناهیهٔ
حضرت ذو الجلال آمد پس آن ذات اصالةً

و بالذات مورد توجه خالق متعال شد و مخلوق
اول عالم امکان گردید و دهور در بحور طاعت
و عبودیت حضرت رب العزة سباحت
فرموده تا باقصی مرتبهٔ تقرب و اعلا درجهٔ ترفع منظور
نظر مالک الملک گردید پس قادر متعال از پرتو
این نور عالم امکان را خلق فرمود و آین نور مکرم را
واسطه و بانی و علت غائی جمیع مخلوقات نمود
و او را بر جمیع ماسوی ولایت بخشید و جمیع عوالم را
در تحت ولایت و فرمان روائی او قایم گردانید

۳
از جملهٔ اخبار وارده در این مقام حدیث شجره است که بعضی از اهل الیقین از ثقات اولی الابصار نقل فرموده اند که از جمله فحول علما از حدیث آن فقرات آن است که خداوند اعلا نظر نمود به نور خاتم انبیا صلی الله علیه

چنانچه هیچ فیضی از مبدء فیاض بهیچ مخلوقی
نرسیده مگر بقبول ولایت او و هیچکس مردود از
فیوضات رب ودود نگردیده مگر با انکار ولایت او
عرش عرش گردید و باعلا اوج عزت رسید
بسبب قبول ولایت آن حضرت فرش فرش گردید
باثر تمکین ولایت آن سرور عالم ملکوت بقبول
این ولایت مبدء و مرجع ظهور انوار ابرار گردید
عالم ناسوت بعنایت همین قبول مطرح اجسام
متبرکهٔ سابقین و مهبط نفوس ذوات عالم

۲
جمع عصای ... آن نور ... ازو عرش را و ازو ... فرمود عرش و کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و کواکب و آسمان ... و آنچه ... عرش ... بهشت و ... و علما ... و ... خلق فرمود بیت المعمور و کعبه و مواضع متبرکه ... های دنیا را و از ... ابروی او خلق فرمود ... را از مؤمنین و مؤمنات و ... و ...
۲

اسرا گردید حاصل هیچ ملکی از تحت ولایت
آن حضرت خارج نیست چه از عوالم اعلا و چه از
عوالم ادنی و نسبت کل عوالم در مقام ولایت
او بالسواست پس خاتم انبیا در مقام
این ولایت شرف افزای عالم ملکوت کردیدند
این است که جبرئیل امین که بحسب ظاهر واسطه
بین نبی برحق و خلاق مطلق بود در این سیر قصور
ورزید و در عروج زاید از مقام خود بان بزرگوار
معتذر کردید و حضرت او را کذاشتند و

وارد شده
کوشش او خلق وجود
ارواح بود و نفحات
[illegible]
الآخر الحدیث که
تفصیل خلقت جمیع
[illegible] است از نور
نور آن بزرگوار
و حدیث معراج
بیان و تطبیق او است
باب اخبار وارده
در این باب الا آنکه
[illegible]
منه

معراج فرمودند و از این جهت است که بحسب واقع
عند العقل و النقل در این سیر معراج عالم بالا و ملأ
اعلا بشرف قدوم انعالی مقام مزین و مشرف
کردید و چیزی بر شرف آن بزرگوار نیفزود چه
سیران بزرگوار در عالم ولایت خود بوده و از تحت
ولایت خود در این سیر خارج نکردیدند تتمیم
این بیان با دلّهٔ عقل این است که می بینیم در این
عالم دانی و سلطنت مجازی که منشأ انتزاع
عالم باقی و سلطنت حقیقی است که تا شخص در نزد

سلطان بمقتضای عبودیّت و تکمیل خدمت
مستحق مقام اعلا نگردد و شایستهٔ مرتبهٔ حکومت
و ولایت نشود متشرّف بمناصب عالیه و خطابات
علیّه نمیگردد و هر قدر در مقام تقرّب ترقی کند
بمنصب اعلا و خطاب اسنا مفتخر و سرافراز
میگردد تا بمقامیکه شخص اول ریاست مملکت
ان سلطان میگردد و ولایت کلیّه بر همه اهل
ان مملکت پیدا میکند پس بعد از وصول باین مقام
وحدوث این ولایت کلّیه پس هر قدر در ان

مملکت

مملکت سیر کند شرفی از برای او حاصل نمیشود
مگر اثر ولایت او بر جمیع اعالی و ادانی و کثرتِ
مقام تقرّب او بحضرت سلطانی بر کلّ اهالی آن
مملکت ببرهان ثابت میشود پس معراج
آن بزرگوار یک حکمت ان هم ان بود که
اثر تقرب کلیّه و ولایت مطلقهٔ آن سرور
بر کل عوالم ملکوت و ناسوت ظاهر و هویدا
گردد و هر چند بر شرف ان بزرگوار چیزی نیافزاید
و انیکه سائل در تحریر خود افاده کرده است

که هیولای مترکبهٔ عرضیهٔ ارضیه را دریافت
عالم لاهوت و شرف ذات اقدس و وصول
بان مقام اسنا لایمکن و محال الی آخر ما قال از
قلت استعداد قوهٔ فکریه و عدم معرفت
بذات و هیولای مقدس نبویه است و نمیدانست
که هیولای متبرکهان بزرگوار نیز از جنس عالم اعلا و
علیین بوده است کانه خلقت منورهٔ نبوی را قیاس
بر خلقت خود و سایر ناس نموده و عروج بان
مکان اسنا محال دانسته سبحان الله از این

علیه و

فساد اعتقاد

فساد اعتقاد با انکه هیچ چیز در مجرای قدرت اله
محال نیست و الا قید در قدرت قدیر علی الاطلاق
لازم می آید و حال انکه اجماع جمیع اهل ادیان است
که قدرت قادر حقیقی علی الاطلاق است و مع ذلک
عجب است از این عبارت که میکوید
و شرف لقای ذات اقدس و وصول بان مقام
اسنا لایمکن و محال معلوم میشود که
محل معینی از برای ذات اقدس اله تعالی الله عن
ذلک معین کرده و محال دانسته است که ذات

مقدس نبوی بشرف لقای انذات اقدس
دران مکان باترکیب والایش رنک وصفات
ارضی وحیوانی برسد نعوذ بالله هیچ کس
ازاهل حق بمکان وجهة بران ذات مقدس
رواندانسته ونمیدارد ولامکان ولامحل میدانند
بلی سوء فکر واقتصار برعقول ناقصهٔ خود کردن و
اغماض عین ازآیات واخبار نمودن شخص را باین
نتایج کاذبه می اندازد حاصل تحقیق درانمقام انست
که نسبت ذات اقدس آلهی بجمیع عوالم ازحیث احاطه

بالتسویه است

بالتسویه است و ازحیث جنسیت وسنخیت ومقارنه
ومقابله وغیران ازصفات ذوات امکانی نسبت
بجمیع ممکنات چه پیغمبر اخر الزمان ع و چه غیران منزه
ومبری بوده وهست کَانَ اللهُ وَلَمْ یَکُنْ مَعَهُ
شَیْءٌ وَالْآنَ کَمَا کَانَ نهایت انست
که چون عالم اعلا مظهر رحمت تامه وقدرت کامله
آلهیست جل جلاله که اقتضای آن بقای دائمی است
وفنا بران مترتب نمیشود ومکان آسایش بندکان
خاص ومقربین بااختصاص قرار فرموده است وعبادت

خانه ملائک و ساکنین ملاء اعلا مقرر داشته
و جنات نعیم دران ابداع فرموده و عرش و کرسی
دران مصنوع شده و نسبت ان را بذات اقدس
خود داده است مثل کعبه و مساجد در زمین البته
اختصاصی نسبت بعالم ناسوت که محل فنا و عنا است
پیدا کرده اند و الا کل عوالم چه عالم کمال و چه عالم نقص از
عالم ملکوت و ناسوت در تحت قدرت اوست
و مطویات به یمین اوست و او محیط است بکل
عوالم و اکبر و اعظم است از جمیع عوالم و هیچ

عالمی نیست



عالمی نیست که بتواند احاطه نماید بذات اقدس او
یا محل حلول او شود تا بتوان گفت صعود بسوی
او یا مقارنه با او یا مقابله با او و این عبارات بحسب
ظاهر کفر صریح است و الحاد بین است و در هر جا که
تقرب ذکر می شود تقرب معنوی مراد است
نه مقارنه و مقابله ظاهری و دنو و تقرب ساحتی
و مکانی اعاذنا الله من سوء الاعتقاد و ما یورث الندامة
و الحسرة یوم التناد و قد فرغت من تسوید الجواب
و انا المجیب محمد علی الخراسانی فی عاشر رمضان المبارک من سنة الف و ثلاثمائة
و اثنین من الهجرة سنه ۱۳۰۲

